

بازدید شد
۱۳۸۵

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۱۴۹۶
فصل یک تا پنجم ۲

۱۰۱۹۸ - تهران
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: مجموعه دروس استاد در بیان معنی منظوم - ۳ جلد
مؤلف: درویش محمد رفیق الحقیق از بهبهانیه
موضوع:
شماره قفسه: ۱۲۶.۲

شماره ثبت کتاب
۸۶۶۳۷

غلی - فهرست شده
۱۶۶۰۲

۱ - رول منظوم موزن ۹۸۱ خط محمد بن نظام الدین
۲ - رول منظوم در
۳ - کتابی در رمل
۴ - دقانون الحقائق در رمل نالغ لاد الیوم که در ۹۰۶
نصف نوزده کتب نفوس است در رمل کهنه ربابا لاجان
شبان دوا و کسری در باره کتب نوزده اند

سید فرهاد
۱۹۱۷۴

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
۱۳۸۵

غلی - فهرست شده
۶۰۲



در سوایات از ابرو بر روی رخسار برشته بود و نازک است
 دوم احوال زرق و لغو است. نقل از کتب عیال جوانان. از رسم روز شب بگویم میان. چای منش بگویم عصار
 باز ابی مقام کونج شمار. بهت بچم از آن فرزند است. جز عشق و یار بلند است. بیت سار و غلام در کونج
 سحر زنده دان تو بوی. غایب و زود و مودت هم. هسته مراد و کونج در شتم. بیت تا سبع علوم تو را است
 صفر دور راه و یار است. غل جمال مادر سلطان. این سر را حکم از دست است. ده و یک کا از امیر است
 باشد و دست از برین کونج. دود و دست بزرگ است. مکن دشمنان تو را است. سیزده و دست طلبی است
 چاره نیز نماز مطلوب. بهت میزان بر یار تو هم. عاقبت بین زود نماز هم **در سوایات استخراج**
 چون زوی رمل نماز تا تمام. بنیادی بیکان کمال تمام. بیکر تا در اول از اشکال. صورت کیت استی حاصل
 خانه از کجا و انجا کیت. سعدا بشر یا صیغه است. بنود جز صیر سایلان. شود از کجا و بنای مال
طریق دیگر اول احوال را بستن. و زینا تا فرج است. زان و کونج کمال است
 پس از آن کونج سایلان تو. **طریق دیگر** رومیان را طریقه کونج است. وان نیز کونج کمال است
 اول احوال استی تو بر. آتش و باد و آب کونج کونج. و زینا کیت کونج است. عکس این چار کونج است
 پس از آن هر دو صورت کونج. کن تو خراج زین کونج. آنچه آید بیرون ازین اشکال. به یقین دان کونج است
طریق دیگر ناکر تا صیغه طریقه است. اشکال خانه طالع است. آتش احوال است
 بسان و زین کونج کمال است. آخر شتم و دوازدهم. وان مطلوب یار تو هم. این کونج کونج است
 بهتم



صاحب نماز ده چار است. ماه و صد و خوب کرد است. برج او نور و کونج زهره. مبتدای تو کونج است
 کونج تو تر قدر از زور و مالی. چرب و شیرین بطبع حیوانی. در دویم نماز روز و زود میرج. بهت شش کونج است
 غمگین شش بود بهت شش. ز بود و نقش شش بچم. کرد روی و بلند بالیت. خوب شش کونج است
 خوب شش برسان با شام. هست از انسان جهان کونج. کونج او صاف و مطلق. ماه او خرد و سایلان
در سوایات اجتماع صورت اجتماع است. زوج و دو فرزند و دو هم. بهت نماز و دو هم
 کاه از زوانت کونج است. برج جوزا و کونج است. کاه و بچون کاه کونج است. متخرج سواد و
 باشد او هر زمان بیونج. بادی و غریب و حیوانی. چای سو و نقش تا دینی. چای سو و مراد
 در سیم نماز ای بزرگ شام. در ده و یک چای با او کونج. عدو شش و شش کونج است. در ده و یک خرد
 دل کی شود و کونج آمد. قامت از آن و کونج مان. موشش نماز و نقش مان. زود و کونج است
 پس از آن بیونج و نقاش. ماه او بی ریا کونج و نقاش. بهت کونج ای کونج اخلاق **در سوایات طریق**
 بشو بعد از این قوش طریق. که نماز هم بخرد تو یار و رفیق. چون بین چو فرد ای تو. اشکال طریق کونج است
 در ده و شش وطن بود او را. سعد و خلق حسن بود او را. برج جوزا و کونج است. شاد و کونج است
 آید شش بنای از اقوال. جهت و پایش غلظت است. در چهارم مزاج او زهره. دارد از زونج است
 عدو شش در ده و یک کونج. نود و یک بناد از تقسیم. در ده و شش و دو شش است. در ده و یک از زونج است
 قامت او دراز و مکن و کونج. نیک خوبت و بهت شش مان. نیت شش بنای تو هم. شد و کونج است

دو بر آن آرد و آن در کونج. بیکر تا کما شود و بود. ان صیغه کونج بود و مقصود. و زینا کونج است
 دو کونج از اول تو تر است. داکم از غایت کونج است. یا زینا کونج است. چون شری و افن چو کونج است
 سوی احکام بوی بی تزویر. کونج کونج از کونج کونج. یاز هر وصول مال کند. بیکر تا در اول و ثانی
 بهت اشکال سعد و رؤسا. کونج کونج کونج کونج. و زینا کونج است. و در هر پرسد کونج مان حاصل
 از چه روی شود و غافل. بیکر سوی اشکال کونج کونج. تا کجا با زینا کونج است. تا کونج مان مقام است
 ناقص تا تمام آمده است. حکم از زینا کونج کونج است. سخن بیکر تا کونج است. در ده و یک کونج است
 در سوال از برادر و خواهر. باشد و با ضیاع و بیز و بیز. بیکر سوی ثالث مزاج است. حکم او در آن کونج است
 کونج کونج کونج کونج. همراهِ احوال نخواست و کونج. و در کونج کونج است. پرسش چای کونج است
 و در هر پرسد برادر و فرزند. دوازده و یک کونج است. بیکر سوی نماز و همتم. پرسش کونج است
 کونج کونج کونج کونج. کونج کونج کونج کونج. تا کونج این هر دو کونج است. باشد از کونج است
 و در زینا کونج است. حکمش از چار است ای تو هم. بشو ابه تو حکم آن کونج. در نیای از آن کونج است
 دیگر احوال را بدین معنای. حکم کونج کونج. و زینا کونج است. در ده و یک کونج است
 با تو کونج معین چنین کونج. حکم این فن زینا کونج است. هر که عاقل بود درین کونج است. از کونج است
 با تو دار و دیوان عمل کونج. مردم احکام بر بر کونج. و در هر پرسد کونج است. بهت کونج است
 بیکر در بنوت رمل کونج. تا چه ز اشکال کونج کونج. و در کونج کونج است. داکم کونج است

در حکم خانه

در سوایات

و بود در پیوسته غلط عقل با اجتماع ای هر دو . یا در شکل باض یا ایس . یا از اشکال لهای خاص
 یکی رفتنت آن بیار . کوی تا کم کنند از تو بیار . اجتماع و باض در وقت گفتن و جابجایی
 بست آکین زرد اول . عقل و عاقت ز روی عمل . صفت کوی با کوی نور . یا کوی این که با از تو بود
در احکام خاص **بهر ششم** ورز در دو صندوف و انبار . بر شش و باض و کوی نور . سوی غنم نظری در ششم
 نادر احکام فلک کوی کم . که سوال از برای زن داری . بکسر تا در آن چرخ آرد . و رجوعی به پیش بر
 باغنا و فیریش برسد . شکل غنم اگر جوان باشد . بر لغت دان کردن همانا . که بود بر زن بودیم
 شرح این را که بتو تیر . لغت خود جوان دانگ سال . بست بی بوی کز قبال . کوی حرمه و نایب
 نضره از داخل و باض همان . تا به بقدر حجت آن برسد . شکل ایس و عقلی بر . در اشکال لهای بیاید
 آنچه جز این بود میانه شناس . پس بر ثامن نظر کن از عمل . تا به شکل آردی بر آن . سوراخ و شش
 یا کوی بر من مکن تقصیر . و بر برسد زرد و در دیده . بشنو از من تو ای . صفت کوی نور
 دخل و فرجش بر ششم کوی . خانه و جایش ای پسندیده . تو ز جایش سانس و در دیده . در هر دو
 یا ز کوی ای کانه دهر . بکسر سوی عاقت و تاسع . تا به شکل آردی تو طالع . شکل از آن
 تا کوی میان خلق حمل . شکل غنم اگر بود سیار . عدد در زدن همان مقدار . و اگر در
 دانش آن ز ششم اولی . شکل غنم اگر فقه بر دم . نشو و جبهه با ششم . و بر بوی طالع
 نشود حاصلش جوی از آن . با را که برسد ز خوف و خطر . یا ز آرد کوی نور . سوی غنم کوی نور

حکم از آن جایگاه باید کرد . که در شکل سدر و رعایت . نیست خوف و بلکه زینت . سبک که بر سر است
 آن زنگار و شمشیر است . حکم مرآت هم از او باشد . نفس و سحر و بد و کوشا . **در احکام خاص** **نهم**
 از سفر که برسد ز عمل . بشنو تا بکویت حمل . سوی تاسع نظر کن و عاقت . تا سوی دهم
 اول از برسد او ز حرکت راه . که شود وقت با رنگ تو نگاه . که به طالع و دو و بستیم . شکل خاص از او
 آن سوزنی برای زود . نفس یا خوف و سحر یا مقصود . با را که برسد از شش عمل . تا برای تو
 ضرب کن شکل عاقت و نایی . پس از آن حکم کن به آبی . که بوی شکل داخل مقصود . زود و جابجایی
 و بود و خارج و بود و نجوس . مانند اندر غم و بلا و نجوس . که بر برسد که از ده کلام . بود تا از آن
 سوی رابع نظر کن و عاقت . سحر و شش بان در نظر . حال از عاقت منتقل . زود و جابجایی
 هر که این دهمت تو بر من . شرح آن را نشو تو زود از . **در احکام خاص** **دهم** **دوازدهم** **دوازدهم** **دوازدهم**
 شرح از نشو تو زود از من . درده و یک نظر کن و دوه و دوه . تا به شکل از من . کوی شکل سحر و
 حکم بر کوی کن و شوکت . و روی نفس یا صفت و بناه . هر حکم از آن که نگاه . که بر سر ششم
 آید از من به بین تو ای طالع . سوی طالع نظر کن و دوه و دوه . تا کلام غالب از من . توت و خطه
 غالب آن بر عددی تو بر من . که بر برسد عددی میزجت . آن زنگار از آن که نگاه . شکل از آن
 بست دشمن بود همان مقدار . و بر برسد نشان محبوس . بکسر تا کوی مطربش . که بر سر
 یا ز لا و قاتش برسد . بکوی شکل خانه جو . تا کجا باشند آن بر آن . سوراخ و شش

تا بدانی نشان باقیاس . عالمی هر دو آن است . حکم کن سال و مدبرین تربی **در احکام خاص** **یازدهم**
 اول و سیزده برن با هم . بعد از آن چهارم و پنجم . بنم و شکل خانه میزان . ضرب کن در هر دو
 پس از آن چهار شکل بر تو بر من . خانه و شکل کن تو بر من . آنچه در پست رابع از آن . آید تا به در
 بز آن از تو با بر فاضلی . پس سخن کوی ز مال و آرا . یک با یک سحر و نگاه . داری و بعد از آن
 حکم میکن برین غنم بست . مده این مشهوره کوی از **در بیان** **موضوع اشکال** **اعضا** **بیت** اول و دوم
 که در هر دو نگاه شر باشد . بیت ثانی دلیل کردن آن . تا نشو و شش و شش کن فم . مستهلا از بیت
 که در هر دو نگاه شر باشد . ششین ناف و ضمیر سحره . هشتمین البتن ای شوره . هر دو را از آن
 حکم کن چهار ساق را ز هم . از ده و یک شش سحره کوب نام . چون قدم از ده و یک شش نام . صفت
 تا به آن چنین بود و نرسد . که بر این تو صدق و کوی نور . بشنو این تا بکویت ز خبر . صادق
 که بود خطای از پنج خطا . در نباشد در آن بود کاند . نیست جز این که گفت خانه **در بیان** **عدد اول**
 عدد ریل در پست بران . را که پندار ریل مست بران . عدد اصلیش چوبدانی . محل کم این تو با
 فقط ریل را تمام بیان . شش زده شش نزد یکن آن . بکسر تا به ماند آن کار . با را از آن
 هر کجا آن عدد شود تمام . شکل آن خانه را شناس تو نام . عدد خانه ت با یک . تا شو و شش
 عدد بیت اولت یکی . و از این قول زیت بر شکی . تا منیش ششم شش ای . چرخه و سحره
 جمله خانه برین منوال . باشد ای خواجیه حمیده خصال . پس از آن خانه کوی . بشو و شش

آنچه باشد تمام دار نگاه . فوق را بر فرای و تحت نگاه . وین زاعداد خانه با نگاه . با بر از دو اولت
 آنچه حاصل شود از این عمل . حکم سایل بود علی الاجمال . هر بیضا و صا بیاید . جودش ثبت ز یاد
در بیان احکام خاص **چهارم** از جابجا تو سران فی . ظاهر آرد چاک میدانی . از این چهار چیز
 هر کسی را طریقه دگرا . قول ز ثانی که استاد . هم برین طریقه عکس بنماید . چون زدی از
 بنیادی یکسان یکسان . زدی و شش و ظاهر کوی . رنگش از شکل بت ثانی . بیت ثالث
 بیت رابع مقام اصل است . کوی پنج چیز تا شابر . از ششم تربیت ز چه یار . پس غنم کوی
 هفتمین بیت جود اصل است . از نهم کوی شکل او . هم از طلم و دان پرست . ده یک شش
 عددش در ده و دو جوی هم **نوعی** **دیکر** نقطه ریل ناری و باد . ای و کای استاد
 بشمار در بران عدد کای برش . بکسر تا کای برش . نقطه ناری را ریل غالب . عدد آن
 و بعد با د و عدد بشمار . چنین جویا نیست ای بشماره . ای را باشند ثانی دان . با را کیش
 و بود نقطه و از ده است . پس عدد از کوا با بر ش . **نوعی** **دیکر** ضرب کن شکل اول و تاسع
 یا عاقت برن تو طالع . پس از آن هر دو سوزنی . از عقل خود بدول آورده بکسر تا شش
 کای بر نفس جنبست **در بیان پیدا کردن نام** نقطه نام هر چه است بکسر . طرح کن زدن
 با بر هم فرای بادی آن . یا قوه یازده میکن از آن . طرح آبی و نایب ای کیش . در ده و صا
 آنچه مانده باشد نه هفتست . میکن از ده دانش و کت . و ف آن شکل آن از بران . تا کوی اسم از آن

چون زدی رمل خاندانها تمام • بنهادی یکان یکان بنظام • بکسری خاندان میزان • تاچه اشکالها
عدد عنصرش یک شست • زان بیکن توهر بکست • ایله باقی بااندازم • برج آن بشن از زودم
گزارای تواین سخن مهمل • مشکل رمل توکرده مل • قمت لکتب بعون الملک الوهاب صاحب شهر
محمد الحوام مسلمانی علی براصعفا دال الصمد انظم الم الین محمد عصفی

اسمی اشکال شانزده گانه **دایره سکن** الحیان قبض الراخل
قض الخارج جماعت فصح عقیب الکثیر
حصه بیاض فرة الداخل نصره الخارج عقیب داخل تنبلیج
نقی الخد اجتماع طریق تعقیب بیوت شانزده گانه بر اشکال
خان اول خان دوم خان سیم خان چهارم خان پنجم خان ششم
خان هفتم خان هشتم خان نهم خان دهم خان یازدهم خان هجدهم
خان سیزدهم خان چهاردهم خان پانزدهم خان شانزدهم
دا بروج است بیست و نه **دایره** دا ابرج عدد دایره در سوره



علمی فهرست
۶۰۶

خان اولین تن و جان است • حکم او بر حکم آسان است
دویم از طالع است خان مال • سیم آمد یا قبر باش دلالت
چارمین خان ملک و ضیعه و آب • آن فرزندان بخمین و طرب
ششمین خان رنج و بنده و باز • هفتمین خان زن و انباز
مرک در همت و خوف و خطر • در نهم خان علم و دین و سفر
عمل و دولت از دهم جویند • در حدیث ازده و یکی گویند
خان دهمستان و امید است • دین بیان مبین چون خورشید است
چون ازین بگذری بودده • حکم آن برستوردان و عدد

منوبات اعضا بر بیوت

پست اول دلیل سر باشد • که درو خیر و کاه تر باشد
پست ثانی دلیل کردن دان • نالتش دوش به سنگ و ناز
پستهایش زبیت چارم جوی • که در پهلوش زبنجیم کوی
ششمین ناف و مغزین زهره • هشتمین خستین این شهره
مردوزانوبسکی زنم • حکم کن همچو ساقی راز دهم

این اشکال ناقص
است

اعضاء اشکال
برای

علمی فهرست
۶۰۶

ازده و یک شش سگب مدام • چون قدم ازده و دو گشت تمام
صفت شکلهای زیت و نخت • تا باخره می بود بدست

این اعضا ناقص است

اصل این علم ار برانی ای حکیم • بت بسم الله الرحمن الرحیم
نقطه ای اوست اصل این کتاب • با در نقطه باد و آتش ناک و آب
نقطه با آتش است ای پرویز • نقطه بون باد و ان ایے باخر
نقطه می یا بران ای فرد پاک • زان یکی آبت و ثانی نقطه ناک
پار نقطه کشت در عنصر رفیق • نام او کردند استخوان طریق
نقطه چون شد ضاعف هر چهار • چار پهنانی از گوشت اشکار
هشت ممتزج کشت ازان • شد جماعت حاصل از وی یککان
چون هشتم آتش کرده اند • انتهای رمل نانش کرده اند
زاکه شکل از نقطه هشت افزون • جز جماعت شکلهای کمدان و هشت
واکه آب و ام رطبان شکل • هشت فنسزند تو پید کن ز عقل
چون جماعت را می برد آخند • صورتش از هشت نقطه ساخته
اونداره و هیچ عضو در وجود • زاکه در وی نقطه فردی نبود

چار شکل آمد سببی بی شکلی • زین سباعیا رباعی شد یکی
 زانکه دیگر شش سدی ای آمد • چار دیگر زوختی ای آمد
 چار عضو هفت عضو و شش جهات • با تو کویم پنج حس را به یکدیگر
 چار عضو دان طریق ای به پرهیز • هفت عضو آمد سباعیا دیگر
 ضامکه حمزه بیاض انکس دان • کین چهار آمد سباعیا بیاض
 بعد ازین شکل سدی یا دیگر • شش جهات از روی بران اندر
 بعض داخل قبض خارج عقده نیز • نضرة الخارج و داخل ای عزیز
 و اجتماع این شش سدی شد تمام • بعد از ان بشنو خای و کلام
 تا بر این پنج حس اندر پان • ظهرو باطن شود بر نوعیان
 عقبة الخارج و داخل با نطق • شد فرج شکل خای مطلق
 زانکه هر شکل ازین ای نیکرد • پنج نقطه آمد است از زوج فرد
 شکلی ای دیگر از روی کن قیاس • زانکه از نقطه بنهادند اساس
 شش نزده شکلت رملی بی نظیر • زوج و فرد شش در مراتب یاد کرد
 هشت شکلت زوج و فرد کوشش

علمی - فهرست
 ۶۰۶

زوج و فرد شش در عناصر یاد کرد • هشت و هشت هشت با دو هشت آب • هشت دیگر خاک آمد حساب
 هشت لیحان و فرج انکس نیز • حمزه دان و بس بیاض ای با تمیز
 پس نیق و عقبة الداخل شناس • عقبة الخارج همین دآر اساس
 شکلی ای فرد آمد رهنی • هشت شکل زوج دیگر یاد کن
 هشت شکل زوج دیگر یاد کرد • تا چو در یا به بگیرد و ضمیر
 قبض داخل قبض خارج و ابران • پس جماعت عقده را به ده نشان
 نضرة الداخل و خارج شد رفیق • اجتماع آنکه برای به باطریق
 برکت چشم و دل ای روشن ضمیر • اول از آتش سخن گفته شود
 در مراتب در باسفته شود • عنصر آتش چو کویم در بیان
 نقطه ای شرقی بشناسی ازان • آتش اول چون لیحان بود
 قبض خارج آتش ثانی بود • چون سیم آتش فرج را فرد کشت
 چارم آتش عقده را در خود کشت • نضرة الخارج چو پنجم آتش است

عقبة داخل چشم آتم رسید • آب هفتم اجتماعت ای رفیق
 هشتم آبی کشت حاصل از طریقی • کثرت ذکر آب را از طبع پاک
 پس کویم بشنوا من ذکر خاک • خاک اگر خواسی که با بی تعب
 خاک اول قبض داخل یاد کن • در دویم خاک فسرع بنیاد کن
 شد سیم خاک زیر عقده پس بست • خاک چارم نیز بر انکس بست
 خاک پنجم نضرة داخل بود • پس ششم خاک از نفی حاصل بود
 خاک هفتم عقبة داخل عمیق • خاک هشتم کرد پیدا از طریق
 چار عنصر در مراتب شد تمام • آتش و باد آب و خاک و السلام
 فرد در فرد مراتب گفته شد • در معنی در مراتب سفته شد
 باز در در یا به دل موج آورم • تا که ذکر زوج در زوج آورم
 زوج ثانی آتش حمزه عیان • زوج اول آتش انکس دان
 تا چارم نضرة داخل رسید • پس سیم نار از بیاض آمد برید
 اجتماع از زوج در آتش شش • عقبة داخل چو پنجم آتش است
 هشتم آتش از جماعت حاصل است • آتش زوجت چو کفتم ای بصیر

عقبة الخارج با آتش در شش است • هفتم آتش با نفی باشد رفیق
 آتش ششم نهاد بر طریق • شکلی ای تیشی کردیم یاد
 بعد از این کن در مراتب ذکر باد • بعد از این کن در مراتب ذکر باد
 کر بجوی باد را در سوال • نقطه ای باد یا پی در شمال
 چون ای پی در شمالش پی تعب • حکم آن نقطه از انجا طلب
 باد اول قبض داخل آمدت • پس دویم باد فرج دل آمدت
 چون سیم باد یکد از حمزه بود • باد چهارم نضرة الخارج بود
 باد پنجم عقبة الخارج نهاد • عقبة الداخل ششم بادش براد
 باد هفتم اجتماعت با حقیق • باد هشتم کشت پیدا از طریق
 در سوال باد چون کفتمی جواب • بعد از این کن در مراتب ذکر آب
 در مراتب آب را یاد آورم • فکر در عنصر بر بنیاد آورم
 نقطه ای آب یا بی ز جنوب • کر بجوی آبها در طبع خوب
 شد دویم آب بیاض ای یکدان • آب اول قبض خارج شد عیان
 آب چارم عقبة الخارج نهاد • نضرة داخل سیم آبش براد
 آب پنجم در نضرة آمد برید • آب پنجم در نضرة آمد برید

علمی - فهرست
 ۶۰۶

بادزوج از مراتب یادگیر
 بادزوج اول از عقل شناس
 بادثالث را بیاض آموشان
 بادبجم شد نفی الخدیقین
 قبض خارج بادبمفتم حاصل آ
 کفنه آمد بادزوج اندر خطاب
 بادزوج اولین دان از فرح
 چون سیم است آنکس از قیاس
 آب پنجم نصره خارج نماید
 آب مفتم چون ز قبض الذائل
 خاک زوج رمل گردانیم عیان
 خاک زوج اول از حمره شناس
 نصره خارج سیم خاکت زیاد
 اجتماع خاکت زوج پنجم
 خاک مفتم قبض خارج حاصل آ

دویم خاک بیاض

بشمین خاک از جماعه حاصل آ
 آتش و باداب خاکش در بیان
 شکل نقطه عنصر از تسکین اصل
 سی و دو زوج است باسی و دو فرد
 کل این نقطه یوزد باشش بود
 هر عدد کز فرد یخیزد نیک و بد
 واکه کر طبع دولت لزون بود
 خارج آن شکلی که فردش افزا
 فرد خارج زوج داخل می شناس
 زیرا که استاد اینچنین کردت قیاس
 چون بدانشی خردش بادخول
 سعد و بخش را بدان اکتا اصول

طریق عمل نار و هوا

در عمل علمی به بنیاد آورم
 طالب و مطلوب را یاد آورم
 طالب و مطلوب کردانی که حجت
 پس بدانی حکمهای وی که حجت
 کر ز مطلوبت مشکل در دولت
 من بگویم برکت سیم مشکلت
 طالب و مطلوبت از طبع سلیم
 چون بگویم بشنواز من ای حکیم

عقل - فهرست
۶۰۶

دست از تسکین کن

در هفتاد من که خوش میکویمت
 چون سخن در بادو آتش کویمت
 بادو آتش راحت جان هم اند
 این دو عنصر زان سبب آن باهم اند
 واکه کر آتش شود با یاد یار
 در سعاده کرده آن شکل اشکار
 چون در ایند این دو عنصر در رقم
 پس موافق باشد این نقطه بهم
 واکه کر آتش قران با یاد کر
 هر چه میکوی دل زان شد کرد
 اول آتش باد اول یاد کشت
 غازه آتش ز باد آباد کشت
 آتش ثانی دویم بادش کویمت
 شد سیم آتش ثالث باد دو
 چارم آتش باد چارم یاد کرد
 پنجم آتش باد پنجم شد کرد
 هفتم آتش باد هفتم دویم دار
 هشتم آتش بر طریق است تحقیق
 دولت داری باد هشتم از طریق

عمل آب و خاک

واکث آب و خاک باهم جامع اند
 کین دو عنصر در جهان بس صانع اند
 بادو آتش قوت علوی دهند
 آب و خاکش راحت سفلی دهند
 دانک آب و خاک در روی زمین
 راحت خلق جهان باشد یقین
 وین عارت تا که پنی در جهان
 ز آب و خاک آمد همه بنیاد آن

عقل - فهرست
۶۰۶

در ضداد

خاک اول جسم اول آب دان
 شد دویم خاک دویم آتش بیان
 چون سیم خاکی سیم آتش کویمت
 خاک چارم آب چارم کشت دویم
 پنجم خاکی که بنیادش نهاد
 کشت آن خاکی ز پنجم آتش یاد
 پس ششم خاکی که آمد در وجود
 از ششم آتش بود بسیار سود
 خاک مفتم در پے مطلوب خویش
 آب مفتم ساخته محبوب خویش
 خاک هشتم کشته کویای رفیق
 شد رفیقی آب هشتم از طریق

در بیان اضماد

ضد عنصر بعد ازین بنیاد کن
 در مراتب آب و آتش یاد کن
 ضد عنصر دان که آب و آتش است
 این دو عنصر سخت باهم ناخوش است
 دان که ایشان دشمن یکدیگرند
 در قران میدان که بهر شور و شکرند
 تا میان آب و آتش با دمت
 آتشی را ازو بنیاد هست
 کر قران آب با آتش بود
 دان که آتش زان قران کرش بود
 زان قران افساد خیز فریبی
 هیچ نشاند فساد و کجی کسی

در بیان اضماد آب و آتش

آب اول دان و آتش ضدیم
 دشمنانند آتش و آب دویم

شد سیم آب و سیم آتش عدد
پنجم آتش خصم پنجم آب دان
هفتمین آتش باب نبود رفیق

آب چارم آتشی چارم جزا
آتش و آب ششم شد دشمنان
هشتمین اینها ضد اندر طریق

در بیان اضداد باد خاک

ضد آب و آتش چون شد عیان
بعد از آن ضدان عنصر یا دکن
دان که باد و خاک ضدان هم اند
چون قران باد و خاک افتد بهم
زان قران بنیاد ما کرد و خراب
هر عمل که خاک و باد آید بدید
باد و خاک اولین دان ضدیم
شد سیم خاک از سیم باد سیرگون
باد پنجم خصم خاک پنجمین
دشمنی دارد هفتم باد و خاک
هشتمین خاکی که افتد در عمیق

گفته آمد ذکر ضد خاک و باد
یکجا است از مراتب در ضمیر
در ضما میر هر که مستعمل شود
در ضما بر مت و شواری سبی
من بگویم با تو دریا پیش رود
از قران نقطه دریا بے ضمیر
اول از آتش بگویم در بیان
آتش اول یقین دانند درشت
پس سیم آتش چهارم شد عیان
هفتم آتش چون بیای ای رفیق
نقطه آتش چو شد بر تو عیان
باد اول باد دوم در قران
باد پنجم با ششم شد رفیق
نقطه مای با دگتم در قران
اول ابے باد دوم دارد قران

ماضی و حال و استقبال

پنجم آبی با ششم باشد رفیق
چون قران آب داستی تمام
خاک اول بر دوم شد برقرار
خاک پنجم با ششم باشد رفیق
آتش و باد آب و خاکش در قران
بعد از آن در طول و عرض و عمق
از دماغ خود پروان کن حق را
چار شکل طول باشد اقباس
چار دیگر از تولد عمق دان
چار دیگر کان زوا اند نام کرد
لیک عمق عمق کونید این چهار

ماضی آن باشد که از تو در کشت
حکم کلی هر کجا حاصل شود
با تو گویم شرح او تا د این زمان
آتش او تا د و مائل یا دکن
آتش او تا د اول یقین
آتش زائل نهم دارد مقام
باد او تا دان دوم دارد مقام
از دهم جو زائل او تا درا
باد را چون یادگیری در کتاب
آب او تا د از سیم تا طلب
منتمین شد مائل او تا د او
آنها چون گفته آمد در بیان
خاک اول از دوم تا نه شناس
مائل او تا د و زائل گفته شد

در بیان ماضی و حال و استقبال

بعد ازین در حال و استقبال
حال با ماضی و استقبال بدان
حال آن باشد که بروی سافری

کویت با ماضی اندر این کتاب
کان در احکامات بکار آید عیان
اینست استقبال که بروی ناظری

تاکسی این علم آرد در عمل • در عمل کردن نیفتد در جنبل
حدود اربعه
 است این مقبولستین عدد • که جهات حد کویم نیکت و
 چار حدش را اگر خواهی تمام • با تو کویم که کجا دارد مقام
 نسبت بسکن عدد بر چار حد • که بر بندی این حدود اندر رسد
 شرق و غربش بر شش ^{چون} • با تو کویم تا شود طبع تو خوب
 تا برانی شرق و غربش در مقال • پس جنوبش را بدانی با شمال
 چون بدانی چار حدش تو صوف • انکی احکام کوی زان طرف
 چار شرقی چار غربی در شمال • در جنوب چار و چار اندر شمال
 چار شکل شرقیت کویم تخت • تا تو در حکم شوی پالاکت حیت
 چو در لیجان عقبه الداخل است • با بیاض از حد شرقی و اصل است
 چون بزانتی تو شکل شرق خوب • با تو کویم چار اشکال جنوب
 چار شکل غرب دیگر یا دکن • غرب را زین چار شکل آباد کن
 شد طریق و قبض نارج صره یار • کشت با انکس غریبه هر چهار
 چار شکل غرب آمد در مقال • با تو کویم چار اشکال شمال

علم نورت ۶۰۶

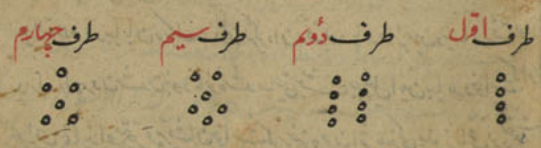
نضرة الخارج عقده اجتماع • نضرة الداخل شمال ارتفاع
 چون شمالی را بدانی به عبوب • یا دیگر از چار اشکال جنوب
 در جنوب چار اشکالی دیگر • که بدو نیکت دهر انجا خبر
 عقبه الخارج نقی الخ جنوب • قبض داخل با جماعه در جنوب
 چار حد رمل از سکن عدد • با تو کفتم یا دیگر ایسه با خبر
 و انکه این تسکین بر بروج نهاد • آتش و باد آب و خاکش کوی باد
 ز انکه که بزدج بدانی حساب • در عدد اری و سپس در کتاب
 حرف بروج از عناصر یاد کن • شانزده اشکال را بنیاد کن
 راویان کویند تسکین اربع است • لیک ترتیبش حرف بروج است
 است و سعد و دوش زین چار شکل • نیکت در بایش چو آری تو عمل
 صره آوخن و لیجان کشت سعد • شد بیاض سعد و دوش کس بعد
 آتش لیجان و باد حمسه گیر • کین دو عنصر شد موافق در ضمیر
 انکی آب بیاض اور بکار • خاک انکیت بیاریه دوت دار
 روج و فردش با حوض انجند • صورت اجد ازان انجند
 هر که اورا سرتخی روشن شود • در کت دهنده هر شکل شود

جان در علمی رمل آباد کن • حصر فها را در عناصر یاد کن
 حصر فها بشناس تا انا شوی • ز انکه چون انا شوی به بنا شوی
 این حد رمل ارتو این در مقال • شرق و غرب و هم جنوبش با شمال
 بیت با همت حرف اندر حساب • کل هر حرف که یاب در کتاب
 حرفها هر چار قمتا کرده اند • پس چار حدش نسبت کرده اند
 شاید تو دانی حرفش با حدود • با عناصر هر چه آرد با وجود
 هفت همتش حرف بنهاد او ستاد • پس حدودش با عناصر کوی باد
 است حرف آتشن اطمفتند • که حدودش شرق کوی نیکت و
 شد بوینصتص حرف انظر باد • در شمال این حرفها را کرد یاد
 حرفها به آتش هر کس قفط • زان بیاب در جنوبش پس نوحط
 حرفها به خاک شد و خلوص • پس به غرب چو بنشین دل فرغ
 از عناصر نسبت ایشان بدانی • آتش و باد آب و خاکش را عیان
 تا عمل کون ترا آسان شود • هر چه جوس در عمل خود آن شود
 نسبت آتش بروح و عقل و باد • آب نفس و خاک جسم این یاد داد
 کربنو در نسبت عنصر چنین • یک تن آتسانی بنودی در زمین

علم نورت ۶۰۶

که موافق مینو دین این چهار • هیچ در عالم نبود بی برقرار
 چار عنصر چون موافق میشود • دانکه او اهل حقایق میشود
 نظم آمد این کتاب اندر خطاب • تا کوی به بختها اندر کتاب
 و رتزا رنجش کنم املا ذکر • پس با حکامش کنم عالم خبر
 روز جمعه پست و هفتم انصیا • از رساله کت این نظمش تمام
 منت الکتاب بعون الله الملک الوهاب

ترتیب قرعده نوشتن



فصل بسم الله الرحمن الرحيم اول

بدانکه این علم را علم دانیال و علم تموت و علم کامل و علم باطن دل و علم وفی و مانند اینها
گویند سبب آنکه حرف اسم هر یک بحساب جل نود و شش است موافقت نقطه کمال
این علم رمل و لیکن از شرق تا غرب در همه ولا یتمه علم رمل گویند و رمل را هیچ علم
مگر این علم که بر رمل مناسب تر است یعنی بر یک و مگر نه محققان کامل این علم را کامل
و نمو خوانند و نمو بزبان یونانی ریگ را گویند و از امام زمان قتی رحمة الله سوال کرده
که این علم را علم رمل چه گویند جواب فرمود که بتواتر ما رسیده است که روزی دانیال
علیه السلام در بیابان ریگ روان گردان رفته بود باره از زمین و سار رفته بود
و راه را بیرون شدن نمود مانده شد ساعتی بنشیند جبرئیل امین بیا و در خواست که او را
را بی بنماید و میخیزد و پیرشان خواست که بر خیزد چون اثر ماندگی هنوز باقی بود بقوت
دست برخواست و نشان انگشت مبارک در ریگ پیدا شد از هر دو دستی چهار نقطه
در حال جبرئیل در رسید وقت طریقی اینست که یکی آتش و یکی باد و یکی آب و یکی خاک
اینها را بر هم ضرب کن و بدین که راه از کدام طرفت و چنانکه بایست او را تعلیم کرد
چون سبب نزول این علم از ریگ بود این علم را علم رمل گفتند و در کیفیت سبب نزول
این علم بسیار است و در هر کتابی نفع دیگر گفته اند این مقبول تر و معقول بود اینست که گفته شد

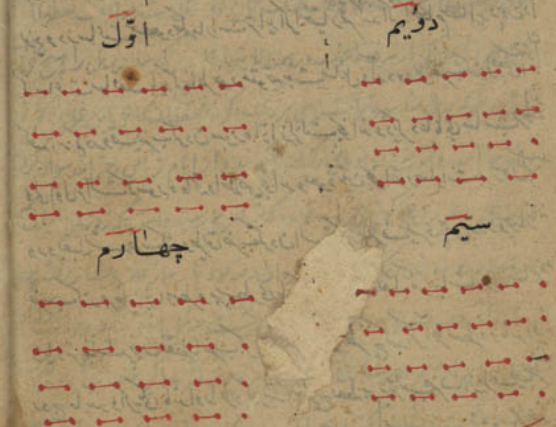
روزی دانیال

خطی فهرست: ۶۰۶

اما برین علم بعضی گفته اند که عمل شب بهتر است از روز زیرا که در شب خواطر از پیشانی
جمع تر است و لیکن در وقت رمل زدن قمری باید که از خلوت دور و هو اوصاف و روشن
بود و در ساعت مسعود مکه هاست تراید اگر اختیار قمر کند اگر احکام خطا آید و چون دانست
که ساعت موافقت باید که خاطر خود متوجه نیت سائل وارد و رمل ضرب کند و بعضی
گفته اند که در وقت ضرب کردن سوره اذا زلزلت بخواند و دیگر دعای مناسب است فرموده
ولی اولی تر آنست که سوره فاتحه و اخص بخواند و معوذتین بخواند و صلوات بر رسول الله
و در عقبه شسته ضرب کند و طریق ضرب کردن آنست که از طرف یسری رود و چپا نماند
ضرب کند هر خانه چهار سطر و هر سطر بیاید که از هفت نقطه کمتر نباشد و از شانزده
زیادتر نباشد چون نقطه ضرب کرده شود دو طرح کند اگر آخر سطر دو مانده اول
روح نماند و اگر یکی مانده او را فرد گویند و طرح نقطه هم بر تریب ضرب از طرف چپ
راست رود و از آن چهار خانه چهار شکل حاصل کرد و در یک طرف حتمه یا کاغذ
نقش کند انگاه از اول هر شکل آنچه باشد از زوج و فرد بگیرد و شکل بنم سازد و دوم
شکل ششم و سیم را شکل هفتم و چهارم را شکل هشتم سازد انگاه دو شکل را بر هم
ضرب کند تا پانزده شکل شود شکل پانزده هم را با شکل اول ضرب کند و بر طرف
یمنی جدا کند نهم و خط کرد ادکشت و قاعده ترتیب آنست که هشت شکل اول را یک

منوبات خانها

سطر راست سازد و باینست استخراج منه بنویسد برین مثال
و استخراج کند و مثل اینست و الله اعلم



بدانکه رمل بر انواع است
و شدت و در بعضی نوع را اهل کتاب از
کرده مجموع درست و راست است و لیکن اگر نکند و علم
بر اصل تراست و خوب تراست و بر منفعت تر بر آنکه چهار ضری بلا نهایت است
و مفردات شانزده رمل پیش نباشد و مثلثات را نیز عددی معلومت پراول آن با

خطی فهرست: ۶۰۶

که اختیار حکا باشد و بدانکه چهار شکل اولین را اقامت رمل گویند و چهار شکل دوم را
که در معاکبک نیاست گویند و آن چهار شکل که از هشت شکل اقامت و نبات استخراج
کرده شده است از ان منطقه گویند و آن چهار شکل او را خراشوا بهر وزوا نیز گویند
فصل دوم در منوبات بیوت **خانه اول** دلالت بر تن و جان و درازی
و کوتاهی عمر و صحت و بیماری و تشاوی و قوت و سستی طالع و ابتداء کارها و منفعت
و مضرت آن و این بیت الطالع گویند **خانه دوم** دلالت بر مال و معاش و بیع
و شری و دخل و خرج و قروم و غائب و داد و ستد و زیادتی و کمی و آنچه مال تعلق
دارد و این را بیت المال خوانند **خانه سیم** دلالت بر برادران و خواهران و اقربا
و سفر نزدیک و نقل و حرکت و خواب رفتن و دیدن و رای و تدر و ضمیر و اقل قلب
و این را بیت الاقارب گویند **خانه چهارم** دلالت بر پدر و مادر که در میان ایشان
معارفه افتد و ملک و اسباب و خانه و سرا و دهقان و زلزله و زمین و عاقبت کار
و سال و بیت المال برادران و ذی ملک و این را بیت الایب گویند **خانه پنجم**
دلیل بود بر فرزندان و محبوبات و رسولان و ضمیر و عیش و طرب و لباس و دخل
و خرج پدر و این را بیت الاولاد و العشق خوانند **خانه ششم** دلیل بود بر پسران
و غلام و کنیزک و نوکر و تشاگردان و طیور و حیوان خورد و کر نخته و ضایع شده

و عطا

خطی فهرست: ۶۰۶

و فسق و فجور و سب و این را بیت المریض و الحمید کونیند **خانہ نهم** دلالت کند بر زن و شوهر
 و شرکت و خضوعت و دعوی و بقول رومیان مطلوب سائل و غائب و زردان
 و اضداد و خصم و شتر و مقام دیگر و این را بیت التاب کونیند **خانہ دهم** دلالت میکند
 بال غائب و میراث و خوف و خطر و قتل و خون ریزش و قحط و غارة و ایله زرد برده با
 و مال زنان و غائبان و ابنایان و این را بیت الخوف کونیند **خانہ یازدهم** دلالت میکند
 در علم دین و تعمیر خواب و علما و امانت و اطمینان و عدالت و خوارق و خطیبه و این
 و این را بیت التوفیق کونیند **خانہ دهم** دلیل بود بر شغل و عمل و کوشش و لاطین و افراد
 علاج و امراض و علم طلب و استادان و مادران و کاروان و این را بیت العمل کونیند
خانہ بیازدهم دلیل بود بر بروجستان و مغان و بخت و سعادت و دولت و امدها
 و عاجزها و بیت المال کوشک و این را بیت الرجا کونیند **خانہ چهاردهم** دلیل بود بر
 و حسودان و بندگان و عقوبت و شکنجه و ماضی طالع و حیوان بزرگ سمی
 و این را بیت الاعداء کونیند **خانہ سیزدهم** دلیل بود بر ستر نفس و رای تدبیر خود
 و طلب طالب و حکم خانة اول دارد و این را بیت الطالب کونیند **خانہ چهاردهم**
 را مطلوب کونیند حکم خانة چهارم دارد و غائب دور را نیز کونیند منسوب است
 و نفع مسئول **خانہ پانزدهم** تعلق دارد بر حکم مجموع رمل و ضمیر کفین و اوزان

حکم مطلق نشان کند و خطی برکشند و او را میزان رمل کونیند یعنی هر که شکل طاق درو
 نیاید دایم راست بود و اگر طاقی بیاید غلط باشد **خانہ شانزدهم** دلیل بود بر عاقبة
 العاقبة و ترک و فراغه و بعضی اوقات نشان کنند بر حکم ضمیر و این ترا هم کس در نیاید
 و حکم از وی کند اگر چه نشان کرده باشند نشانند که از بر او چنان کرده اند و خط
 بر سر او کشیده اند **قاریت** بدانکه اسماء اشکال شانزده گانه را
 و آنچه برین منسوبست در جدول نوشته میشود بطریق سنی اما بحسب
 دایره عدد سنی اشکال اینست و جدول

اینست از ستم محرم سنه ۱۱۸۱



تاریخ

علم فوت ۶۰۶

اسماء اشکال	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۱

علم فوت ۶۰۶

۱۱۱۱

شکل اول	شکل دوم	شکل سوم	شکل چهارم	شکل پنجم	شکل ششم	شکل هفتم	شکل هشتم	شکل نهم	شکل دهم	شکل یازدهم	شکل دوازدهم	شکل سیزدهم	شکل چهاردهم	شکل پانزدهم	شکل شانزدهم	شکل هجدهم	شکل نوزدهم	شکل بیستم
صواعق	صواعق	صواعق	صواعق	صواعق	صواعق	صواعق	صواعق	صواعق	صواعق	صواعق	صواعق	صواعق	صواعق	صواعق	صواعق	صواعق	صواعق	صواعق
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹

خطی - فهرست ۶۰۲

سعد و نخس و داخل و خارج و ثابت و متقلب و شرف و بهبوط و اوج و خفیف و طول
 و عرض و عمق آن مقدار که لائق بود از منسوبات و در جدول ثبت کرده شد تا طالب
 زود به مطلوب برسد اما اساسی اشکال و صفت ایشان و وجه تسمیه این اشکال را
 گویند بر آنکه منسوبت بشخص بزرگ ریش خرد سر میان بالا سفید چهره و اوصیل
 خردمند و فزاح چشم و زرد مو و دراز بینی و فاضل و نیکو رای و از این شرف بر سر
 یا بر روی نشانی داشته باشد و این شکل را **۱** گویند بر آنکه یاد را بمیان
 دو زوج گرفته است و داخل بر آنکه نقطه خاک دارد و او منسوبت بشخص کندم
 کون و بلند بالا و پیش چشم و بهر دست ابرو و بزرگ سر و فرد پا و از سر نخ سنگ
 داشته باشد سوداگر یا حراف بود و این شکل را **۲** گویند بر آنکه نقطه اش
 دارد و آب را بمیان دو زوج گرفته است و دلالت کند بر شخص دراز بالا و
 فاسق و بزرگ در دلتنگ و کبود چشم و دروغ گو و بی ادب و بی ناز و نماز بود
 و این شکل را **۳** گویند بر آنکه از همه شکلهای نقطه بیشتر دارد و در شکل
 که با وضرب کفی همان شکل حاصل شود و او منسوبت بر شخص بلند بالا و سبز آرا
 و بزرگ ریش و کوتاه پیشش بک مرد حکم و فز و اندام و بزرگ سر و فزاح
 و این شکل را **۴** گویند و فرج و جود و بلند نیز گویند بر آنکه تعلق دارد بر محبوبان

و فرزندان و عیش و طرب و منسوبت بشخص سرخ و سفید و خوب رو و کشیده
 رو و نیکو گو و خرد سر و بزرگ سرون و به ریش بود یا کوسه و این شکل را **۵** گویند
 و ثعالبی نیز گویند بر آنکه صورت او به بند و کره و دیک سر پوشیده می ماند اگر چه
 در اصل او ثابت است اما او را منقلب خوانند بر مثال طریق و او منسوبت
 بشخص سبزرانگ میان بالا بنده یا بنده زاده و دروغ گو و خرد سر و خرد پا
 و فزاح شکم و کینه گیر و خصومت جوی و این شکل را **۶** و اکینس و منکوس
 می نامند بر آنکه لیحان سر بزرگ کرده و پر فن است و او منسوبت بشخص سیاه
 چهره تلخ سخن و فز و تن و بزرگ سر و خرد پا و دراز بالا و کوتاه کردن بر اصل
 و نارس است و بر طرف چپ نشان داشته باشد و بنده صفت بود و این شکل را **۷**
 صره گویند یعنی سرخ رنگ محب نقطه با مشکل ثابت است اما بفعل خارش
 و او منسوبت بشخص میان بالا و دند از کردن و کر چشم و آبله رو و سرخ و سفید
 و بر مکر و جلد و دروغ گو و فاسق و بی ناز و سخت گو و بر فعل و پر فتنه و قصاب
 یا جلا بود و این شکل را **۸** گویند و ساره نیز گویند بر آنکه نقطه آب دارد
 و سفید است و ثابت و داخل دلیل کند بر شخص دراز بالای خوب روی بلند بینی
 پیوسته ابرو و سفید پوست و تیز رفتار و این شکل را **۹** خوانند چون نقطه

خطی - فهرست ۶۰۲

علوی دارد و منسوبت با قاپ بخش دراز بالا و کوسه چشم و خرد سر و بزرگ پا و زرد
 چهره و اوصیل و خردمند و نیکو رای و بزرگ ریش و مکر و بهر مند بود و این شکل را **۱۰**
 گویند بر آنکه نقطه آب و نمک دارد و از انسان شخصی باشد خوب رو و سیاه
 مو و میان بالا و شیرین سخن و خرد پا و بزرگ سر و بلند بینی عاقل و جوان و نیکو رای
 و این شکل را **۱۱** گویند و ثابت نیز خوانند چهره آنکه نقاط علوی در بیشتر است
 و صورت او مانند آستان زیرین در است و شخص باشد دراز بالا و زرد رنگ
 و کر چشم و پر فتنه و کینه جوی و تلخ سخن و کره منظر و خرد سر و بزرگ پا و این
 و بی عقل و بی اصل و فاسق و بی ناز و ترش رو و بیجا شب چوب نشان داشته باشد
 و خردمند یا اشتربان بود و این شکل را **۱۲** گویند یعنی پاکیزه رخسار و او
 منقلب داخل است زیرا که در نقاط سفلی بیشتر است و پیش رو میان سوداگر است
 و از انسان شخصی باشد میان بالا و سرخ رنگ و کر چشم و این شکل را **۱۳**
 گویند بر آنکه نقاط سفلی بیشتر دارد و باستان بالای درمی ماند و از انسان
 شخصی باشد بلند بالای خوب صورت کندم کون و پیش چشم و سفید پوست و بزرگ
 سر و این شکل را **۱۴** خوانند بر آنکه یاد و آب را با هم جمع کرده است بی فاصله
 و او منسوبت بشخصی منجم یا نقاش و دراز بالا و باریک اندام و بزرگ سر و پا و کون

و این شکل را **کونید** بر آن صورت آه او بره می ماند و اصل شکل رمل و است که در این
 پیغمبر علیه السلام فرود آمده است و بعضی کونید بر آرمیای پیغمبر فرود آمده است بحقیق
 علم دنیا را کونید یعنی علم رمل بود و شش نقطه و عناصر را بر دو موجود است و ام لا شکست
 و او منقلب بمنزله است منسوبت بشخصی بلند بالای میکون موی خندان روی پاک
 اندام و خرد و سر و پا و نیز رفتار مثل بیک و ایچی و مسافر صحت و صنعت او که کار
 بود یا آسیا بانی و **فصل پنجم** در بیان ضمیر گفتن از قول کلمای این علم بر آن
 شکست که تعالی که ضمیر گفتن امری عجیب و غریب است و هر کس ازین معنی قوت
 و آنکه واقف شده اند طفت کرده اند و سخن بر موز و اشاره گفته اند و طه هرگز
 اما ایچ برین فیز رسیده است از قول اتمه و مشایخ این قوم رحمت الله از هر نوع حری
 قلبی می شود تا متمدن بنا آسان باشد و طریقی سلوک هر کس را در یاد که چگونه ضمیر
 چنانکه قومی از طالب و مطلوب و جماعتی از غالب و مغلوب سخن را اند و بعضی از شکل
 اول و کروی از نقطه و فرقه از قوت و زمره از سر و حرکت و چند نوع دیگر که هر
 بیان کنیم تطویل می انجامد و از مقصود بازی ما نیم خبر الکلام ماقبل و دل **ضمیر گفتن**
از طالب و مطلوب بد آنکه ضمیر گفتن از طالب و مطلوب اصل عظیم دارد و آن چنانست
 که هر شکلی که در اول بود بگردد که مطلوب او در کدام تا زانست ضمیر در آن ماند بود

۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰

این شکل را **کونید** بر آن صورت آه او بره می ماند و اصل شکل رمل و است که در این
 پیغمبر علیه السلام فرود آمده است و بعضی کونید بر آرمیای پیغمبر فرود آمده است بحقیق
 علم دنیا را کونید یعنی علم رمل بود و شش نقطه و عناصر را بر دو موجود است و ام لا شکست
 و او منقلب بمنزله است منسوبت بشخصی بلند بالای میکون موی خندان روی پاک
 اندام و خرد و سر و پا و نیز رفتار مثل بیک و ایچی و مسافر صحت و صنعت او که کار
 بود یا آسیا بانی و **فصل پنجم** در بیان ضمیر گفتن از قول کلمای این علم بر آن
 شکست که تعالی که ضمیر گفتن امری عجیب و غریب است و هر کس ازین معنی قوت
 و آنکه واقف شده اند طفت کرده اند و سخن بر موز و اشاره گفته اند و طه هرگز
 اما ایچ برین فیز رسیده است از قول اتمه و مشایخ این قوم رحمت الله از هر نوع حری
 قلبی می شود تا متمدن بنا آسان باشد و طریقی سلوک هر کس را در یاد که چگونه ضمیر
 چنانکه قومی از طالب و مطلوب و جماعتی از غالب و مغلوب سخن را اند و بعضی از شکل
 اول و کروی از نقطه و فرقه از قوت و زمره از سر و حرکت و چند نوع دیگر که هر
 بیان کنیم تطویل می انجامد و از مقصود بازی ما نیم خبر الکلام ماقبل و دل **ضمیر گفتن**
از طالب و مطلوب بد آنکه ضمیر گفتن از طالب و مطلوب اصل عظیم دارد و آن چنانست
 که هر شکلی که در اول بود بگردد که مطلوب او در کدام تا زانست ضمیر در آن ماند بود

نقطه اول را آتش گویند و دوم را باد و سوم را آب و چهارم را خاک و پنجمین از
 هفتت بغیر از نقاط طریقی و نقطه او را در حساب نیارند بجهت آنکه حکم از طریق سمت
 مستکلت زیرا که ام لا شکال است و هر چه در تمام اشکال است در نفس طریقی موجود
 از سعد و شمس و دامنل و نارج و ثابت و منقلب در بیخ نوع کاری بر واقعند
 کرد اگر کیفیت احوال او مشغول شویم سخن درازی شود و از مقصود بازی ما نیم خبر
 بسر سخن خویش بر آنکه نقطه آتش اول که **است طالب آتش دوم خود**
است و هر آتشی که هست طالب آتش دوم خود است باقی نقاط دیگر برین
 منوال یعنی باد و خاک اول که **دارد طالب باد و خاک دوم خود است** که آن
 است و آب اول که **دارد طالب آب دوم خود است** که **است و آب**
 خوا بر تا آخر همه طالب و مطلوب یکدیگرند و حکم ضمیر این ن بر مثال اشکال است
 یعنی رمل کشند بر آه ضمیر **در اول آمو نگاه** باید کرد که **کجا است ضمیر**
 بود و اگر نباشد سوال از غایب بود و احکام آنها و مثال در آخر کتاب نمود
 آتش است و آتشی و دیگر نام از روح کونید و باد را عقل نامند و آب را نفس خوانند
 و خاک را جسم دانند پس آتش اول را روح اول کونید تا هفتم که آتش نقی است
 او را روح هفتم کونید و باد اول را عقل اول کونید و باد دوم را عقل دوم

۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰

نقطه اول را آتش گویند و دوم را باد و سوم را آب و چهارم را خاک و پنجمین از
 هفتت بغیر از نقاط طریقی و نقطه او را در حساب نیارند بجهت آنکه حکم از طریق سمت
 مستکلت زیرا که ام لا شکال است و هر چه در تمام اشکال است در نفس طریقی موجود
 از سعد و شمس و دامنل و نارج و ثابت و منقلب در بیخ نوع کاری بر واقعند
 کرد اگر کیفیت احوال او مشغول شویم سخن درازی شود و از مقصود بازی ما نیم خبر
 بسر سخن خویش بر آنکه نقطه آتش اول که **است طالب آتش دوم خود**
است و هر آتشی که هست طالب آتش دوم خود است باقی نقاط دیگر برین
 منوال یعنی باد و خاک اول که **دارد طالب باد و خاک دوم خود است** که آن
 است و آب اول که **دارد طالب آب دوم خود است** که **است و آب**
 خوا بر تا آخر همه طالب و مطلوب یکدیگرند و حکم ضمیر این ن بر مثال اشکال است
 یعنی رمل کشند بر آه ضمیر **در اول آمو نگاه** باید کرد که **کجا است ضمیر**
 بود و اگر نباشد سوال از غایب بود و احکام آنها و مثال در آخر کتاب نمود
 آتش است و آتشی و دیگر نام از روح کونید و باد را عقل نامند و آب را نفس خوانند
 و خاک را جسم دانند پس آتش اول را روح اول کونید تا هفتم که آتش نقی است
 او را روح هفتم کونید و باد اول را عقل اول کونید و باد دوم را عقل دوم

فصل ششم در بیان ضمیر از اقوال مختلفه بیان ارشد که از زبان دامیان
علیه السلام الی یومنا هذا هر کس بی نیوی ضمیر گفته اند در زمان خود یکانه عصر بوده اند ولیکن
درین روز قول امام زین العابدین را بیشتر اعتبار کرده اند بر او اکثر دین اکثر اقوال او از
نقاط باشد بخاطر ارجحیت و درین باب تقوی نوشته که دیده بشیر مثل او نبوده
و این بنده از اشراخ نوشته موجز تر ازین و پا در عصمت از سر آن محذره کرده
و بی روی پوشش بردامان موش نموده و آن چنانست که شانه ده شکل را
باز آورده یعنی هر دو شکل را یک مزاج داده و طالب و مطلوب بیکدیگر رسانده چون
شکل طالع شود طالب آن شکل باشد که مزاج او دارد و در هر نانه که یا ضمیر
در آن شکل یا در آن نانه باشد چون کای استخراج احوال ضمیر اینجا گفته شد اینجا
مگر نمی کرد از اما استخراج اشکال چنین است ☉ و ☽ و ♂ و ♀ و ♁ و ♂ و ♀ و
 ♁ و ♂ و ♀ و ♁ و ♂ و ♀ در اول بود را باید دید که با او
در اول بود را باید دید که با او در کدام نانه است ضمیر اینجا بود
و استخراج ایشان بحسب نقطه است و طرح ایشان **۱۸۸** است و این را استخراج
خوانند مثلا آتش یک عدد دارد و نقاط ☉ نه عدد است از نه چون است
طرح کنند کبی مانند بی هر دو یک مزاج داشته باشند و ☉ نقطه با دو آرد
و عدد او دوست و عدد نقاط ☉ ده است چون است طرح کنند دو عدد
مانند بی هم مزاج ☉ طریق باشد باقی شکلهای دیگر مثل این است **نوع دیگر استخراج**

اشکال است و آن گفته اند و آن بنایه غریب و آن چنانست که نقاط و شکل را با هم جمع
ده عدد شود برین مثال ☉ و ☽ و ♂ و ♀ و ♁ و ♂ و ♀ و ♁ و ♂ و ♀ و این
نوع را ضمیر نامند و استخراج ضمیری خوانند و نیز آن این عمل چنان باشد که هر دو شکل
با هم استخراج دهند نتیجه ☉ شود هم مزاج بیکدیگر باشد و این نوع بیس عجیب غریب
و مردم ازین نوع ضمیر بس غافلند و غیر مزاج پیدا است **نوع دیگر** شکل اول را برینتم
حزب کنند و نتیجه را ببینند که در کدام نانه است از آن نانه ضمیر گویند و اگر درین
نبود ضمیر از بغض همان شکل باید گفتن یا صل بر غایب و یا عاقبه احوال باید کرد
نوع دیگر بقول ابن عباس رضی الله عنه از امتهات شکلی بیرون آورد از نانه
شکل دیگر و از متولدات شکلی دیگر و از شواهد را بر شکل دیگر بیرون آورد و ازین
چهار شکل دو شکل پیدا کنند و از آن دو یکی و استخراج این نوع چنانست که از
زواج زوج یک کرد و از فرزندان فرزند آن ضمیر گوید و در هر دو کتب است این عمل
اتفاق افتاد بعد از ضرب نتیجه را در هر دو عمل یافتیم کفتم سوال از غایب است که طالع
رفته است سائل گفت بی چنین است معلوم شد که این نوع بیست و خطا کند
و در سبب که بعد از استخراج بسیار نوشته ام **نوع دیگر** بیکر و مغزوات متولدات را
و دو آرد و کانه طرح کنند آنچه مانده بجا نمانست کند شانه نقاط متولدات را که

۳۰

بخت بود چون قسمت کردیم در خانه هشتم ایستاد و در آن خانه بود و در نانه
 ☉ فرج بود و صاحب نانه پنجم است و پنج را در هشت ضرب کردیم که نیت
از فرزند یا از محبوب یا از پدر گفت بلی چنین است **نوع دیگر** بطریق دائره فرج
نظر کردیم که در طالع چه شکل آمده و در چند نانه خود آمده ضمیر از محل صاحب طالع
گوئیم فرض کردیم که ☉ در طالع بود و نانه اول دهم ولایت ضمیر از جاه و عمل باشد
یا از مال یا از سفر بر او آنگه ☉ ضرب کنند ☉ می شود و آن شکل که ☉ است صاحب
خانه نهم و دو ☉ است و اگر ☉ در اول آید ضمیر از چهار یا از غلام یا از کنیز است
و سخت باشد زیرا که در ششم خود آمده است ضمیر از طالع گویند و حکم از مطلق گویند
هر یک در محل خود گفته شود ان شاء الله تعالی **فصل نهم** در بیان احکام بدانکه
حکم مطلق بیحسب کلی بقصد است براه آنکه حاکم علی الاطلاق خداست و هر که از اول نوم
حکم مطلق گوید و بران مصر باشد او کافر است ولیکن اگر گویند که فلان ستاره یا فلان
شکل در فلان خانه است و تجربه معلوم شده است که ازین شکل ازین خاصیت حاصل
شود ازین نوع سخنان گوید خاصیت اشکال بیان کند باکی نیست براه آنکه خواص
اشیای حقت و در زمان حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله شخصی آمد و گفت یا نبی الله
مردی آمده است و بر یک خطا می کشد و ما فی الضمیر میگوید بر حضرت رسالت این از راه

بجز ان قال الله تعالی ای نبی بکنایه من قبل هذا او آثاره من علم ان کتیم صابین
بعد از آن این حدیث فرمود که کان نبی من الانبیاء و کطهر من الرزل فمن واقف خط
فذاك فقد اصاب حاجت و هو علم و هو علم یعنی بفرموده است از پیغمبران که خطا
نمیکنند و بر هر اثر و ضایر واقف می شده و اگر کسی این علم را یکدود از آن که سخن
او پسندیده افتد عرض ازین سخن آنکه چون بر حالی واقف شوند حکم مطلق کنند گویند
دلیل چنین است که چندین وقت را چنین شود ان شاء الله تعالی **حکم بطریق دائره اول** یا
دیدن که سوال بکدام نانه تعلق دارد و از جنس اتصالات یا انفصال و شکل آن نانه
در ظاهر و باطن رمل موجود است یا نه اگر موجود بود کار بهر اد شود سعد یا شوم
بدر شواری و اگر نبود حال بر فلان اندیشه شود سعد یا شوم **نوع دیگر** بتمام **حکم بطریق**
نوع دیگر اول باید دیدن که سوال بکدام نانه متعلق است و از جنس اتصالات همچون طبع از جنس
چیزی و زیادتی حوت و نعمت و غزه و رحمة و آن غائب و یا از نوع انفصال مانند
فروختن چیزی یا و زائل شدن زحمتهای و خیرها و نا آمدن غائبان و خلاص مجوسان و برود
و مثل اینها و شکل خانه سوال موافق است در داخلی و خارجی یا نه و اگر موافق بود کار
بهر اد کرد و سعد یا شوم و سخن بر شواری و اگر موافق نبود حال بر خلاف مراد کرد و سعد یا شوم
و خوشنودی و سخن بر شواری و بی انتیاری و بجزرت اما باید که سق و عقد بدانند که بعضی

۳۷

در بیان
فصل نهم

بندیل شکل که خارج چگونه داخل شود و داخل که خارج کرد و منقلب چون ثابت شود
 و ثابت چه نوع منقلب کرد و این مسئله را یک با بد فهم کردن تا در حکم عاجز و متعجب
 تفکر نشود و امید چنانست که هر کس که این نسخه را ضبط کند به تعلیم استاد مراد شود
 و مثال حل و عقد نقطه است که موجود را از دو حرکت ده دارند و از دو زوج بسته
 و از فرد و زوج نیم کش ده و از آن حکم بر بود و نابود کند **شش اش** و با دکت ده
 درین مرتبه **۳۳** و خاک و آب نیم کش ده و خاک نیم بسته چون قوت آتش و با دکت ده
 آتش و با دکت ده است و آب نیم کش ده و خاک نیم بسته چون قوت آتش و با دکت ده
 و ایشان دلیل رفتند پس این داخل خارج باشد و مجموع توکل است برین قیاس کنند
 در خارجی و داخلی و سعیدی و نحسی و این بغایه نیکو **حکم بطریق رو میان** و این مشهور است
 که ایشان از صلیت حکم کنند و این نیز پسندیده است و آن چنانست که از آنها
 شکلی فرود آرد از صلیت و از نبات شکلی بیالایند و از آن دو شکل شکلی
 بیرون آرد و آن صلیت را بعین الامر بزند و شکلی بر آرد و از آن یک اعظم خواهد
 و نگاه داشته بشود و هر شکلی بزند از آن بود و نابود معلوم کرد و از آن دو شکل شکلی
 بیرون آرد و ضمیر و حکم از آن شکل کویند **حکم** تقاطع افراد مجموع ریل را از اول
 تا ششم بگردند و دوازده کان طرح کنند آنچه ماند بر نهانست کند هر جا که برسد

علمی - فهرست
۶۰۶

ان صورت را با صاحب ان خانه ضرب کنند و شکلی بیرون آرد و هر یکی آن شکل نخستین بزند
 باز دیگر همان عدد را با مفت و مفت طرح کنند و قسمت کنند هر جا که منتفی شود آن صورت را
 با صاحب ان خانه ضرب کنند و شکلی بیرون آرد و در برابر آن دو شکل بزند باز دیگر همان عدد را
 مذکور را پنج طرح کنند و باقی را قسمت کنند هر جا که تمام شود آن شکل را با صورتی
 که صاحب آن بیت است امتزاج دهند و شکلی بیرون آرد تا چهار شکل نشانند
 اثبات سازند و نشانند شکل تمام کنند نگاه از پنجم و مفت شکلی بیرون آرد
 نهم و دهم شکلی دیگر بیرون آرد و از آن هر دو شکل شکلی دیگر بیرون آرد و از آن
 شکل و شکل ششم شکل حاصل کنند و ضمیر مطلق بدان شکل باشد و است
 اعلم ان الاربعة الاولی تتعلق بالماضي مع ما يتولد منها والاربعة الثانية تتعلق
 بالمستقبل و ما يتولد منها و العلم ان الاربعة الاولی للثانی و الاربعة الثانية للثانی
الحکم بطریق الانقلاب و این نوع میان استاد ان مشهور است و ان چنانست
 که در آن را با دکت مام ضرب کنند و نتیجه پسند که بیست و حکم مطلق بر آن کنند و طرف
 که از اول و سیزدهم شکل بیرون آرد و از چهارم و چهارم شکل و از پنجم
 و پانزدهم شکل و از دهم و شانزدهم شکل بیرون آرد و ریل تمام کنند
 و حکم از سیزدهم این اثبات کنند و این نیز دیکر محققان پسندیده است

۳۳ ل از بی

و اشرف انواع است و باقی احکام از هر نوع مشتک است و میان وضعی و دائره
 و ما از هر نوع چیزی یاد کنیم تا بتدبیر فائده باشد **فصل ششم** در بیان احوال
 میان وضعی و دائره بدانکه در ریل احکام کند داشتن اصلی عظیم آرد و قاعده است که
 سوال از هر خانه که باشد نگاه کنند اگر در آن خانه شکل سعد باشد حکم بر سعاده آن
 خانه کند و اگر نحس باشد حکم بر شقاوت آن خانه کند **فصل هفتم** در بیان احوال
 می آید از کرا و دویم کوید و اگر کرا نباشد از دویم کوید هر چه باشد و اگر کرا
 کوید دویم را در ششم ضرب کند و از آن کوید و اگر معامله بر سینه دویم را در ششم
 کند و از آن کوید **فصل هشتم** در بیان احوال هر شش یا پنجم را در ششم ضرب کند
 نتیجه اگر داخل یا عقد یا بیاض بود فرزند شود و از باقی نه **فائده** اگر پرسند که
 فلان چیز ما فروخته شود یا نه نظر بمانند دویم کند اگر شکل خارجیت فروخته شود
 و سعد و باستانی و نحس بزبانی و اگر داخل بود فروخته نشود و اگر منقلب باشد
 فروخته شود اما باز کرد اند نیز که داخل دلیل دخلت و خارج دلیل
 حرج و منقلب داد و دست و ثابت در توقف ماند و احوال مجموع کار نای
 باز از برین قیاس کند **سوال** **فصل نهم** در بیان احوال هر شش یا پنجم را در ششم ضرب کند
 یا نه نظر بمانند نهم یا دیگر که خانه علم و خطیب است اگر شکل خارج بود خطیب

تایید ح ل از بی
۳۳ ل از بی

شون مال

سوال کوید

علمی - فهرست
۶۰۶

شود و کار بر آید و اگر داخل و ثابت بود در توقف افتد و اگر پنجم و نهم شکل نحس باشد
 در میان شر و شور و خصومت و لغت شود بعین انخطبه خود اندن هر احوال که باشد از
 چیز و شره و نفع فضا از پنجم کوید و لیکن پنجم بر معلوم شده است که از اول ریل
 تا پنجم هر جا که شکل حکم شکل خارج باشد بصورت آن شکل شخصی مانع باشد
 سعد بر سستی و نحس بد شمی و عدد مانع را بجز تکرار آن شکل خارج باید گفت
 و استدعا **فائده** اگر پرسند که احوال میان ما و او چون خواهد بود و نظر بر حکم کند
 اگر سعد بود نیکو بود و اگر نحس بود بد باشد و اگر داخل و ثابت بود روزگار
 برقرار ماند و اگر خارج و منقلب بود طلاق و پشیمانی و آه قع شود و ظریف
 طبعان گفته اند که از شکل خارج طلاق با این یعنی قطعی شود و از منقلب حی
 سعد با اختیار و نحس با ضطرار و جفا **فصل دهم** در بیان احوال هر شش یا پنجم را در ششم ضرب کند
 اول و مفت باید برین اگر هر دو سعید باشد و یکدیگر را دوست دارند و اگر هر دو نحس باشد
 هم دیگر را دشمن دارند و در دشمنی آن قوی تر باشد که نحس تر باشد و در دوستی مثل
 این هر کدام سعد تر است دوست است و آنکه نحس است دشمن **فائده** دوستی و دشمنی
 از عناصر معلوم توان کرد **مثال** باید که در طالع و مفت نظر کنند که در هر یک چه عنصر است
 از آنجا حکم کند بر کجایی احوال ایشان و آن چنانست که آتش و آب با هم دوستی دارند

و تا سارکاری از طرف آب بود زیرا که آب غالب بر آتش و آتش نیز بر نفوس و تنگ
 و بر کرم منش و سبک بود و مغلوب و با دو ناک با هم دوستی ندارند و دشمنی از طرف
 ظاهر تر است و او غالب است بانگ و تنگ متقل و با کشت اگر چیزی دارد در دل از
 از کینه و غیره و با دهر چه دارد بزبان دارد و در دل هیچ نرآرد پس با هم دشمن باشند
 و غیر اینها همه با یکدیگر دوستی دارند و سازگار اما سوز دلیل بر خوبی و دوستی خوش
 بر دشمنی **فان** اگر خواهی بر اینکه زن جوان است یا پسر در هفتم باید دیدن اگر این شکلها
 انجامد جوان باشد **۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳** و اگر از اینها بود که کدک بود **۱۰۴ ۱۰۵** و اگر این
 شکلها بود پسر بود **۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹** باقی شکلها میان باشد **نصف**
 در بیان احوال غائب و احکام دوازده گانه بقول خواجه نصیر طوسی بزرگه احوال غایب
 و شرکت و کدخدایی و در دو مانند این از خانه هفتم باید دیدن اگر شکل هفتم سوز
 کرد و شوهر نوانق باشد احوال غائب بخیر و سلامت و سعاده باشد و اگر در دو
 شکل داخل صادق باشد و کتار از هفتم در گذشته باشد و شکل هفتم در احوال
 مگر اگر کرده باشد غائب زود بیاید و اگر سائل گوید که غائب چند کاهه یا بیاید
 دیدن که شکلی در عدد هفت یابی اگر باشد از آنجا گوید و اگر کتار کرده باشد در مستقبل
 بر آفراید و اگر در ماضی بود بکار بر اما بگفت سخن گوید نه بگومت و حکمت است که اول

از قول خواجه

نصیر طوسی

علمی - فهرست ۶۰۶

از عدد صغیر گوید یعنی از روز مزاج و اگر روز مزاج نیز بزرگتر کرده باشد مثل آنکه در اول
 آید و **۱۰۰** در صبح **۱۰۱** در دهم **۱۰۲** در پانزدهم **۱۰۳** با یکت یا سائل که دلیل بر آنست که روز
 یکشنبه غالب است یا پسر یا چیزی بیاید و اگر شش روز را مقصود حاصل شود و اگر از این گذرد
 و چنانچه پنج روز بود و اگر از این بگذرد چهار ماه را البته از احوال غائب خبر داری و اگر
 پنج شکل در عدد صغیر گوید که در نظر باشد **۱۰۴** کند که کجاست از عدد اصل این خانه سخن
 و اگر از این باشد از شکل خانه هفتم و کتار او گوید و خوا علم اگر **۱۰۵** غائب چگونه
 کسی است هر شکلی در هفتم باشد بر صفت آن شکل باشد **۱۰۶** گویند که بچه که مشغولت در
 اول باید دید که چه شکلی است و یکدام گویند مشغولت از فعل آن شکل گوید مثل آنکه
۱۰۷ بود بکارهای غیر و عملهای نیکو مشغول باشد و اگر این بود **۱۰۸** بخیر بود و فرخند
 بود و اگر این بود **۱۰۹** بد بطلت و فتنه و مشغول بود و باقی شکلها برین منوال است
۱۱۰ اگر پرسند که غائب زنده است یا مرده اگر این شکلها **۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹** در
 طالع غایب باشد و کتار در خانههای سوز کرده باشد غائب سلامت و خوشبخت و زنده
 و اگر این شکلها باشد **۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹** غائب بکسوف و فتنه کرده باشد و اندام او
 و ناسودت از جدول عدد گوید **۱۳۰** **تول خواجه نصیر الطین غایب را** بر آنکه خواهر نصیر الطین
 طوسی علیه الرحمه دوازده خانه رمل را حکما می نوشت که هر که احکام این دوازده خانه را

غایب کار مشغول

یازده خانه

ضبط کند احتیاج با ستاد نبود و این بیت **البيت الاول** اگر در خانه اول شکل غایب
 سائل را نیت نقل و عکس باشد و اگر شکل داخل باشد سائل از تحصیل چیزی نیت که از این
 سائل درو است و اگر ثابت تغییر باشد و اگر منقلب بود در متره در باشد و اگر سوز بود
 دلیل یکی و نیت درستی است و عکس بر عکس و ماضی این خانه دوازدهم و مستقبل او در
 اگر خواهر که حکم بر برین کند از آن شکل ناقص توان و شکل ناقص نیت که در پیش
 رمل نیاید طریقت است که نظر کند تا شکل ناقص در کدام خانه آمده است حکم کند
 حراست آن عضو که بران خانه دارد و اگر خواهر بر اند که حراست از چه چیز است
 نظر کند تا آن شکل بجا مگر در شده است از آنجا گوید و اگر سائل از ثبات عود کند
 اول و چهاردهم شکلی برود از آن گوید از خارج و داخل و سوز و کسوف و اگر
 از ابتدا کار باشد همان از چهاردهم و اول شکلی برود آرد و از آن گوید از سوز
 و عکس و داخل و خارج و امثال علم **البيت الثاني** نظر کند در دویم و حکم کند بر داخل
 و خارج و ثابت و منقلب و عکس و ماضی در اول و مستقبل در سیم و اگر خواهر
 که بداند که سائل نیت چه مال دارد از چکس دارد از کتار شکل دویم گوید بر چه
 خانه و اگر کتار باشد از تو کتار اول و دویم یعنی از نهم و کتار او بر بر اند که حراست
 نصیر را تحصیل مال خواهد بود یا نه نگاه کند در شکل چهارم که آنکه از دوازده گانه

از ثبات عود باشد از ابتدا کار باشد

علمی - فهرست ۶۰۶

ز یاد دست حکم کند بر دخول و خروج و از اغلب حکم کند و اگر سوال از معاد باشد دویم
 در پنجم ضرب کند و حکم از آن کند **البيت الثالث** نظر کند در خانه سیم اگر شکل داخل سعد باشد
 دلیلست بر راحت و پایی داری و نیکو یا هر چه بدین خانه تعلق دارد و خارج دلیل حرکت برادران
 و خواهران و اقربای نزدیک باشد سعد یا اختیار و خوش باضطرار و به اختیار و نایب
 دلیل خیر و منقلب فقره و ترزد و از اول و سیم شکلی برود از آن حکم کند بر راحت
 و مصرت از اقربا و ماضی در دویم و مستقبل از چهارم و اگر سوال از نفل و حرکت نزدیک
 بود از سیم گوید سعد خارج با سانی و با صلاح و اختیار و داخل سعد بر شواری و با
 مکره باشد احترام اولی **البيت الرابع** اگر سوال از پسر و ملوک و عاقبت باشد و درین
 خانه شکل سعد و لا کند که سعاده است و اگر عکس باشد بعکس و ثابت نیکوی هر چه
 باین خانه تعلق دارد و منقلب بر انقلاب و ماضی از سیم و مستقبل از پنجم و پنجم
 مکرار کند پسر دوست باشد مفرز ترا و اگر در دهم و دوازدهم و در هفتم مکرار کند
 دشمنست و باقی خانه نماند و هشت و نه دشمن و اگر سوال از عاقبت کار خود بود از اول
 و چهارم شکلی برود آرد و از چهارم و چهاردهم شکلی و از هفتم شکلی بی آن نماند
 از سعاده و خوشبختی از کتار آن شکل صلاح نیت معلوم کرد و چنانکه اگر در خانه نماند
 بود کتار راحت بود اگر در خانه نماند و خوف باشد از دشمن حضرت رسوانه علم **البيت الخامس**

از معاد استول

از عاقبت

اگر سوال از فرزند باشد از این خانه از سعاده و نوحه حکم کند و اگر سوال از غیر باشد
 از کتران آن شکل بخم کوبید و اگر در خانه ای سعادتگر کند خبر خوش آید و اگر در خانه ای
 نحس کتر کند خبر ناخوش آید و شکل داخل سعادت راست بود و خارج غیر از این
 اگر سوال از فرزند یک باشد یا بی که شکل خیم داخل سعادت یا منقلب سعادت یا بیاض
 یا غلبه باشد و اگر سوال کند که چند فرزند شود از کتر آن کوبید و اگر سوال از
 معشوق باشد عاشق از خیم بر آمدن امید از لب ان لامر که از اول و خیم بیرون آید
 و دوستی و دشمنی از کتر آن کوبید **باب بیست و نهم** اگر سوال از بزرگوار باشد
 و درین خانه شکل خارج باشد از خیم بیرون آید سعادت بزودی و اسباب خوشی در کسر شد
 و داخل برج زیاد شود ثابت در توفیق افتد و منقلب از خیم بیرون آید و باز بر خور
 شود سعادت با سانی و خوش بختی و از خیم با صی چار و از چهارم عاقبت از هشتم
 ببرد یا نه و از دهم که چه سود آید و از آنچه از اول و چهارم بیرون آید صلح و فساد
 عاقبت با یقوت و اگر سوال از بنده خریدن باشد داخل و ثابت سعادت یک باشد و خارج
 نحس و منقلب نحس بود و اگر سوال از سر پویشیده بود داخل ماند و خارج نه و عمره
 دلیل خوف بود و از باقی میان حال باشد **باب بیست و دهم** اگر سوال از سب بود و پیوند
 درین خانه داخل و ثابت سعادت بود و باقی در کتب کونیند که زن بیست یا چنان شکل ای دلیل

فرزند

چهارم

بیشتر شکلهای نیر و مریخ و جوان و دیگر اشکال کواکب میاید سال اگر خواجه که بویا کوزن
 از چه قوم است در دویم و مریخ و نهم شکل نحس باشد یا اصل باشد در سیم و دهم
 اهل صلح و چهارم قوم بزرگ نهم و نهم اهل طرب اول و چهارم اهل صلح و اطمینان اهل علم
 و تجارت و اگر خواهند تا بدانند از چه قبیله و بر آن کنند از کتر آن کوبید و مخالفت و دوستی
 از کتر آن هشتم کوبید **باب بیست و نهم** اگر درین خانه شکل خارج افتد دلیل بیرون آمدن آنست
 بود و مال غائب و میراث برسد و اصل دلیل خوف و میراث نرسد و ثابت توفیق و ثواب
 نزد دسعد با سانی و خوش بختی و اگر خواستند تا بدانند که در کدام سینه خود است از اول
 و هشتم شکل کلی بیرون آید اگر به ستارگان علوی بسیتی آید در بیری و الل و کسین
 اگر سوال از مال غائب یا قرض که بخوابد بیدار یا نه از اول و هشتم شکل بیرون آید
 اگر داخل بود و چهارم هم داخل یا منقلب سعادت قرض برسد و الل و همو اعلم **باب بیست و دهم**
 اگر شکل خارج یا منقلب سعادت درین خانه بود سفر فرقه شود و نیکو بود و داخل و ثابت توفیق
 افتد یا سائل بر خود شوازی بنده و راه از سیم موضع مقصد از نهم و باز کستن از کتر آن
 نهم و واقع شدن سزا از سیم و نهم و اگر سوال کند سائل که نزد باز آید یا در نظر کند سیم
 و نهم و شکلهای که از دوازده تا ایزد باشد از اغلب داخل حکم آن کند و از خارج
 و ثابت در توفیق افتد و اساطیر علم **باب بیست و نهم** اگر سوال از شغل و عمل کند درین خانه شکل

زن از چه طایفه

از چه طایفه

از چه

زبان غایب و قرض

در راه

که زود و با برود

داخل باشد یا **باب بیست و یکم** دلیل بر راحت باشد و ثابت درین خانه نحس از منقلب
 سعادت و آن شکل که از دهم و دهم بیرون آید داخل مال و نهم و عمل بود و اگر سوال کند که مرگ آید
 کار با ایام از صناعت طلب شکل دهم کند و از آن کوبید دوستی و دشمنی بزرگان یا کار نواز
 کتر از دهم در سیم و نهم و از آن کوبید صاحب رمل اگر کتر آن کند دوستی بود و الا
 اگر از حال مادر پرسد شکل سعادت درین خانه دلیل کند بر سعاده و بی نحس دلیل نوحه
 و دوستی و دشمنی از کتر آن دهم و نهم **باب بیست و دوم** اگر درین خانه شکل
 سعادت باشد دلیل بر سعادت و نیکوی حال دوستان و بر آمدن حاجتها و امید با بود
 و اگر نحس داخل باشد دلیل غم و اندوه بود اما امید سختی بر آید و اگر ثابت سعادت
 دلیل بر نیکوی حال دوستان باشد و امید توفیق بر آید و خارج بر عکس این بود
 و منقلب دلیل بر تیره شدن دوستان باشد و امید بعضی بر آید شکل سعادت و الا
 بر سعاده و نحس بر نوحه و از اول و از نیت خانه شکلی بیرون آید و حکم دوستی
 کند از سعادت بر سعاده و از نحس بر نوحه **باب بیست و سوم** اگر در دشمنان از نیکوی و بی
 رسانیدن و نارسانیدن مصرت اگر شکل در دهم در دهم کتر آن کند دشمن بزرگ
 بود و در نایل الوتر در معروف و در زائل الوتر مجهول و **۴۰** و **۴۱** و **۴۲** و **۴۳** و **۴۴** و **۴۵** و **۴۶**
۴۷ و **۴۸** و **۴۹** و **۵۰** و **۵۱** و **۵۲** و **۵۳** و **۵۴** و **۵۵** و **۵۶** و **۵۷** و **۵۸** و **۵۹** و **۶۰** و **۶۱** و **۶۲** و **۶۳** و **۶۴** و **۶۵** و **۶۶** و **۶۷** و **۶۸** و **۶۹** و **۷۰**

کدام کار از نوحه است

شکل داخل بود از فریب و مانع نقصان باشد و ثابت همچنان ماند سعادت با سانی و خوش
 بختی و اگر این چند کله از قول ملک الملک خواهر نصیر الدین محمد طوسی رحله شده باشد تا سینه
 آسان باشد **فصل دهم** در بیان عدد اشکال رمل و خانه های آن اگر امام محمد زنی
 عدد مجموع شکلهای خانه را در یک جدول ثبت کرده و شکل که در آن مانده عدد آید در
 قوت باشد و کین اعداد در بیست چنانست که خانه اول آنست است **باب بیست و یکم** رانظرات
 و با دست مناسب خانه و قوه دهنده و نماند خانه و جسم که لذات و کیفیت او چنانست
 که نقطه آتش و یاد و نماند **باب بیست و دو** در مقابله پنج بزوج است و عدد از پنج و
 هفت است و هشت هشت طرح کنند یکی ماند در خانه اول بکعبه دادن زیرا که یکی
 در یکی باشد همچنین **باب بیست و سه** در دویم سعادت دادند بر آید آنکه نقطه آتش او در مقابله
 بزوج است و عدد شش و نماند اول و یکی را با دو جمع کنند سه باشد
 برین منوال مجموع شکلهای را سکن و عدد معین است چنانکه خانه اول را **۳۱**
 و دویم را **۶** همچنین که در جدول
 ثبت است و هو هذا

شکل داخل بود از فریب و مانع نقصان باشد و ثابت همچنان ماند سعادت با سانی و خوش بختی

کدام کار از نوحه است

کدام کار از نوحه است

کدام کار از نوحه است

کدام کار از نوحه است

کدام کار از نوحه است

کدام کار از نوحه است

کدام کار از نوحه است

کدام کار از نوحه است

کدام کار از نوحه است

کدام کار از نوحه است

اشکال در منقسم بود و در اولی که کرده باشد اصل بر روی معروف بوده باشد
 ولیکن در دوم و مجهول بود و اگر ازین بیرون نیاید شکل و اثر را با همضم ضرب کنند
 این حاصل شود و همچنین از نتیجه آن هر دو شکل که در اول و تا د ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ در منقسم
 بود یا نتیجه شکل اول و تا بود در معروف بود و اگر شکل مائل بود متوسط و اگر مائل
 بود در مزد مجهول بود اما شکل دائره اشیت و این را نقاط الافلاک نیز گویند چهار
 شکل ازین حاصل کنند و ابتدا ازین چهاردهم کنند برین مثال از نقطه **خاک** ۱۵ و
۱۳ و ۹ و ۶ شکلی بیرون آید و از نقاط اشیا قنات شکلی دیگر و از نقاط
 اشیا نبات شکلی دیگر و از نقاط مائلی شکل **۱۴ و ۱۳ و ۱۲ و ۱۱** و نقطه اش با نوزدهم
 شکلی دیگر بیرون آید و ازین چهار شکل در شکل و از دو یکی و این یک شکل را در
 فلک خوانند **فایده** اگر جماعتی را که برایشان کائنات حاضر کنند و از دائره شکل
 بیرون آید اگر آن شکل در زمین موجود باشد در ظاهر بود و چون دانستن زمین نیز
 همین عمل است و صفت و رنگ و در نیز از زمین شکل توان گفت و انواع جنایاتی در
 ازین شکل توان گفت بحسب تکرار **مضامین** و در میان احوال چهار این
 و خادمان بدانکه چهار را **۱ و ۲ و ۳ و ۴** و **۵ و ۶ و ۷ و ۸** در زمین تکرار کند
 نیک باشد برای آنکه **در** صفت کور است و **در** صفت کف است

در باب چهارم

در **۱۲** صفت جبار است و **در ۹** دلیل دفن گردنت و **در ۴** دلیل مرده است
 و اگر باین اشکال **۱۵** باشد صفت پاک شوست اگر ازین شکلها در طالع باشد
 هشتم و یا نوزدهم تکرار کنند بر محور لایخ عظیم باشد و اگر جهت چهار را کشند در آن
 دلیل سفر بود و چهار را او کوک را اما اگر در طالع و یا در ششم سعد خارج بود و در
 نیز سعد باشد بعلل مشغول باید بود که امید صحت است **فایده** اگر خواهی که بر او چهار
 حکم مطلق کنی از آن ریل که کشیده شکل اول و ششم را و ششم و دوازدهم را از چهار ساز
 و ریل تمام کن و در ششم و ششم و دوازدهم نظر کن اگر شکلی داخل یا نباشد خوش یا
 چهار را خوش و مظهر تمام بود و اگر درین خانه سعدان باشد صحت یا بد با طبقا باید باز
 کرد و در خورد عناصر طالع علاج باید کرد هر چه آید برعکس مشغول باید شد **فایده**
 بجهت نادانان اگر سوال از برده و خادمان باشد از خانه ششم باید دید اگر شکل
 داخل باشد احوال نیکو بود و بجز و نگاه دارد اگر خوش خارج یا منقلب بود خادمان را
 دور باید کرد و اگر نخورد و در خواهر شد **فایده** بدانکه احوال کم شده و اگر غم و
 ضایع شده و حیوان نیزه و منجم و حشم این مجموع با مصالح و فساد و خیر و شر و قتل
 و خروج از ششم باید گفت **فصل سیزدهم** در بیان دو کار و غیره اگر برسد که این
 دو کار کدام بهتر است و یا ازین دو مقام کدام خوشتر است برینت هر کاری را که

درین کلام

بکش و شکلهای با نوزدهم را بر هم ضرب کن نتیجه در هر کدام که نیک تر باشد آن بهتر باشد
 و اگر نتیجه در هر دو نیک باشد هر دو کار نیک است اختیار را سائل راست هر کدام که خواهد
 پیش کرد اما در هر کدام که شکل سعد بیشتر بود آن بهتر بود و اگر نتیجه در هیچ کدام نیک نبود
 ترک اولی بود ولیکن اگر حکما برانند که شکل خانه در هم حالت و چهارم مستقبل هر
 کدام که سعد آن بهتر و اگر خارج باشد ترک اولی سعد یا اختیار و خوش یا مضطر را و اگر
 منقلب بود در تردد بود و بریشنی اما از برای دو مقام عمل همین است ولیکن بهتر است
 که در هر را با طالع ضرب کند و چهارم را نیز چنین و از نتیجه سخن گوید ولیکن مقام اولی
 که او در این است خانه چهارم است و آنکه برین خواهد بر رفت خانه منقسم را باید دید کدام
 سعد است و کدام خوش و منقلب است که دلیل بیرون آمدن باشد سعد یا اختیار
 و خوش یا اختیار باقی سوالات دیگر را برین منوال جواب باید گفت **فصل چهارم**
 در بیان استخراج جنی و دین و غیره بدانکه استخراج جنی را حکما و این علم
 بر انواع گفته اند و هر کس شیئی گرفته اند آنچه بدین بنده رسیده است بعضی را یاد
 کرده و بشود و جنی جز برای گویند که او را در دست یا در کبینه چنان دارند براد امتحان
 و درین علم هر چهارم میان حکما شکست اول صغیر دانستن دوم جنی سیم علم معلوم
 کردن چهارم دین بیرون آوردن و هر کس که عمده این چهارم بیرون آید درین

درین

علم کامل و با هر او را باید گفت و این ماصلی می توان کرد مگر بر حاجت و نگاه داشت نفس از نماز
 و بعضی که شرایط بجا آورند و سخن درست ادای نمایند با جماعتی است و اعدادی خدایم است
 زبان طعن دراز کرده و بگویند که فلان را استخراج است و این قدر نماند که کسی را که استخراج
 بر طالع و نجوم احتیاج نباشد اینها که ازین شرایط بی بهره مانده اند سخن از استخراج بگویند که
 ما درست است یا نه و میشود انشاء الله که موافق افتد **اول** درین معنی است که
 نظر کنی یا در دست یا در کبینه چیزی هست یا نه و با بود بهره امتحان کنند بیکر بطالع
 و چهارم و منقسم اگر درین خانه شکل خارج باشد درست چیزی نبود و اگر درین خانه شکل
 داخل بود چیزی بیکر شکل اول و یا نوزدهم و شانزدهم که جنی ازین اشکال بیرون است
 و اگر شکل ازین اشکال بطلند یا در خانه خود بود از این اشکال اول ضرب کند و نتیجه را بگیرد
 و از وی حکم و جنی و صفت و یکی گوید و این طریق ملک الحکما و فیلسوف اعظم که بر صحت
نوع دیگر از قول حکماء دیگر گویند و نقاط اشیا از جنه خانه تا با نوزدهم جمع کنند این حاصل
 بشود و او داده کان طرح کنند این باقی ماند بنامه قسمت کند تا باقی که منتهی شود بر پند
 که در آن خانه کدام شکست و آن شکل از حرف تهمی که کدام حرف دارد و آن حرف
 بحساب حمل بگیرد و در او از ده کان طرح کنند این باقی ماند جهات و ضریب و جنی و مستی و
 گویند این همه تعلق بر آن شکل دارد که طرح ثانی بد و منتهی شده است **نوع دیگر** استخراج

درخی

خوبی بود و افراد مجموع مانع را تا با نردم جمع کنند این حاصل شود پس بد که چند عدد است و آن
 از حرف اول کلام هر قیامت و آن حرف بکدام شکل تعلق دارد و آن شکل در رمل
 در کلام خاندان است از آن خاندان کیفیت بیان کند و اگر آن شکل در رمل نباشد عدد
 اصیل او را باید گرفت و دو از دهگان طرح باید کرد اینجا که منتهی شود خبی و بایستی
 احوال از آن خاندان باید گرفت **نوع دیگر** در بیان استخراج حیا یا او آن بیست
 که اول را در پنجم ضرب و نتیجه را نظر کند که آن لام است در همه با هم با یکبار آید و حکم
 برویت اگر این شکل آید چیزی باشد نرم و سفید که اگر آنک بر روی کر آید قیستی
 و طعم شیرین نشانی داشته باشد یا آتش بر روی سینه باشد و اگر این شکل بود
 و آید چیزی باشد نرم و سبز رنگ یا خاک رنگ و شاید که دو سه رنگ داشته باشد
 قیمت میان و بی طعم و اگر طعم داشته بود قابض بود ولیکن محوف یا سوراخی و یا نفسی
 داشته باشد باقی اشکال دیگر را از جدول منویات باز در **نوع دیگر** در بیان معرفت
 خبی را از غلطی نقطه گویند و این اشرف انواع است و اصلی تمام دارد و نقطه که غایب
 اگر بادی حیوانی اگر ایله بنانی اگر ناری ناکایی محذی باشد و اگر دو عدد چون یکدیگر باشد
 طرح باید کرد اینجا که منتهی شود از آن شکل باید گرفت مثلا آتش و باد هر دو وقت نقطه
 بودند در خانه هشتم نگاه باید کرد و هر شکلی که باشد از آن باید گرفت مثلا این شکل بود خبی

حیوانی بود و برین منوال اشکال را معلوم توان کرد و فکر و تعلم **فایده** بدانکه معرفت بنایا
 بدوازه و کوا معلوم می شود یعنی از خانه اول تا دوادم هر شکلی در رمل نماند که ایلی
اول کوا بی دهد بر طبیعت خبی یعنی از نرخی در ششمی بر یک او ۳۰ شکل و بیست او ۱
 بر شکت ۸ و ۱۲ بر جو خبی یعنی کانی یا حیوانی یا بنایی اگر متفق باشند و الا چهارم
 چهارم ضرب باید کرد و مضمر را در پا نردم و ازین هر دو شکل نتیجه را دوادم
 ضرب کند آنچه بیرون آید حکم بر آن کند که خبی چه جوهر است کوا بی دهد بر قیستی
 که مردم را بچکار آید بر چگونگی که چه نوع است و کم و بیش بر حسب کرامت مضمر و اگر
 هشتم در چهارم ضرب کند حاجت بنگار نباشد ۸ از ترکیب و غیر ترکیب کوا بی
 د هر ۴ کوا بی دهد که چه طبع دارد ۱۰ بر طعم ۱۱ بر تمام شدن بر ۱۳ بر مکان که
 ایلی ساکن شده است اما این چهار خانه دیگر که کوا بیست بر آن حوازه خانه خاندان بر ایلی
 و گری و سختی و ف د و الله اعلم **فایده** دیگر بدانکه طبیعت اشکال نرم ۱۲
 اشکال سوده ۱۲ اشکال درخت ۱۲ اشکال در شکر ۱۲ اشکال در مطلق ۱۲
 اشکال زرد و سفید ۱۲ اشکال سبز رنگ ۱۲ اشکال زرد مطلق ۱۲
 شکل کبود مطلق ۱۲ سیا مطلق ۱۲ سرخ مطلق ۱۲ شکل قیستی ۱۲
 اشکال بتیمت ۱۲ اشکال قیمت ۱۲ اشکال قیست ۱۲ اشکال سینه ۱۲

در دین

ششمین نوع ۱۲ ترش قابض ۱۲ شور تلخ ۱۲ شور تلخ ۱۲ ترش ۱۲
 و در ششمین ۱۲ بی طعم ۱۲ مشویات اشکال نوشته شده بر آه است
 تا جدول احتیاج نباشد و الله اعلم **استخراج دین** اول رمل باید زود است
 آن موضع کانت شکل چهارم در ششم ضرب کن نتیجه اگر داخل یا ثابت یا باشد
 دین بر جای باشد و اگر شکل خارج باشد اینجا بیخ نیست چون معلوم شد که دین است
 آن موضع را بچهار قسمت کند برین طریق و نگاه کند
 که در آن خانه چهارم چه شکل آمده است و بکدام
 نواحی تعلق دارد و در خانه سیم چه شکل
 آمده است که کوا بیست بر دست چپ دین
 و پنجم کوا بیست بر دست راست دین و دهم کوا بیست بر قیستی دین چون یکونیت
 معلوم شد که در کدام ربع است با زبان ربع را بچهار قسمت کند و همان علی
 آورد تا بدین برسد و اکثر حکما متفق اند که شکل خانه چهارم را در ششم ضرب کند
 و حکم بر نتیجه کند و این اشرف انواع است اشکال شرقی ۱۲ اشکال
 غربی ۱۲ اشکال شمالی ۱۲ اشکال جنوبی ۱۲
 چون معلوم شد که در کدام طرفت و طرح بدان رسید طول و عرض و عمق را از آن



شکل معلوم کند و محض و دفع آن مشغول شود و امید است که مقصود برسد ان شاء
استخراج حکم سزا قول حکما و این علم بدان وقت که که ضامن خلق بسیار
 و نطق را در روی و قوت و شوار که العلم عند الله لا یعلم الغیب الا الله و در نفس این تیره
 اقوال بسیار است بعضی گفته اند که غیب عبارت است از دانستن چیزی پوشیده است
 بی واسطه مقدمه و این را جز خدا عزوجل ندانند و الغیب لا یعلم الا هو اما چون واسطه
 در میان آمد آن شبیه بر دست چپ بر دلائل و واسطه نظر کنند مرد عاقل گوید که بر
 اینچنین چیزی باشد چون بر دلائل و بر این سخن گوید اگر عاقل افند مقصود بر آید
 و استخراج ضمیمه مانند احوط شطرنج است هر که سنسویه بیشتر داند زود تر برد
 پس محقق گشت که هر که استخراج ضما و سرازیر و آدلکها مبر و خواص عناصر بیشتر
 تجربه کرده باشد و در یافت احوال غیر پیش او روشن تر باشد اکنون این فقیر از قول
 و تجربه استادان بر آنست که درین علم کما بی داشته اند در باب استخراج سینه قیستی
 و تجربه کرده شود آنچه بفرمزد یک تر بود و الله اعلم **استخراج علم احکام**
فصول از بعد بقول امام زین العابدین علیه السلام چون خواهی که احوال سائل از اهل تا استخراج
 معلوم شود که بتقیوم حاجت نباشد احوال سلاطین و ملوک و امرای و عساکر و طرفی
 احوال عامه مردم و اسعافار از نفس و غلات آنچه درین سال حادث خواهد شد از خبر و

تجمل است
 کلمه عالم
 در حکم
 قصود
 بعد

امام زکات رحمة الله عليه يبيد كوجن افتاب كه نيرا عظمت است چون بنقطه اعتبار
 ربي رسد ندر روز اگر بيشتر تو ابرتر روزه بدار و جامه پاك در پوشد و بوي خوش
 بكار برد و يك نواز جاي برگرده و در وقت ريگه بر داشتن سوره يس بخواند
 و بر ريگه و عرويت كند كه خدا تعالي ايج از خير در شراعت خواهد شد درين سال از
 ريگه ز اين خطوط بلين ريگه بپدا آورده و دل مرا بنور معرفت خود بپرايز بخش
 و زبان مرا از غلط و ذلل و نقصان و ضلل از بچيني شايرومي بايد نگاه دار نگاه
 بوقت وساعت نيكو كه افتاب بر هرج محل تحويل كرده باشد رمل كيش و شانه نيك
 در كاغذ ثبت كن بعد از آن بگير سيزدهم و دهم و يازدهم و چهاردهم را اول است
 سازد و رمل تام كند و با زيمين تا چهار نوبت انقلاب كرده شود و ميزان كند و ميزان
 كه البته شكل هم ديگر نخواهد شد چون چهار ضرب بر او فصول اربع استخراج كرده
 بشناود تا در ضرب اول را و او تا در انقلاب اول را در پهلوي هم بپند و يك
 سطر ديگر بالا با سطر زير ترتيب استخراج كند تا يك رمل تام شود انرا و نيكو نيز با
 او تا درين رمل را بگيرد و اوقات سازد و رمل تام كند و انرا و تا او نماند با او تا در
 اين را بگيرد هم رمل سازد و انرا غايله الاماني نامند اغلب اشكال سعادت يا شوم
 يا شادوي يا تمام سعده يا تمام شوم بقدر اشكال در سعاده و شومست سخن كويد اين نوع

انقلاب كودان جدول ثبت فقا ده است فاصه بر او احكام سلامت و برين قول جدول حكا
 متفق اند وليكن بجهت كارهاي يك انقلاب نوع ديگر باشد يعني هر سوال را مناسبه
 انقلاب بايد كرد چنانكه بعد از آن نموده شود انكند **حکام استخراج فصل اول**
و ترتيب آن بر سبيل اول در اول فصول اربع احكام بر دو نوع است نوع اول كه در ميان
 مردم مشهور است آنست كه در رمل بر فصول نگاه كنند و او تا چهار كاند بپروان اورد استخراج
 در يازدهم ضرب كن و حاصل را در شش نيز در هم ضرب كن و احوال نفس تعلق از وي
 بگوي و احوال مالها ايشان را از دويتم و احوال دوستي نمودن مردمان با يكديگر و موافقت
 ميان برادران و اقربا و سفرهاي نيز و يك در آن سال از سيم و احوال غلبه و زراعت
 و جوي بارها و مهنه و مزرعا و احوال برون و داخيل و ظاهر شدن نمازها و آنچه برين مانده از
 چهارم و احوال فرزندان و سوزنا و همنما و نيز و سيدن خربا و فرستادن رسولان
 و دوستي محبوبان از بچو كويد و احوال بنوكان و پماران و حيوان و خدم و خشم و آنچه
 برين مانده از ششم و احوال مائوتان و نگاهها و شتر كه نما و سرقهها و هر كه است كند و
 حضومت ميان اعدا و مانند اينها از هفتم و احوال خوفها و خطرها و مرگها و مال بپرا
 زمان و ششديگان و مال غايبان و آنچه برين مانده از هشتم كويد و احوال مسافران
 و تجار و سفرهاي وروايني را جدا جدا و جزاها را ارجيف و مانند اينها از نهم نيز و احوال

در ملك سال

پادشاهان و عمل كرفتن عاقلان و كسبه هاي مردمان و احوال مادران و مرگ كنده برين
 و مانند اينها از دهم نيز و احوال امراء و وزيران و نيز و ديگان پادشاه و قضاة و ائمه
 دين و برادران ائمه و بسياري ديكي فرزندان در آن سالها اين جمله را از يازدهم
 كويد و احوال غير بيان و دشمنان و پياريها و با خطه مزين و گرفتار شدن در آن
 و چهار نيمه ايشان و احوال مجوسان و زندانيان و ظلم و جور و غلبه كردن دشمنان
 و ستوران بركت از دو از دهم كويد و آنچه علم **فصل دوم** چون احكام فصول اربع را
 داشتني احوال هر خا كه ميخواهي تا تحقيق شود بخانه ديگر كه مناسب است استخراج مسيه
 و تحقيق يكن و احكام آن جدا گانه نيز تا جمله يك رمل شود و هر يك رمل تام فصل را
 تام حكم كن چنانكه از رمل اول فصل ربي را حكم كن تام نطق را چنانكه گفته شده است
 و از انقلاب چهارم زمستان را چون احكام چهار فصل نوشته شده جدول را ترتيب
 جمع كن و روزنامه ساز تا ترا بتقويم حاجت نماز و چون آن وقت شود كه آن حال
 حادث خواهد شد خلق را از آن صورت آگاه كن از احوال و بشارت راه و صلاحات كه
 شد خلق را بزرگن و ناقل اين مجموع را برده و نيز يا ديگن و از خدا تعالي توفيق
 همي خواه و از ارواح انبيا و اوليا بگيرد و ميخواهد و بختاره در كس نگاه مكن
 على الخصوص در غير آن نوع **فصل اول** كه آن اشرف نوع است كه از رمل تقوي سازي

و انچنانست كه روز نوز و زيب عتبه نيكو رمل كشي و شرائط چنانكه گفته بجا آرد
 بجهت هر فضلي هفتاد و دو شكل را از آن رملها ترتيب چنانكه در
 جدول نموده ميشود بر گيري و ابتداء هر فضلي از اول آن فصل كني ما اينجا
 از براء دستور بيا و رديم تا مبتديرا آسان باشد و الله اعلم

جدول استخراج اشكال

رمل نوز و زيب با سيم
فلاان كه ميمون و خسته
باد

م

مربز اول	فصل ربع
مربز دوم	فصل صیف
مربز سیم	فصل حریف
مربز چهارم	فصل شتا

اسج در هر دو خطی نعل م س ص ص
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲

اوتاد اربعه	۱۰۱ اوتاد
وتد مربز اوتاد	یعنی شجره کمال سبب اوتاد
وتد اوتاد	۱۰۱ اوتاد از اوتاد
غایبه الامانی	اول و ده هفت و چهار اوتاد

تاس
 خازن
 ۱۰۱

۱۰۱

۱۰۱

فصل ربع	فصل صیف
۱	۱
۲	۲
۳	۳
۴	۴
۵	۵
۶	۶
۷	۷
۸	۸
۹	۹
۱۰	۱۰
۱۱	۱۱
۱۲	۱۲

فصل حریف	فصل شتا
۱	۱
۲	۲
۳	۳
۴	۴
۵	۵
۶	۶
۷	۷
۸	۸
۹	۹
۱۰	۱۰
۱۱	۱۱
۱۲	۱۲

۱۰۱

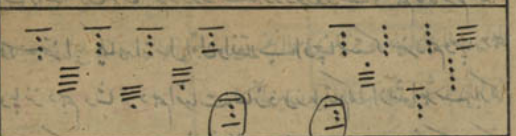
جدول احکام فصل بر بیع بوقوع نوری که میمون و نجسته با بر بصرانی

در آموختن فصل بر بیع $\equiv \equiv \equiv \equiv \equiv$ از وقوع این شش شکل بر در بیع
 طالع سال دلیل بر بیگویی احوال نفس و سلامتی احوال دوستان و رسیدن
 خبر بای خوش و چغما و از بودن این اشکال $\equiv \equiv \equiv \equiv \equiv$
 در خانه دوم بجایه نیکو بود احوال مال و جمعیت یافتن دوستان و مصاحبان این
 مال از هر طرف و از بودن این اشکال $\equiv \equiv \equiv \equiv \equiv$ در خانه سیم
 دلیل است بر بیگویی احوال برادران و اقربای نزدیک اگر چه از یک تحریر و تفکری در
 این طالع باشد اما زود خوشدل گردند اما سفر در توقف افتد این مقدار را اینجا
 نوشتند باید که بر همین دستور چهار فصل را چند کند بهما می بریکه صفحی نویسد تا
 چهار فصل را احکام بنویسد بر سهیل اجمال انگاه احکام مفصل یک یک روز را
 بنویسد و تقویم جدول کند بر هر صفحی بازنده روزها چنانکه ماهی بر دو صفحی باشد
 روز در روی یکدیگر و بر اول هر صفحی بر جدول بار یک بکش اول ایام جمعات دوم
 ایام ماه عرب سیم اشکال رمل در برابر هر روزی یک شکل بشرط آنکه اشکال حصول را
 یک یک را بر بازنده ماه غایب الایمانی ضرب کند و در برابر آن روز ثبت کند که آن مرکز
 اصل است بکنوع دیگر گفته اند که شواهد را اقامت سازد و رمل تمام کند و یکبار را بیاورد

انقلابی که
 چنانکه معلومست چنان کند که اگر از آن رمل یکسده استخراج کند تواند چنانکه نموده میشود
 انشا را اندک التون فرض کنیم که روزیکشنبه روز نوروز است و دهم ماه محرم سنه فلان
 و استخراج یکماه از رمل اول و انقلاب او چنانست که سیزدهم و چهاردهم
 و پانزدهم و شانزدهم اقامت سازد و رمل تمام کند از شواهد بر سهیل
 انقلاب کند دو ماه تمام شود انگاه ترتیب در روز نامه ثبت کند و بنویسد
 که در هر شکلی همادی کدام روز است در آن روز چه حاجت میداد چنانکه
 در روز نامه نوشته است حکم هر روز بنویسد و اگر او تاد را در هر شهر بکند
 و اقامت سازد بهتر باشد چنانکه اول را با سیزده و چهار را با چهارده و پنجم

بازنده و ده را با شانزده و او اند
 اعلم

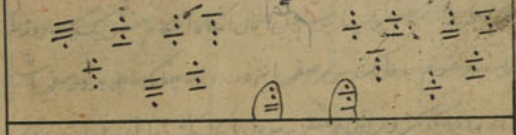
شواهد اول یعنی مواضی رمل اول که آن ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ است



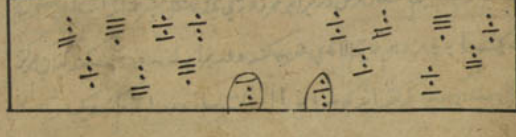
انقلاب اول ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ است



انقلاب دوم یعنی ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ است



انقلاب سیم یعنی ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ است



فروردین ماه

۱	درین روز در محفل اهل علم اتصال افتد اما نفع کم بود
۲	درین روز خرد و خاطر بود اما رستن از عم و فتوح تمام بود
۳	درین روز خرد و خاطر باشد از سبب بازنگری و کفایتی هوا
۴	درین روز مراد و جمعیت یا بدوا از دوستان مقصود بدست شود
۵	درین روز کثایش و فتوح بود و پهلوان آمدن از عم باشد
۶	درین روز کثایش و فتوح بود و پهلوان آمدن از عم باشد
۷	درین روز عم و انزوه باشد در اول روز و آخرش دمایه بود
۸	درین روز تن درستی و جمعیت بود و پهلوان آمدن از عم باشد
۹	درین روز خرد و خاطر و رستن از عم و فتوح یافتن بود
۱۰	درین روز از خوش بختی و تن درستی حرکت نفس و شادمانی بود
۱۱	درین روز بر شانی خاطر از مردم خبرسراحت نایافتن ازین طاغیر
۱۲	درین روز جمعیت یافتن و پیوستن با اهل علم و رفتن بمشایخ بود
۱۳	درین روز کثایش و فتوح و پهلوان آمدن از عم باشد
۱۴	درین روز فتوح و پیوستن با کار و راحت یافتن ازیشان بود
۱۵	درین روز جمعیت و مراد یافتن و پیوستن با اهل علم بود و او اند اعلم

اول فصل رجب

۱	درین روز خرمی و مراد و پروان آمدن از غم و فتوح یافتن بود
۲	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۳	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۴	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۵	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۶	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۷	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۸	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۹	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۱۰	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۱۱	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۱۲	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۱۳	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۱۴	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۱۵	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۱۶	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۱۷	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۱۸	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۱۹	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۲۰	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود

۱	درین روز خرمی و مراد و پروان آمدن از غم و فتوح یافتن بود
۲	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۳	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۴	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۵	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۶	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۷	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۸	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۹	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۱۰	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۱۱	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۱۲	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۱۳	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۱۴	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۱۵	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۱۶	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۱۷	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۱۸	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۱۹	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۲۰	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود

امروز از غم بود

۱	درین روز خرمی و مراد و پروان آمدن از غم و فتوح یافتن بود
۲	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۳	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۴	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۵	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۶	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۷	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۸	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۹	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۱۰	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۱۱	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۱۲	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۱۳	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۱۴	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۱۵	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۱۶	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۱۷	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۱۸	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود
۱۹	درین روز جمعیت و مراد با فتن بود و از علم بیرون آمدن
۲۰	درین روز کز فتنی خاطر باشد و پیوستن با مردم خیسر بود

انکه هر چه از این چهار کلمه و سوال متفرقه است سوال کرده اند مال باشد مانند آنکه تعلق مال دارد و روح کند و اتمات سازد و درل تمام کند و کیفیت بیان کند اما خانانای که تعلق مال دارد است خانه دوم و چهارم که ملک و عقداست و ششم خانه برده و بیوان برده و خانه یازدهم که امید است و بعضی خانه هجدهم را گفته اند و خطابت سبب آنکه دو از دهم خانه اعداست و نامل پس این خانه دهم گواهی میخواست اما یازدهم ناسبتر باشد پس این چهار خانه را بر ترتیب اتمات سازد و شانزدهم شکل تمام کند و اگر سوال از برادر خویشان بود شکل خانه سیم که تعلق بر برادران دارد و چهارم که بر پدران تعلق دارد و پنجم فرزندان و یازدهم که خانه امید است جمع کند و اتمات سازد و شانزدهم شکل تمام کند و حکم کلی گوید و اگر سوال از برادر پاران باشد شکل خانه ششم که تعلق بر پاران دارد و ششم که خوف و خطرات و دو از دهم که کیفیت و شقاوت است و شکل اول که طالع است جمع کند و اتمات سازد و شکل شانزدهم تمام سازد و برین معوال سوال از هر حاجتی که باشد مناسب آن کار چهار شکل تمام کند مناسب آنکه باشد چهار شکل اختیار نتوان کرد و اما در دشواری هر ضرب کند و اتمات سازد و درل تمام کند و حکم کلی از آن بگوید و این انقلاب اشرف انقلابات است و اتمات اینست اول دهم و پنجم و یازدهم اول را با سیزدهم و چهارم را با چهاردهم و هفتم را با یازدهم

بخت مال بر خویشان بیان

و در هم را با ش نرود هم جز یکند و چهار شکل بیرون آرد و اتمات سازد و ش نرود
 شکل تمام کند و حکم مطلق از نرود هم گوید **فصل با نرود هم** در بیان علم نقطه
 ان بر آنکه اصل این علم از چهار نقطه طریقت و بعضی از این چنین نویسد **و چنین**
 معتبر تر است زیرا که هر یکی بمنزله کره است اول کره نرود هم **دوم** کره با **سیم** آب **چهارم**
 خاک چون مضاعف کنند جهات شود یعنی چنین **چون جمع و کسر کنند شکلها**
 و سدایی و سدایی حاصل شود برین مثال اول **دویم** **سیم** **چهارم**
پنجم **ششم** **هفتم** **هشتم** **نهم** **دهم** **یازدهم** **بهار**
 در باغی اصل بود و تالی مضاعف و یزد قوت خاص پش است از
 از بسدایی نیز که قوت این علم از نقطه است پس در هر شکلی که نقطه پیش بود
 قوت او زیاد تر بود اما در کتاب شجره در علم نقطه آورده است که وقتی که
 طبیعت عناصر و هیوت معلوم کرده باشند یعنی هر شکلی در زمانه بی فعل کند و داد
 و ستند او جهت چون علی حده هر یکی را هر کز می و ماوای معین است و از خانه بیخانه
 که حرکت میکند عرض است بدانکه این حرکت که از نقاط میزان است بر شش نوع است
نوع اول حرکت طبیعی که یکنند یعنی هر نقطه را میل و محبت بخانه و مرکز خود باشد
نوع دوم رانشی خوا نند یعنی حرکت ضروری بر مرکز خود و چون نزول آتشی
 بر مرکز

در خانه آب جمع کند **و آب** در خانه آتش **و باد** در خانه خاک **و خاک** در خانه باد این
 حرکت بقدر ازا دست و هر یک از این مویع جدا گانه حکمی دارد چنانکه حرکت ارادی
 نقطه دلیل بود بر مساعده و نیکوی حال و حرکت ضروری بعکس این بود اما ان چهار
 نوع دیگر نقطه است که در میزان حاضر شود و در خانه که در ان تکین دارد و بخانه
 دیگر رود و ان چهار نوع است یکی حرکت طول و دیگری عرض و سیم کن نمودش
 و چهارم بر عکس و اینها جدا گانه حکمی دارد چنانکه اگر نقطه خاک در اول منتهی شود حکم
 لبعده بر چهارم کواهی دهد یا بر ان نقطه که بر سکن او بود هر نقطه که است او را
 دو حکم بود یکی کفی و دیگر جزئی یعنی کفی بر خانه نرود و حکم جزئی بر مرکز خود چنانکه آتیس
 در ششم کفی بود و در چهارم جزئی اگر چه آتیس در میزان نیاید و لیکن هر نقطه که
 در میزان می آید وقت سیراگر با آتیس منتهی شود آتیس باشد و اگر بعقله و
 طابع جدا فقط میزان برین قیاس باشد و تواند بود که این نقطه در طول آتیس شود
 و در عرض غیر آتیس پس بر کویم که احوال تو اول بد باشد و آخر نیکو و یا بر عکس این معنی
 اول نیکو و آخر بد باشد که هم در اول نیکو بود و هم آخر و باشد که عکس این بود
 و حکم نیز و شر این انقلاب بحسب انتهای نقاط باید کرد که در کدام خانه نشد و حکم
 شکل هیوت و از میزان که طلوع کرد هر طبع دارد و بخانه که میرسد و صورت هیوت

و سیه ان از میزان بطرف یعنی بر نهم و دهم یا بر طرف سیری که یا زدهم و دوازدهم
 بر یکله ازین خانه را جدا گانه حکمی است بشرکت ایون یعنی نهم را از اول و دهم و دهم را
 از سیم و چهارم و یازدهم را از پنجم و ششم و دوازدهم را از هفتم و ششم و حکم مطلق
 از ان نقطه است که از میزان در خانه کرد و بجای قرار گیرد همچنانکه گفتیم حکم مطلق از
 انتهای نقطه باید کرد اکنون فرض کنیم که نقطه نصره خارج از میزان طلوع کرد و در دهم
 رسید بی شک شوال از ان نفس بزرگ خوا هر بود **و اگر** این نقطه با اول رود سوال
 از حال ماضی بود **و اگر** بدویم رود سوال از حال مستقبل **و اگر** سیم و چهارم رود
 از حال میسر که حال در دست **و اگر** در پنجم رود از حال روزگار آینده که بر مائل
 چه کند گذرد **و اگر** در ششم رود از احوال صانع شده و از آنچه در دست دیگری بود
و اگر در هفتم رود از احوال ترخما از کرابی و غیره بر ارسال دیگری پرسد و در ششم
 از خوف و خطر میراث و قرض و آنچه نارج بی است و نا امید می **و اگر** هر دو نقطه که
 در صورتی بود یکی دلیل کند بر ماضی و یکی بر مستقبل مثل نصره خارج نقطه ناروا از
 حال گذشته نفس خبر دهد و باد او از حال آینده و عاقبت سال دیگر و این قول گفته
 شد نزد یک بعضی مقبول نیست که یک نقطه ماضی باشد و یک نقطه آینده زیرا که
 اتفاق حکما بر است که یک نقطه حالت و دیگر مستقبل و این قول مستحسن **و دیگر**

نقطه بر
 که حکمی
 وارد

باید داشت هر یک نقطه که در میزان اید حکم از ان زمانه که مرکز آن حاضر باشد باید کرد
 چنانکه آتشی را بر خانه ناری و باد را بر خانه ناری و باد را بر خانه ناری و باد را
 برین قیاس و عدد هیوت هر یک جدا گانه اول و پنجم و نهم و سیزدهم ناری باشد **دویم**
دوم و چهارم با دهم و حکم و پنجم و نهم و سیزدهم با سیم و ششم و دوازدهم و حکم
 و ششم و دوازدهم و شانزدهم ناری و در مفاصل آورده است که آتش اول را و نرود
 و پنجم را مائل و نهم را زائل و باد و آب و خاک مثل این حکم این بر دوازدهم است و عتاد
 از بعد را هر یکی را بر مرکز خود باید رسانیدن و حکم کردن و فرق میان او تاد و مائل و زائل
 بسیار است و لیکن در احکام حال او تاد بود و مائل مستقبل و زائل ماضی او تاد عدد
 صفی در مائل عدد و ماضی و زائل عدد کبری چنانکه او تاد اساد و مائل غرات
 و زائل حیثات و عدد الوصف که دست دهد بر حصر و مرکز آتش و باد و آب که خاک
 دست دهد در خانه سیزدهم و چهاردهم و بیازدهم و شانزدهم و او زائل
 ازین طایفه بیرون نرود چنانکه آتشی یک رطل و باد ده رطل و آب ده رطل و خاک
 هزار رطل حکم بر طریق وزن او تاد باید کرد و وقتی که دو نقطه بر سر یکدیگر افتد کار
 کران و مستکین شود این کار بحسب ترانوی طبع و نقطه طابع مزاج و امتزاج
 کرده و اینچنان بود که نقطه علوی از مرتبه اعلی خود سفلی شود و در هر خانه که فرو
 آید مزاجش ببرد چنانکه آتش بحیان **☿ ☽ ♃** در اول و نرود **دویم** مائل بود

و در سیم زائل و در چهارم ناک باشد در کارهای عظیم نیکو بود اما در حق مرض و در زنده
 بر دو باد بر امتزاج بر طبع خا برود **در اول مانند میان درانه**
 دوستان و در دوم بر مرکز خود و در سیم ای شود و در چهارم ناک کرد و تقاطع
 دیگر برین مثل بر طبع خا برود و در **باب** علم نقطه سخن بسیار است اینقدر که
 گفته شد از اول کتاب مفاتیح است و سخنان روشن است اینقدر که آوردم اگر
 کسی فهم کند تمام مفاتیح را که بخواند درخواهد یافت و غرض ما از این مقدار اینجا
 آوردن از هر کتابی رمزیت اگر نه علم نقطه بلا نهایت و هر کس را دست اندازد
 که علم ریاضی است و تعلق بکشف دارد و این ستر را کسی نداند که بران مرتبه رسیده
 باشد و استاد علم **فائده** بدانکه دوسه سخن بخاطر آمده اگر چه به محل است اما
 کمترین اولی است بر آنکه غایبی از فائده نباشد و دانستن اینها از جمله لوازم است
 و در وقتها بکار آید و اینچنانست که **غرض و سبب و موهوم حاصل** را از اول
 معلوم توان کرد چنانکه غرض از اول و سبب از چهارم و ستر از هفتم و حاصل از
 دهم یعنی هر شکلی که در اول آید بگوید که غرض تو از این رمل فلان چیست و از
 چهارم بگوید که فلان سبب و از هفتم بگوید که ستر فلان است و از دهم بگوید که
 حاصل خواهرش یا نه **مثلاً** رملی زدی و در اولی **و در چهارم** و **دوم**

و در دهم **باب** بایک گفت که غرض تو اینست بدوستان که بر آید یا نه و ترود بایک که درین
 سبب بر آید و ستر درین جز است پیچیده بچید و مکر این امید حاصل شود باسی از آن **فائده**
 بیاید دانستن که نظر و نطق و اتصال و انفصال هر شکلی چه کند تا وقتی که سوال کنند
 عاجز نشوی و اینها را از اتمات اصلی معلوم باید کرد **باب** هر شکلی را
 بهم ضرب کند اگر نتیجه **باب** بود آن در شکل را بهم نظر است و اگر نتیجه **باب** بود نطق است
 و اگر نتیجه **باب** بود اتصال است و اگر نتیجه بود انفصال زیرا که **باب** نظر است
باب نطق است و **باب** اتصال و **باب** انفصال **فائده** بدانکه این ضعیف
 چهار کلمه ترکیب کرده است چون انرا یاد کردی به توفیق حروف ابجد را بر
 اشکال توانی قسمت کردن و اصلاح چنانست که حرف نخستین هر شکلی نام و
 باشد چنانکه از **باب** لام بشد و از **باب** الف و اینها که شهرتست بر حرف تکلم و اول
 بر تاسع مقدم دارند اینست طریق **باب**
تبع **کنق** **جناط** **جعاط**
 قسمت کنند چون تمام شود باز از سر کرد یعنی حرف قابل و
 ص به **باب** رسد و استاد اعلم بالقوا **باب** م تم
 هذمه الرساله بعون الملک الوهاب

حمد و سپاس و ستایش بقیاس قادری را که بعضی خود نفاط کیفیات متضاده
 عناصر هر مولود را بنا عل مزاجی و تالیف امتزاجی غنایت فرمود و رمال انجمن
 قابیت را توفیق ادراک و قایق و استخراج حقایق اعطای نمود و صلوات صلوات
 و تحف تحیات بنمبر **باب** که عتبه رسالتش ملاجمت و اولیا و طریق هدایتش معاذ
 کافه بر اباست صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین این رساله است
 در معرفت رمل موسوم به قایق الحقایق که بر التماس صدیقی در او ان شهرت شده
 و تسعانه فقیر حقیر خادم الفقراء اهل بهاء الدوله و فقه الله با عیب و برضا و تالیف
 مشتمل بر چهار باب است عیناً با الله الملک الوهاب و ملتمس از اهل دانش است
 که چون این تالیف مقارن کمال پریشانی حال اهل زمان و ترود جنان بوده اگر
 بر سبوی و غللی اطلاع یا بند معذور داشته بر اصلاح معقول کرده اند **باب** اول
 در بیان مسایل کلید رملیه و طریق استنباط کیفیات احوال بر اعانت نسبت خیر
 ای سعادت سمند بدانکه بعضی در احکام طالع اصوله ملحوظ نسبت شفاعات و توقع
 کواکب و سرام بود در محلهای مناسب در احکام رمل ملحوظ طبع بود و توقع
 نقاط دله بر ارباب در مقامات لایق حسب التجریه فکر چه این اشکال را بعضی کواکب

نبت دهنده تا به احوال آن نسبت استخراج احکام کند ولیکن ما دام کواکب را طبع نرند
 حکم بر هیچ حالتی کماهی نتوانند کردن پس اگر ملاحظه بین توابع و نسبت و لوازم و اقصای آنها
 کرده شود گفت در استخراج مطالب و استنباط مقاصد بکمال اسهول و اولی باشد
 فکلافه باری و است بر نایب چند چون احیا و حیوة و سرعت حرکت و شجاعت و غیرت
 و استعلاء و تسلط و غلبه و حفاف و نعمت و سخوت و اضاءت و تنویر و انجلا و انضاح
 و بعد جز و تفریق مختلفت و تخلیص و مقلقات و صعود بر شکل و صعود به قبول کمال
 و ترک ان و تصعید و صعود و لطافت و تلیف و فی الجمله بر سرش و تحلیص و تصعیر
 و صورت فانی و صرشت و غوغا و آشوب و فریاد و غم و آوازها بلند و برت و
 و مختلف و تحف و تحلیص و استعمال و خروج و پیرواری و علوم مقام و ترود و عظیم و کواکب
 و افعال بر لقب و اصطراب و شتاب و امثال اینها فطره ای و است بر هوای چندین
 حرکت بر اصطرار و کندن چیزها و جنبانیدن از پای و کشتن و پریشان کردن و دخل
 در چیزها نمودن و عشق و رغبت مطرب و سهولت قبول اشکال و ترک و فتنه و تغییر احوال
 و تبدل اجزاء و تداوم و استخلاص چیزها مبالغه و تعظیم و تحیر و ترلزل و ربات و افعال
 و مسامت و دعای و ممالطت و فی الجمله بر لفظ مایه ق و حرکت آمدن بر اعتدال
 و لطافت و تفریح و طرب و لهو و لعب و سهولت و قیل و طلیعین و حیوة و ابرار در احیا

بیاغایق
 تالیف کتاب

نقطه

و سخطان چیزها و هم مرت معتدل و کبود ساختن و خففت معتدل و زرقت نورانی
 و رطوبت و افز و ترطیب و فرمان برداری و مراد و جزو مندی و مراد و سخط
 و سخطلام و سخط بر و روت و معاونت و اشغال اینها و نظریه ای و است بر مانی
 چند چون ملاقت و ترمیمی و مهربانی و ترطیب و ربط و اتحاد و عمد و روانی و ملین
 و سرولت قبول میثات و تکرک و سکین عزازتها و تحلیل خدمتها و امراد نشو و نا
 و جمع منفقات و وصل و عمل و طراوت و تصادت و حلط و تمیض و مباحض و خفرت
 و رفع کرد و ترها و حرکتها و فرمان برداری و رفع کفر بلطف و سمولت و نوسطات در امور
 و فی الجمله بر بلد و فرمان برداری و نقل و طفولت و حرمان و میل بسایین و کشت ناز
 و کبابه زارها و ترشپشت اشجار و انعقاد و اطفا و باریدها و پاکتی و مزج و الوان و مخلوط
 و دفع مضرتها و مرهم نهادن و آمسکی در مهات و امراد در اما نه باطفا و حرارت
 عمریزی و اصلاح و تسبی دادن و خواطر و کسالت و غلبه خواب و تمیق در امور و اشغال
 اینها نظریه ای و است بر مانی چند چون اما نوسطت و کمر و عمل و فعل و عمراد
 و نافرمانی و وجود و حمل و انزوی و بسکتی و ممکن امور و نزل و سواد و کورت و سبب
 و غلظت و تعلید و خفاف و تحمل و تجید و صلوات و صلوات قبول اشکال و کسالت
 آن و ثبات و طول مکث و توقف و تعویق و در شستی و مبوط و قسید و جسد

و سخط
 و سخط
 و سخط

و ناروایی و بعضی و ملالت و فی الجمله بر قرار و استوار و مکنین و وقار و سکون و احتمال
 و لغات انبثات امور و بقا و عمد و مایه و نون با عات و جذب و صم و تواضع و بردباری
 و شجاعت و امثال و الجمله هوایاتی چند آمد مشترک میان آتش و کسالت
 اثرات که هر یکی در یک طبع و همجواری و عات هم با این چند مشترک میان هوا و خاک
 همجواری است هر دو مشترک مرکز است هر گاه یکی از این طبع در بر مل غلبه کند دال بود
 بر ذاتی حصول اثر از آن ملولت آن طبع مطلقا و چون خلاف آن طبع با آن
 کند ملولت هر دو موقوف شود یا بر امر و سلطان دال کرد در مقتضا شود هر دو
 دلیل با هم و قسید که عارضه اند که اشتباه است چنانچه بر یک کیفیت متوافق باشند
 اثر متعارف زمین موقوف ماند و از آن مترج غالب ظهور یا بر مایل باشد بر آن
 اثران و امتزاج اما مقاب در زمین سعادت و صلاح و ملائمت و اما بعد در
 بخلاف این خصوصاً آنچه عارضه است در دو باشد فلینا اجتماع نقطه آتشی و هوایی و آبی
 و خاکی و هوایی و آبی خواهد در شکل بود و خواه در شکل مشترک می اولی بود چنانچه در زمین
 و اجتماع و جمع آتشی و خاکی و آبی و بادی و خاک و غیر معانی نبی بود چنانچه در عقل و قیض
 الخارج لیکن اجتماع بادی و خاکی را در شکل چنانچه در قیض الدلائل است بالذات
 صعیف و بالاشرف می یافته اند با وجود عارضه در میان معنی اینها و چنانچه میان معنی



چشم و نافرمانی اوست صاحب آن در ولایت بران معانی اولی قاصر بود و سعادت
 عرض او را لازم آید چنانچه در قیض الدلائل در ضمه داخل و حرکت و بر نشان کردن
 چیزها و فتنه و امثال آن که خواص عالی هواست هر گاه مقرر بود صاحب آن
 ولایت بر معانی مفرطه تمام بود و نحوست عرض لازم آید چنانچه در صوره و چون
 مختلط کرد در خواص مائیت که سایر بعضی حالات اوست صاحب آن در ولایت بران
 معانی قاصر شود و فی الجمله سعادت عرض چنانچه در اجتماع و حال سایر امتزاج
 از نفس معلوم شد چنانچه حال امتزاجات خواص مائیت و اما سعادت ذاتی خواص
 مائیت در حال انفراد امری و اجتماع و چون سه دلیل باید که اجتماع کنند اگر
 در آن شکل خواص ترا بیت مکتور بود بی شبهه سعادت عرض آن شکل را ثابت
 بود چنانچه در عقبه داخل و فرج و اگر مائیت مکتور بود بی شبهه نحوست عرض آن شکل را
 ثابت بود چنانچه در عقبه خارج و دفعی الخد و آنجا که هر چهار دلیل با هم اجتماع کنند صاحب
 آن را جز توسط در سعادت و نحوست حاصل نباشد چنانچه در طریق و جماعه ای می باشد
 بدانکه شکل آتشی مطلق حیوان بود و هوای مطلق حمره و آبی مطلق پیاض و خاکی مطلق
 و باقی اشکال چون مختلط الطبیعه اند پس بسبب بودن اینها بعضی واحد و بعضی
 نسبت متوازن بودن چنانچه شکلی که در دو عنصر بود که میان ایشان عارضه تضاد نبود

مبعض الخارج و سبب آن بود که در جمع آب و آتش اطفا و انقاس و در باد و خاک
 حرکت و تسکین در اطفا و انقاس و رفع و شغفت و در حرکت و تسکین رعیت
 و میل جمعیت و تیز در ضد موت منع ملاکت بود و در ضد حیوانات باعث ملاکت
 و تیز در هوا و خاک همان تعدیل و ترمیمی فی الجمله بود و در آب و آتش نه در ملاکت
 اجبار و استعالی و تسلط و غیر آن که خواص غالب نار است هر گاه متضاد باشد
 صاحب آن در ولایت بران معانی ملزم السعاده تمام بود سعادت ذاتی لازم
 آید چنانچه در حیوان و چون این خواص مختلط بود و خواص ترا بیت که اما مکتور بود
 و غیر است و با خواص مائیت که منطقی در ملاکت است و صاحب در ولایت بران
 معانی لازم السعاده قاصر بود و نحوست بالعرض لازم آید چنانچه در عقل و قیض
 الخارج و چون مختلط کرد در خواص مائیت که مناسب و مقاب و صلح و مجرا و است
 بخصوص در احیا و حرکت و غلبه بر ضد صاحب آن هم در ولایت بران معانی لازم
 السعاده تمام بود و سعادت ذاتی چنانچه در صوره خارج و خواص غالب ترا
 بیت چون متضاد بود صاحب آن در ولایت بران معانی غالب السعاده تمام بود
 و نحوست ذاتی چنانچه در انکس و چون مختلط کرد در خواص مائیت که ملاکت
 و نافرمانی و موت و کورت اوست و با خواص مائیت که مقاب و صلح و ملایم و صلح

مبعض الخارج
 و سبب آن بود که
 در جمع آب و آتش

اگر قوت حرارت را بود ناری باشد چون نضه خارج و اگر رطوبت را بود آبی
 باشد چون اجتماع و اگر برودت را بود آبی باشد چون نضه داخل و اگر بیست را
 نایکی باشد چون عقده چغمی از حکما در عناصر از جوهر این طبع مفرده برین ترتیب
 گذشته اند و بعضی دیگر سلم گذشته اند هم این طبع را غالب گذشته اند و بعضی
 مقاربت و اگر غایب نضه و غلاف بود هر که از نقطه را که قوه ضعیف اطلاق می بود
 شود چنانچه در قبض داخل نایکی را و در خارج ناری را و آنجا که در عنصر بود هر عنصری که
 جهت غلبه بر ضد استداد از مشرک کرده باشد آن بر ضد منسوب بود چنانچه در تائید
 ناری و قاعده هوای در ربع آبی و در فرج سر هوای و گویند که رطوبت نیز در اول در اول
 استمداد کرده و برودت در تائی و بیعت در تالت و رابع زیرا که رطوبت که بود
 جمعیت در اول معارض یعنی ضدی الغایه ندارد و همچنین برودت که آبت در
 و بیعت که خاکت در سیم و اما در چهارم اگر چه پس را که خاکت ضدی الغایه است
 اما استمداد حرارت هوا از مقاربت محال است و پس را که آبت بودست بهیچا که در ربع
 و نیز حرارت بود که کیفیت فاعله است و بیعت بهیچا رطوبت که نیست منفعل و فاعله
 فاعله اقوی از منفعل بود اما در جماعت و طریق اگر چه نایکی طبع هر چهار عنصر است
 و این دلایل بر این وجه در انما اجزای خیار تا ما انما اجزای دیگر است که است یا ندرت

که در جماعت چون تضاعف مواد است برین سبب نقل و کمالی چنانچه مناسب تر است
 در بود آبی آمده پس بدو انب بود و چون هر عنصری را از نار و باد و خاک چهار شکل شده
 است را بر جهت رعایت مساوات چهار شکل را بدو پس طریق بدو منسوب است و اما در
 خود و بجز برین وجود مذکور ظهور را بدو **اینها قاعده** بدانکه هر شکل عنصر واحد از طبع
 همان عنصر در ظاهر هر که در هر شکل که در ظاهر دارد و غیر متناهی بین یک کفایت غالب و نیز
 معتدل بود و آنچه سه نقطه دارد متناهی زمین ساقط و طبع مشرک را بر برودت و باد و چنانچه
 دارد از هوا متوسط و خواه مضاعف مشرک الطبع بود و چنانکه شکل نقطه بین متناهی دارد
 و لازم نیست که هر شکلی که آتش بود گرم و خشک بود و هر شکلی که هوای بود گرم و تر بود و هر
 که آبی بود سرد و تر بود و هر شکلی که نایکی بود سرد و خشک بود زیرا که این طبع لازم
 آتش و هوای آب و خاک بود لازم آتش و هوای آبی و نایکی چه مشربات زین طبع
 نسبت بافتند بلکه در کمالات است چنانچه مطلق از ان تغییر افتاد و **و اما در** هر شکلی که
 ناری بود لا شکت شرقی بود هر شکلی که بادی بود غربی بود و هر شکلی که آبی بود شمالی بود
 و هر شکلی که نایکی بود جنوبی بود و هر شکلی که نایکی که شرقی بود معدنی بود
 و هر شکلی که غربی بود حیوانی بود و هر شکلی که جنوبی بود کانی بود و هر شکلی که شمالی بود
 نباتی بود و نسبت محفوظیت نقطه حیوانه قبض الدامل یعنی او را حیوانی عدد کرده اند و هر

به مناسب طبع
 و حیوانه و کانی و نباتی
 است

که نقاط فرد و آرد فرد بود و هر شکلی که زوج و آرد زوج بود و هر شکلی که آتش بود فرد
 و هر شکلی که آبی بود یا نایکی ماده بود و اما اشکال هوای از جهت غلبه بر رطوبت
 معقول بود و چون معتدل داخل و اجتماع و بواسطه مخالفت و ملائمت و کفایت
 طبعی که در جماعت است خفایه می آرد فهم کرده اند و همچنین از طریق نیز همین جهت
 و از اجتماع بواسطه جمع نقطه سرد ماده در دو بلا فاصله لیکن بحسب تجربیات نوشته
 از طریق ظاهر هر که در هر شکلی که اول او فرد و آخر او زوج باشد خارج بود جهت دلالت
 نضه و حرکت ناری بر فرج و هر شکلی که اول او زوج و آخر او فرد بود داخل باشد
 جهت دلالت سازل و ترابط تالی بر دخول و آنچه اول و آخر او فرد بود و تغلیب بود
 جهت دلالت جمع و بهارین صعود و حرکت با نزول و سکون بر انقلاب احوال و نیز در
 و آنچه اول و آخر او زوج باشد ثابت بود جهت جسم و حرکت در میان دو زوج در
 چهار شکل را ثابت و هر شکلی که داخل و یا ثابت ماده بود بهیچا که در هر شکلی که خارج
 و یا ثابت و یا منقلب نبود روزی بود و غیر متوسط بود میان شب و روز چون صبح
 و هر شکلی که شکل که نقطه آتش و یا هوایی و یا برودت را در جان دارد و در حرکت
 حرکت اراده جهت وجود نقطه حیوانه و هر شکلی که ازین دو نقطه هیچ ندارد بی میان بود
 لیکن آنچه نقطه آب و آرد خواه تنها و خواه با نقطه خاک مستحک بود فی الجمله جهت

فی الجمله آب است و اگر چه سردی یا طبیعی بود از این غیر از اینها بود و ساکن باشد **و اما در**
 چون سایل و صنف بیست هر گاه در یک نقطه شود جهت مطلوب چنانچه دستور است
 اولاً تصحیح رطل باید کرد و میزان صحیح رطل است که هر که در میزان که خانه از میزان
 فرزندشند و فرزند و فرج نفاط چهاردهم هم فرزند و فرج چهاردهم است اول بود که از آنها
 گویند ترتیب چنانکه با از هر نقطه تمام نقاط که در میزان نقطه بود غده کنیم و از آنهم
 فرد و زوج چهار بیت بعد از آنهاست که از آنهاست که گویند هم ترتیب مذکور و از آنهم
 موافق فرد و زوج تمامی اشکال سابقه بود لیکن ترتیب دیگر چنانچه از هر عنصری او همان
 عنصر را از تمام اشکال سابقه عدد کنیم و نیز چون نقاط فرد و زوج اول یا ثانی
 ثانی یا سادس و تالت را یا سابع و رابع را یا ثانی ضرب کنیم و هر عددی را نقطه
 مناسب او از میزان عدد کنیم هم موافق باشند بعد با بود است که در تبه اول چون
 بر تائید و دویم بر تبه هوا و سیم بر تبه آب و چهارم بر تبه خاک ترتیب اعداد بر تبه
 از هر همان عنصر بود تا شازدهم پس هر عنصری را چهار عناصر جزاقت و هر عنصری
 در هر خود قوی افتد و در هر مقاربت خوش حال و در هر ضد و مباع ضعیف است
 نقاط بود خواه که نقاط با نیز در هم را را دره با هم خواه که نقاط طبع غالب اشکال را
 ملاحظه نموده چه گاه بود که شکل مثلاً آتش منسوب بود و طبع عنصر هوایی او غالب بود

چون باشد و با برعکس چون فرج و فی الجمله در اشکال نیز این وجه ملحوظ بود و وقت اشکال
 اوقات است یا در نتیجه رسیدیم که حاصل اشکال است جانب مین رمل بود و غیر این
 متعلق باشد در دلالت با فاده مقصود و عدم آن وقت دیگر که نباشد با در
 و چهاردهم که حاصل این جمله است جانب مین رمل بود بر عایت مشتمل بر وجه دیگر
 مطلق متعلق باشد همچنان و نیز آن جامع القوی و حاکم مطلق و شایسته در عاقبت
 العاقبت جمله **چون** این احوال دانسته شد این حکام ملاحظه باید نمود که مطلق
 مناسب کدام طبع است ملاحظه حال آن طبع با پیوند از نوع در محل ضعف و قوه
 و غیره و حکم مناسب آن نمودن یعنی با وجود دلیل قوی بر قوه و نیز حصول بر نبرد
 و با وجود ضعف بر ضعف و حصول با قوت نفع و نه بر نفع مراد و با عدمش بر عفت
 و اگر مطلوب معر بود و دلیل معر را با طلب کردن و اگر مرکب بود مرکب را و اگر
 حالات نفس خود جانب مین را ملاحظه باید کرد که سعاد و قوت و تقاطع مناسب
 چون در عایت ضعیف بود مطلقا هیچ امری حاصل نیاید بر اشیاء مطلقه و سعاد و اگر
 غیر بود که ضد مین باشد بر عکس آن ملاحظه باید کرد که در یک و اگر جهت قایم بود
 باشد و با صدیقی بود و غیر اقر با جهت ناهنجو اول و با ملحوظ کرد و اگر اقر با
 خویش نباشد بود یا ملاحظه حال جانب مین را ملاحظه حال بیت مخصوص بر نبرد باید کرد

مطلوب
مفروضه بود
مرکب
حال نفس
در جهت
ضد باشد
عاقبت
و بر عکس
اقر با خویش

بر وجهی که مطلوب بود و اگر آنچه جهت نفس خود طلبد امری بود مثل ظهر خضم و شاکت
 یا غیره و اشکال اینها در اینجا قوت مین و ضعف مین را در ملاحظه باید کرد و اشکال
 نفع شریک هم مطلوب بود اینها مساوی دلیل مین با یکدیگر بر این سعادت اول
 و از این رو از این مخرج با برعکس مین رمل و بیشتر رسد **مثلا** از مولات ناری که
 مولات سعادت ذاتی بود چون طبع حیوان و صحت مزاج و قوه مند و اشکال آن و این
 چیزها در اینجا ملاحظه نقطه ناری قوت مین بره و عدم مین بره سعاد باید کرد در مین
 و همچنین نقطه هوای سعادت نیز جهت شاکت در امر حیوانه و قوه و از اشکال جان دار
 آنچه ان عین باشد مثل لیجان و نضره مخرج و فرج و عمره و طریق و اجتماع هر دین اشکال
 سوی طریق نقطه حیوانه ناری و هوای ایشان معاوضه کعبت باشد نسبت و در طریق خود
 نکافی و تعدیل طبع است هم در جانب ملاحظه باید کرد که نقاط و اشکال در تمام
 مطلوب باشد به حاصل بود و اگر مواضع لایق نباشند و یا در جانب مین جز توسط حال این
 مطالب توقع نباشد در کشتن و حکم بر این مین باقی نباشد یعنی غیر اول در
 بواسطه آن بود که ضعف و قوت مین منتهی به سیزدهم میشود که نفس کبری سالی است
 و برین قیاس در جانب دیگر و فصل ضعف قوه اشکال عین جان دار را بر کرد
 و اوقی آن جمله بر اشراف است بعد عقده بعد تا نین بعد تا قایم بعد و فصل قوت مین
 و فصل قوت مین

مطلوب
مفروضه بود
مرکب
حال نفس
در جهت
ضد باشد
عاقبت
و بر عکس
اقر با خویش

و حصول این اشکال را در جانب مین در مواضع قوه ماکم متوسط آن بطال باشد و در
 ضعف ماکم حصول باطل و وقت دیگر جنبان نقاط سیره یا این دلایل ملاحظه کند حکم
 معتبر در آن و اگر این اشکال هیچ باقی و نقاط مکرره نیز باشند با توجه به تفاوت
 افتاده توقع این مطالب نباشد و اگر از این مطالب جهت غیر و با غایب و خضم
 بود این نقاط و اشکال مکرره را در جانب مین را آنچه از احوال مکرر شد ملاحظه باید نمود
 و اگر مطلوب سعادت عرض بود جهت خود مثل دفع خضم و نظیر و اشکال اینها در اینجا ملاحظه
 نقاط غیر سیر ناری و هوای نفس و بر عدد در جانب مین باید کرد و عدم آنها در
 لب و با وجود قوت بر ضعف و قوت در بعضی نقطه مای و ترالی و برای و کثرت
 و قوه در مین تخصص ناری و هوای والا و متعکس کرد و اوقی اشکال درین باب
 نقلی است در مرکز ناری یعنی بعد عمره در مرکز ناری با بعد قیاس مخرج تخصص در مین بعد
 عتبه مخرج تخصص در دوم بعد عقده در مرکز ناری با بعد اعراف اشکال مطلوب امری از اشکال
 شکی بود چون حرکت مین و ریاضات درین جمله مین نوع مکرر ملاحظه کرد و برین
 قیاس حال سعادت و محاربات و محاسبات و وصل در امور ششماه اینها و چون این
 دلایل برین نوع مکرر مقصود بود توقع حصول نباید کرد و باقی دلیل ناری برین
 قیاس استخراج یا **با** از مولات هوای اگر مطلوب سعادت لازم بود چون شاکت

مطلوب
مفروضه بود
مرکب
حال نفس
در جهت
ضد باشد
عاقبت
و بر عکس
اقر با خویش

لعب و لهو و طرب و حرکات ملامح و اشکال آن در اینجا ملاحظه نقاط سعادت بر غیر سایر
 هوای و ای نیز جهت اشکال در بعضی حالات باید کرد و آبی باید کرد و در جانب مین
 و اشکال مین فرج و قایم بود در مرکز ناری و هوای بعد مباح و طریق در مرکز ناری
 در مرکز ناری و آب و توقع این اشکال و نقاط مین مین مطالب را درین اشکال
 مین ماکم دانند بود قوت مین بر جهت غیر و بر نفع مراد و اگر مطلوب سعادت عرض بود چون
 و مکانات و اهدی و الحاف و توقع ضعف و قوت مین و طلب محاسنت و علوم و حیات
 تقاضای و حکمت و صنایع و اشکال اینها در اینجا ملاحظه نقاط سیر ناری و هوای سعادت
 هوای و ناری و آبی باید کرد در مرکز ناری مین و در مرکز ناری و آب مین و با احوال
 و اشکال درین احوال لیجان و اجتماع و نضره مخرج و فرج و بیاض و قایم است
 هر یک در مقام لاین و اگر مطلوب اشکال شاکت و سعادت و اشکال آن بود در اینجا
 اگر مقصود نفع لازم بود ملاحظه نقاط سعادت بر در جانب مین یا عرض سیر ناری و آبی
 داخل و یا ثابت هم درین جانب باید کرد چون نقاط حاجت و اجتماع و قایم و نضره
 و بیاض و قیاس داخل و نقاط مخرج و یا منتقل بعد در جانب مین چون فرج و طریق و نضره
 مخرج لیکن از مین در محل قوه و در لب در محل ضعف و عکس این احوال را مین مای
 ضعف امور مکرر شده است و اگر مقصود نفع معینی بود علی الواقع در مین ملاحظه و توقع

مطلوب
مفروضه بود
مرکب
حال نفس
در جهت
ضد باشد
عاقبت
و بر عکس
اقر با خویش

یا ثابت یکی ازین دو نقطه مذکوره در میزان دلالت تمام دارد بر حصول این مقاصد
 یا سولت و غیره اگر اقسام تریج و اختلاف و امثال آن بود در اینجا بمناسبت با یکدیگر
 که در دفع لازم مکرر شده و همچنین در استخبار و در تعلیم احوال و اگر مقصود از استخبار احوال بود
 نعت و دور و یا برشلی کردن چیزی و تعصب و مکار و امثال آن در اینجا
 ملاحظه نقاط سایر صحنه مناسب در جانب یاری و غیر بر جنب هوای ثابت یا خارج
 یا منقلب و آبی منقلب و یاری خارج در جانب زمین با یکدیگر و ای قوی اشکال درین طب
 حفره و ثانی بود و در مرکز هوای و قوت خارج و قوی در مرکز آبی و یا هوای و فرج مکرر در
 مرکز آتش و هوا و احوال باقی مملولات هوای را هم برین قیاس استخراج آن بود
۱۱ از مملولات مایه اگر مقصود سعادت غرضی بود چون ربط و اتحاد و جمعیت و غیره و موافقت
 و مصالحات و غیره و قنوت و ترتیب اشهار و اونها و سعادت و بر منافع و مرکبات
 و اسرار و امثال اینها در اینجا ملاحظه نقاط قوی سایر مایه و غیره مایه سعادت آبی
 یا نایب ثابت یا داخل در جانب زمین و میزان با یکدیگر و انطباق امثال برین احوال
 جماعت است و قاصد و نضره داخل و قبض داخل و بیاض و همچنین ملاحظه عدم نقاط
 و خشکی آبی خارج یا منقلب در میزان و او تاد اربعه با یکدیگر و وقت اینها با وجود
 کثرت دلایل مذکوره مفرد تر نسبتاً و اگر مطلوب اطفا و حرارت غیرتی بود و یا در معین

در دفع لازم مکرر شده
 و همچنین در استخبار
 احوال و اگر مقصود از
 استخبار احوال بود
 نعت و دور و یا برشلی
 کردن چیزی و تعصب و
 مکار و امثال آن در
 اینجا
 ملاحظه نقاط سایر
 صحنه مناسب در جانب
 یاری و غیر بر جنب
 هوای ثابت یا خارج
 یا منقلب و آبی
 منقلب و یاری خارج
 در جانب زمین با
 یکدیگر و ای قوی
 اشکال درین طب
 حفره و ثانی بود
 و در مرکز هوای
 و قوت خارج و قوی
 در مرکز آبی و یا
 هوای و فرج مکرر
 در مرکز آتش و
 هوا و احوال باقی
 مملولات هوای را
 هم برین قیاس
 استخراج آن بود
۱۱ از مملولات
 مایه اگر مقصود
 سعادت غرضی بود
 چون ربط و اتحاد
 و جمعیت و غیره
 و موافقت و
 مصالحات و غیره
 و قنوت و ترتیب
 اشهار و اونها
 و سعادت و بر
 منافع و مرکبات
 و اسرار و امثال
 اینها در اینجا
 ملاحظه نقاط
 قوی سایر مایه
 و غیره مایه
 سعادت آبی یا
 نایب ثابت یا
 داخل در جانب
 زمین و میزان
 با یکدیگر و
 انطباق امثال
 برین احوال
 جماعت است و
 قاصد و نضره
 داخل و قبض
 داخل و بیاض
 و همچنین
 ملاحظه عدم
 نقاط و خشکی
 آبی خارج یا
 منقلب در میزان
 و او تاد اربعه
 با یکدیگر و
 وقت اینها با
 وجود کثرت
 دلایل مذکوره
 مفرد تر نسبتاً
 و اگر مطلوب
 اطفا و حرارت
 غیرتی بود و یا
 در معین

و غلط و نوم و عقبت و وضع نضره و امثال آن بود اینجا ملاحظه نقاط سایر قوی با هر طور
 سترسایح یا ثابت یا آبی در جانب یاری و تخصص در با و هوا یا یکدیگر و همچنین ملاحظه
 نقاط سخن از اینها که هم درین جانب و عدم نقاط حیوانه در مواضع قوه از جانب وجود
 نقاط هوایی و سعادت قوی در زمین تخصص قاصد و نضره داخل و طریق بیاض و سترسایح
 باقی مملولات مایه هم برین قیاس آن بود **۱۱** از مملولات **۱۱** اگر مطلوب از قبل قرار
 و صبر و سکون و احتمال افعال و عمل و انرژی و ثبات و طول بقا است و اعتماد و
 تر و یات و تعلیم و تعلیق و مفا و مملولات و عوارض و امثال اینها بود در اینجا
 ملاحظه نقاط سایر مایه و غیره مایه سعادت ثابت و یا داخل نایب و همچنین
 تر جمیع اشکال در بعضی حالات با یکدیگر در جانب زمین تخصص در مواضع قوه و
 چهارم در میزان نیز لکن کثرت این اشکال مناسبه را درین جانب اول که مناسب است
 خطایه لازم مذکوره چنانچه جهت طلب مسروق و کم شده و غایب و کل در کثرت
 و اگر مطلوب از قبل مایه مذکور و مویط و تسوید و حید و امکار و مویط و تسوید و حید و تسوید
 و قید و امثال آن بود در اینجا ملاحظه سایر صحنه مناسب و غیر بر جنب هوای نایب
 و آبی جنب خارج یا منقلب در جانب زمین نقطه سخن از اینها که پس تخصص در جانب
 و مایه مرخ جماعت مطلق و عدم نقاط جنب منقلب و خارج درین را با یکدیگر و یکی از این

در دفع لازم مکرر شده
 و همچنین در استخبار
 احوال و اگر مقصود از
 استخبار احوال بود
 نعت و دور و یا برشلی
 کردن چیزی و تعصب و
 مکار و امثال آن در
 اینجا
 ملاحظه نقاط سایر
 صحنه مناسب در جانب
 یاری و غیر بر جنب
 هوای ثابت یا خارج
 یا منقلب و آبی
 منقلب و یاری خارج
 در جانب زمین با
 یکدیگر و ای قوی
 اشکال درین طب
 حفره و ثانی بود
 و در مرکز هوای
 و قوت خارج و قوی
 در مرکز آبی و یا
 هوای و فرج مکرر
 در مرکز آتش و
 هوا و احوال باقی
 مملولات هوای را
 هم برین قیاس
 استخراج آن بود
۱۱ از مملولات
 مایه اگر مقصود
 سعادت غرضی بود
 چون ربط و اتحاد
 و جمعیت و غیره
 و موافقت و
 مصالحات و غیره
 و قنوت و ترتیب
 اشهار و اونها
 و سعادت و بر
 منافع و مرکبات
 و اسرار و امثال
 اینها در اینجا
 ملاحظه نقاط
 قوی سایر مایه
 و غیره مایه
 سعادت آبی یا
 نایب ثابت یا
 داخل در جانب
 زمین و میزان
 با یکدیگر و
 انطباق امثال
 برین احوال
 جماعت است و
 قاصد و نضره
 داخل و قبض
 داخل و بیاض
 و همچنین
 ملاحظه عدم
 نقاط و خشکی
 آبی خارج یا
 منقلب در میزان
 و او تاد اربعه
 با یکدیگر و
 وقت اینها با
 وجود کثرت
 دلایل مذکوره
 مفرد تر نسبتاً
 و اگر مطلوب
 اطفا و حرارت
 غیرتی بود و یا
 در معین

در مواضع قوه یا بر و از این در مواضع صیغه تخصص ششم و باقی مملولات تریجی یا
 هم برین قیاس دشوار باشد و التام **ایضا** و **تسند** بدو آنکه بدر آتش کثرت بر وجود
 نار در جهت سکت محمول است و ما در آتش با دست چه حاصل هوا اینها را در اشتغال
 و پدربو آنا راست و ما در هوا آب چه هوا شدن آب از فعل با طرقت و ما در
 هوا است و پدربو آب تا کثرت چه تولدات از هوا طرقت است پس بر دو باد نایک
 آست چه تولد و قران آب طرقت و پدربو کس و در طرقت نایک است چه عقد با قیات
 از نایک طرقت پس هرگاه مطلوب حال ما در و پدربو باشد با پدیدین تا در
 نغین کدام نقطه است اشکال حال نقطه که پدربو ما در آن نقطه است با پدیدین که
 در زمین هر مایه یکی نوع است و از آن حکم کردن در میزان که باشد حال احوال و
 اولاد را بر برین قیاس تحقق توان کرد **ایضا** و **تسند** از وقوع غلبه اشکال سعد
 یا بخش در در مل حکم مطلق بر حصول مطالب و مقاصد و صلاح امور و یا عدم حصول
 و فساد بنا یکدیگر در جنب بر ضعیف بود که نوست تمام در روی بکس قوی بود
 که سعادت تمام نبخش و نیز نایب اشکال سعد بود که هرگز از ضعیف شود و نوست لازم شود
 و سپار بخش بود که هرگز از قوی شود و سعادت لازم شود و وقت اشکال و تعاط
 مناسب مدعی با یکدیگر در چنانچه اشارت برین حال بی سعادت ذکر یافته و مشعل نیز خواهد بود

در مواضع قوه یا بر و از این
 در مواضع صیغه تخصص ششم
 و باقی مملولات تریجی یا
 هم برین قیاس دشوار
 باشد و التام ایضا
 و تسند بدو آنکه
 بدر آتش کثرت
 بر وجود نار در
 جهت سکت محمول
 است و ما در آتش
 با دست چه حاصل
 هوا اینها را در
 اشتغال و پدربو
 آنا راست و ما در
 هوا آب چه هوا
 شدن آب از فعل
 با طرقت و ما در
 هوا است و پدربو
 آب تا کثرت چه
 تولدات از هوا
 طرقت است پس
 بر دو باد نایک
 آست چه تولد
 و قران آب طرقت
 و پدربو کس و در
 طرقت نایک است
 چه عقد با قیات
 از نایک طرقت
 پس هرگاه
 مطلوب حال ما در
 و پدربو باشد
 با پدیدین تا در
 نغین کدام
 نقطه است اشکال
 حال نقطه که
 پدربو ما در آن
 نقطه است با
 پدیدین که در
 زمین هر مایه
 یکی نوع است
 و از آن حکم
 کردن در میزان
 که باشد حال
 احوال و اولاد
 را بر برین قیاس
 تحقق توان کرد
 ایضا و تسند
 از وقوع غلبه
 اشکال سعد یا
 بخش در در مل
 حکم مطلق بر
 حصول مطالب و
 مقاصد و صلاح
 امور و یا عدم
 حصول و فساد
 بنا یکدیگر در
 جنب بر ضعیف
 بود که نوست
 تمام در روی
 بکس قوی بود
 که سعادت
 تمام نبخش
 و نیز نایب
 اشکال سعد بود
 که هرگز از
 ضعیف شود و
 نوست لازم
 شود و سپار
 بخش بود که
 هرگز از قوی
 شود و سعادت
 لازم شود و
 وقت اشکال
 و تعاط مناسب
 مدعی با
 یکدیگر در
 چنانچه اشارت
 برین حال بی
 سعادت ذکر
 یافته و مشعل
 نیز خواهد
 بود

در ابواب ثابت و غیره و کثرت در جمیع مقاصد و درجات ملاحظه مطالب و مطلوب اشکال
 با یکدیگر در آنرا که در هرگاه اشکال طالب و مطلوب یکدیگر واقع شوند تخصص
 مناسب مدعا بود حکم بر حصول امر با یکدیگر در بوسله و خوبی و معالجات همه در آن
 که شکلی در وقت دیگری بود بلکه سیزدهم و چهاردهم نیز ملاحظه بلان مدعی او حاصل از
 متغایین شده بر حالات مدعا بود و اگر در معالجات یکدیگر نباشند آن مدعا حاصل
 یا توقف و بعقب چون در معالجات هم یکدیگر نباشند و یا خود نبود چون از مدعی کس
 باشند و یا عدم بود و یا شود پس سیکه جنبی توقف و نیز بر نهم را در چون بر شلی
 و یا بند پس یکدیگر باشند **و تفریح** طالب است و مطلوب است آنست که آتش را مطلوب
 کلی را آتش بود که از آن قوه یا بجز و مطلوب جزوی بود و او را که با آن عشرت کند و
 همچنین قیاس کن هوا را با اربعه حرارت تحقیق است در طویبت ماده حقیقی و در او
 و حلقه و بعقب هر دو با یکدیگر طرقت و آب را مطلوب کلی او آب بود که از آن قوه
 یا بجز و مطلوب جزوی او نایک بود که با آن عشرت کند و همچنین دان سکان را با او
 بیوست بر مجاری و بالیست است و بیروست ماده مجاری و بالیست در مین و از اجزای
 هر دو با یکدیگر طرقت **پس** آتش است مطلق بیان طالب است مطلق بر شلی
 و فرج بود جهت قوه و شلی و تعلیم و قوه و سعادت احکام خود و طرقت طرقت حفره و غایب

در ابواب ثابت و غیره
 و کثرت در جمیع مقاصد
 و درجات ملاحظه
 مطالب و مطلوب
 اشکال با یکدیگر
 در آنرا که در هرگاه
 اشکال طالب و
 مطلوب یکدیگر
 واقع شوند
 تخصص مناسب
 مدعا بود حکم
 بر حصول امر
 با یکدیگر در
 بوسله و خوبی
 و معالجات
 همه در آن که
 شکلی در وقت
 دیگری بود
 بلکه سیزدهم
 و چهاردهم
 نیز ملاحظه
 بلان مدعی
 او حاصل از
 متغایین
 شده بر
 حالات
 مدعا بود و
 اگر در
 معالجات
 یکدیگر
 نباشند
 آن مدعا
 حاصل یا
 توقف و
 بعقب
 چون در
 معالجات
 هم یکدیگر
 نباشند
 و یا خود
 نبود
 چون از
 مدعی کس
 باشند
 و یا عدم
 بود و یا
 شود پس
 سیکه
 جنبی
 توقف
 و نیز بر
 نهم را
 در چون
 بر شلی
 و یا بند
 پس
 یکدیگر
 باشند
و تفریح
 طالب است
 و مطلوب
 است آنست
 که آتش را
 مطلوب
 کلی را
 آتش بود
 که از آن
 قوه یا
 بجز
 و
 مطلوب
 جزوی بود
 و او را
 که با آن
 عشرت
 کند و
 همچنین
 قیاس کن
 هوا را
 با اربعه
 حرارت
 تحقیق است
 در طویبت
 ماده حقیقی
 و در او حلقه
 و بعقب
 هر دو با
 یکدیگر
 طرقت
 و آب را
 مطلوب
 کلی او آب
 بود که
 از آن قوه
 یا بجز
 و
 مطلوب
 جزوی او
 نایک بود
 که با آن
 عشرت کند
 و همچنین
 دان سکان
 را با او
 بیوست
 بر مجاری
 و بالیست
 است و
 بیروست
 ماده
 مجاری و
 بالیست
 در مین و
 از اجزای
 هر دو با
 یکدیگر
 طرقت
پس
 آتش است
 مطلق
 بیان طالب
 است مطلق
 بر شلی
 و فرج بود
 جهت قوه
 و شلی و
 تعلیم و
 قوه و
 سعادت
 احکام
 خود و
 طرقت
 طرقت
 حفره و
 غایب

عینه خارج بود جهت عشرت و راحت و یا فتن کلام و عزت و اشغال آن و از این جهت
برین قیاس با یکدیگر آب بخت بیاض طالب مطلق خود و غالب نماید بود جهت قوه
و کوه را مانع و طلب رامت و رواج امور و اصلاحها و طالب خاک بخت آکنس و غالب
نمی بود جهت توأم امور و نبات و منابت و قرار نمودن و در مثال آن و از این جهت
برین قیاس و انطباق معتدل طالب طباع معتدل باشند نیز قبضه اذنی
طالب جهات بود و بر عکس قبض خارج طالب طریق و بر عکس بیروت عطف طالب
برودت نضره داخل بود و بر عکس و رطوبت اجتماع طالب حرارت نضره خارج
و بر عکس و جلد اینها طالب طبع خود نیز باشند چنانچه مذکور شد و برین جهت است که
کثر احوال دلیل حصول امور آن مناسب هر شکلی و چون حکم بر غالب طبع است
لشکلی از اجزای طریقت و آنچه جمیع گفته اند که آتش طالب آتس و بر عکس با طالب
مکالت و بر عکس غلط محصل است چه بیسبب بر طالب ضد مطلق خود نبود بلکه هر چه
از ضد مطلق خود متغیر باشد باضزوره و منشا و این غلط است که چون مطلوب است
و متم ادبی باشد چنانچه در برج متوزد شده اند و نسبت میان کلیت و عضویت
تمام است و در تقسیم استیاری و بیوت ربی بیان اتفاق افتاد که جز آتش در مقابل
جز آب و باد در مقابل خاک است از چنانکه گفته اند که آتش و آب و خاک

عینه
برین قیاس
و کوه را مانع
نمی بود جهت
برین قیاس
طالب جهات
برودت نضره
و بر عکس
کثر احوال
لشکلی از اجزای
مکالت و بر عکس
از ضد مطلق
و متم ادبی
تمام است
جز آب و باد

طالب مطلوب یکدیگر در اوزان معنی غافل مانده اند که در حکمت آتشی و بادی و فانی و پای
متقابلان واقع اند و مع ذلك حسب سبب بر یافته اند که هر دو مطلوب لیجان است و غلبه
خود مطلق شده اند و آنکه در اینجا را در مطالب خاک و بر عکس و باد را در مطالب آتس و بر عکس
را شستیم با وجود وجود مناسبت در یک طبع جهت عدم تنازع و غلط و مراعات نسبت با آن است
فکلی بود و جمعی از اصحاب تجارت گفته اند که مطلوب هر شکلی آن بود که چون با او ترکیب شد طریقی
حاصل کرد و در این معنی در احکام بسیار مختلف پی پیژد و انفاذ کلی در میان آن در شکل
یافته ایم جمعی را بر آن نظر کشند که بر هر کوی همین در شکل نسبت کند که هر چه در شکل
باشد و عقده بین را بمنزله کواکب و احدی شده اند و مزاج روز و شب را برین تعیین
کرده اند و اصح جمله در نسبت همانست که در باب سیم آورده ایم و چون طالب مصلحت
اشکال که ضد یکدیگرند هم ازینجا معنوم کرد و چنانچه لیجان با بیاض و قائم و معنی نماند که
اشکال که یک طبع غالب باشند نسبت ایشان با اشکالی که بر عکسری غالبند بصدا
و اشتیاقی و نفاق و حسد و بیگانهی صورت بند و در نسبت نام مطلوبیت و محبوبیت
هر یک را مناسب خود چنانچه نضره خارج با لیجان بصداقت و ششایی و عقده نفاق
و ششایی و نضره داخل بحد و بیگانهی و اجتماع مکرورت و نفاق و بیگانهی و برین قیاس
در باقی حوائج طباع متعارض و متکافی دارند با هم نسبت ایشان بر بیگانهی مساوی بود

عینه
برین قیاس
و کوه را مانع
نمی بود جهت
برین قیاس
طالب جهات
برودت نضره
و بر عکس
کثر احوال
لشکلی از اجزای
مکالت و بر عکس
از ضد مطلق
و متم ادبی
تمام است
جز آب و باد

با او آنچه بد و طبع غالب بود و مندرت و محبوبیت باشد چون آکنس و نفی را با لیجان
مشکل در عالم نفاق نبود و طه هرست و قسطنطین و حمره با آکنس و نابته و باقی هم برین قیاس
این نکته چون انجمنی با موضوع بیوست معنی نماند که از اشکال بعضی بمنزله شخصی اند که
محبوب خود را یافته در غلبه کرشمه از جمله معارض و مانع و چون نضره خارج محبوب بر عکس
و نضره داخل مانده فکلی را و از جهت بر حصول معاصد بوشفت و کلفت دلالت تمام دارند
و بعضی بمنزله شخصی اند که طلب عظیم دارند و در طلب محبوب افرده شده اند و غیایت
عاشق و ساعی و مجرب است چون لیجان و از جهت بر امداد و اسعاده در تحصیل معاصد دلالت
تمام دارد و بعضی بمنزله شخصی است که طالب و لیکن در طلب محبوب افرده شده و غیری
نماید و چون بیاض و از جهت بر تحصیل مطلوب توقف دلالت تمام دارد و بعضی بمنزله
شخصی اند که در طلب مضطر گشته و از نومیدی قبض و کسالت پیدا کرده و کفایت
بی نظام شده چون حمره و آکنس و از جهت بر حجت و اضطرار و دیری تحصیل طالب
و تصور عواقب دلالت تمام دارند و بعضی بمنزله شخصی اند که محبوب خود را یافته اند
اما باز در مباحثه و مناره اند بر تیره که اجرام خود بر فائیت می توان کرد
چون نفی و از جهت بر نارض و تردید خاطر و غیر تحصیل مطلوب دلالت تمام دارد و بعضی
بمنزله شخصی اند که محبوب را یافته اند و با شدت ترک مناره کرده در طلب کثرت شده

با او آنچه بد
مشکل در عالم
این نکته
محبوب خود را
و نضره داخل
و بعضی بمنزله
عاشق و ساعی
تمام دارد
نماید و چون
شخصی اند که
بی نظام شده
و تصور عواقب
اما باز در مباحثه
چون نفی و از
بمنزله شخصی

چون منسج و از جهت بر عشرت و لعب و رستی در تحصیل مطلوب دلالت تمام دارد و بعضی
بمنزله شخصی اند که محبوب را یافته در رغبت ضد از جهت با ضد در زمان است و محبوبیت
ضد او میدارد و او را دلیل ساخته چون نابته و ازین جهت بر تحصیل طالب و تردید خاطر
دلالت تمام دارد و بعضی بمنزله شخصی اند که با صدان مباحثه پسندید محبوب خود مکرر کرده و
نموده چون نابته و ازین جهت بر زواری و توسل جستن در تحصیل مطالب دلالت تمام دارد
بعضی بمنزله شخصی اند که طالب محبوب خود است و لیکن معارضه ضم او را جان شغول دارد که
جمال طلب و فکر هم خود غارت چون قبض خارج و از جهت بر عیول و کرداری دلالت تمام دارد
و بعضی بمنزله شخصی اند که ضد خود را استیجاب نموده و طلب محبوب شغول است و در آن
مجد چون قبض داخل و از جهت بر عیول در تحصیل طالب و معاللات دلالت تمام دارد
بمنزله شخصی اند که طالب محبوب خود است و با طالب دیگر مصاحبت شده و الف نموده
و هم از گذشته چون اجتماع ازین جهت بر مصاحبت و امتداد دلالت تمام دارد و بعضی بمنزله
شخصی اند که طالب است و با طالب دیگر در محل واقع شده و لیکن از غایت فکر یکدیگر بر نازند
و از هم متفرق باشند چون عقده و از جهت بر شغول طبع و تعویق در تحصیل امور دلالت تمام
دارد و بعضی بمنزله شخصی اند که محبوب خود را یافته و با شخصی دیگر ششاکه او بر محبوب
خود را یافته مصاحبت شده اند و در یک موضع ملاجج با هم واقع شده و از جهت بر شغول

چون منسج و از
بمنزله شخصی
ضد او میدارد
دلالت تمام دارد
نموده چون نابته
بعضی بمنزله
جمال طلب و فکر
و بعضی بمنزله
مجد چون قبض
بمنزله شخصی
و هم از گذشته
شخصی اند که
و از هم متفرق
دارد و بعضی
خود را یافته

بجمله امیته اند که اجرائی کام خود نمایند و مشرد و باشند چون طریقی ازین جهت برترود
و حرکت بی نظام و حریمی دلالت نام دارد و بعضی نیز که شخصی اند که خدا باشد و بالذکر
دیگر در محله واقع شده و هر یک را مکتبی علامه و بصیط معاش و تزیین مهابت خود
چون جماعت و ازین جهت بر ویستفاد و کثرت اشغال و اجتماع و ضبط معاش و تحصیل
امور میجوئت غیر و مکتبی دلالت نام دارد و الله الاکم بالقواب **باب دوم** در بیان مستویا
و مولوات اشکال و خواص ملک و کثرت آنها در زلزله بر روی جمله **اما الجبال** او را
ضناکت نیز خوانند بسبب خصوصیت دلالت او بر جبهه و شک دلالت و الله اعلم از طبقات
انسانی بر انبیا و صاحبان الهامات و بر اهل سعادت و شامیر از اشرف و قضاة و اولی
و علما و صلحا و مدنیان و خلفا و عاظم و حفاظ و خطباء و پیش نمازان و نشینان و ممولان
عالی مجاد و اذکیا و طاهران مقاصد عالیه و از جمله ما بر مردم کوچک سربزرگ ریش میگون
سوی فزاج سینه بلند بالای دراز بینی خوش اندام کوتاه کردن سرخ و سفید و جوان شاد
پر شمع خندان سرخ الکلام نیکو اطوار موزون هر کلمات تیز فهم خوش آواز خوش خان
بر سر یازوی نشانی و مایلی دارد و گاه دلالت بر بصیرت و درازا خوش نام و از اعضا بر و
مغز و روپها و گوش و لب و از اشراق بر گرم و انبساط و غیرت و مروت و نیک اندیشی و خوش
خوی و شاد روی و صلحی و طلال و کویستی و از افعال بر پریشانی و عاقلانه خطبات

حصول
انسانیا
از جمله
و از اخلاق

و حفظ کلام و وعظ و سکوت و مصالحت و رعایت و تقوی و امامت ناز و مؤذنی و بجای آوردن
شک و حج کردن و زیارت و زارات معتبره و از صاحب بر شیخ الاسلامی و استیجاب قضاة
فتوی و تقدم ارباب عالم و متهتری حفاظ و صدقات حکام و از علوم بر فقه و غیر و حدیث و کلام
و اصول و سیاست بدن و اخلاق و در صنایع و حرفه بر قضاة و موهبتهای و موهبتهای
و دیبا باقی و عطر سازی و تاج و طاقه و دوزی و دستار بندی و از انبیا مشهوره خصوصا
بر اشرف و اسعد و اکمل و افضل و اعلم و امام و امام و صدر و تاج و عظم و کرم و محترم و انبیا
و عین القضاة و فضیل و مکمل و معروف و حجاج و شرح و بهلول و فضل الله و کامل و سید و نوح
و شرف و عظام و قریش و شرف و مملو و طیب و لغمان و فاضل و رحیم و میر و مایه و شایان
و بهاء الدوله و نظام و فقر و صادق و صدیق و نعیم و عمو ما بر آسانی که در فقه دانم مکرر میشود
و قراین عال شاه آنت و لیکن با آسانی این شکل اکثر لفظ می رسیده و امر و قاضی و دو
مستعمل است یعنی که کو یا فراسم شده و القاب نیز مکرر میگردد و قطعا چون قاضی امیر کمال الدین
حسن و البسه بر ایند بایکزه و فاخر بیشتر اهل عالم و صلاح از آن پند شد چون پشیمان پرت
خوش نام و از خواص چون کوه های بلند تر که گویا و یا مشهور چون دماوند که در عمارت
عالیه تکلف از کوشکها و کلبه ها و محله ها و مرکب چون مساجد و معابد و مکتبها و مکتب
المقدس و عمارات انبیا و محراب گاه و عمارت معتبره چون دار العدل و محله قضاة و القضاة

و تفه
و عظم
روایسی
حسین
پدر در ذوق
وزن
از جمله
بجایها

و دارالاستاد بصیرت مجلس گاه بر و در گاه پادشاه و از میانها بر نیز و طی صمیم کوفه را و با یک
بودن صنوبر و زالوان بر سپیدی که بزودی با گلگونی زرد و از مسمومت بر نری و لطافت و از
طعم بر معتدل و مخلوط و چون نبات و بر تفر و از رواج بر این خوش و معتدل بود چون گوارا
عطر و امثال آن و از ماکولات برای شیرین و خوش طعم و بوی بود و از اطوارها و غیره با و از
حلوایات خصوصا قند و نبات و شکله و مریب و از انما بر نرطس و خندان و اینج
و خشک و سینه شکرت و فرار تازه و خشک و از اشجار بر نخل فرما و تلخ و زرد و سرد
صندل سرخ و از عطریات برشته و غیره با و از اجساد و اشجار بر طعمی بر معمول و گوارا
شب چراغ و یا قوت زرد قام اعلی و اعلی بزرگ پیازی و از اجناس بر اشجار و از
حیوانات که با قیمت بود چون دندان ماهی و شایح کردن و کاه و بجزی و کوهی و بر نیز مار
منقش و مصنوع و بطرفه کوفه و روشن و غیره و بر موز حیوانات و از اوزان بر خفت
و از اوزان بر مایه و از اوزان بر حکام طاعت صبح تا صبح طلوع و از حیوانات غیر طایفه
بر اسپان و بر نیز بورد و را موار و بر شتران مستخوان زرد موی به سینی
مایلی و بر کردن و از طهور بر طاموس و ندر و نر و فرانس و مای و از جهات مست بر نوق
و بر ساعا بر و از خواص اندکی خوب خصوصا قران خواندن و از اراض بر مهنای
دامنی موی چون صلح و شقیقه و در دگوش و دندان و بر او بر روی و بینی

از اوزان
و از اشجار
و از اجساد
و از اجناس
از اوزان
و از اشجار
و از اجساد
و از اجناس
از اوزان
و از اشجار
و از اجساد
و از اجناس

و بر کلی و اصلی و از ادویه بر نبات مفروضه و معتدل مفرح چون فادر بر حیوانی و جوار و در براد و نیز و وقت
و از اصول بر او اغریب و از مشهور بر موزم و از بر موز بر عمل و از کواکب بر شتری شرقی و از اقسام
اوایل دیم و از مالک بر انسان زمین زمین و از ادویه مصر و بعد از شیراز و پیشا بود
و قاین و مکه مبارکه و یمن و مشرق و هند و طوس و کارزون و غیره با و از ادویه و از
و مشرق و صلح و از خصوصیات و انواع و اشیا بر شقی که بر نیز باشد یا بر مشرق و شرق و جنوب
یا در پیش صفوف امامت میکنند و بر تاج و طاقه و خود و دستار و صنوبر و بر شوره ماکول
گشیش و سینه و موز و آرد گندم پاک کرده و غیره و بر شمعان لغنیس و بر قهای لغنیس که بر
عمارات و صدایق رخشند و بر جواهر تاج و طاقه و بر نیز و ماکول و قند و امانه و کسب
چون در رمل مکرر شود دال بود بر سرعت قضاة صاحبان و حصول مناصب رفیع و بر سرعت
و بر فزح خاطر و شفا و مرض و خلاص و مویس و سهولت حمل و وقت طبقات و بی فکر
لیا رکر از کندی دال بود بر کمات ضروری و حدت طبع و غضب و بر نصاب بر بلا و منغ از بی
بعنف و بر ظهور شرک و منصف و عمل و حرفه و توقف و حصول مطلوب و امید و چون غلبه
دال بود بر غلبه بحث و عونا و احتساب و دعاوی شرعی و کواکبها و فرغ و از انبیا
غیر محبوب و کمات بعین و طلب چنانی از دست رفته و صنایع شده و کار نای دور
و دراز و افتای اسرار و انتشار ارحیف و منصف طبقات و بی و وحشت از ان طایفه

از اوزان
و از اشجار
و از اجساد
و از اجناس
از اوزان
و از اشجار
و از اجساد
و از اجناس
از اوزان
و از اشجار
و از اجساد
و از اجناس

و تعویق بر حصول مطالب برتر در دماغ و حرارت و سددت فراجهها و گرمی هوا و غلبه اصلاح
 بر طباع و استیلاى غضب و آنور و بزور بسیارى صیال استقام و بیرون قوع اسراف و فرج
 ابواب دبس چنانچه نافع و باطله شکل مکرر در مقام کفر اصناف و قوه یا بیدال کرده شود
 مدلولات آن شکل و آن مقام و آن فضول و حصول و فرج و ثبوت و رفع و نفع و ضرر و اشتال
 اینها در جدول چنین باید دانستن و حکم بران و تیره نمودن و آنستند اعلم و آنستند **در فصل اول از دانه** و آنستند
 اعلم از طبقات انسانى بر اعتبار روح احرام از خواجگان و بارزگان و دلدلان و حرافان
 و انبارداران و برزانان و عارفان و قاضیان مال و جوهر و اجاره فروشان و محمستان و فغان
 و معادن و مضایفان کاهنا و رعایان و رعایا و بر اسیار بود و بر چهار انسان و بر مالکان
 معلا دست حساب دان و ادارات بیک و سرداران نهاد بر ترکت و از طبیعت بر دوم
 گوشت میانه بالای مایل بکوتایى کندم کون شود پیش بی چوسته است و هر که غلبه بود سیاه
 چشم فراغ سینه برنگ سر پهون کوش میانه ریش بیکوتنها دو کجک دست و پای با رنگ
 کردن فرزند کم شکل عاقل حساب دان ماهر جواب سخن پرداز که برکت راست نشانی آرد
 و از اعضا برکت راست و حجابها و از اخلاق بر حیا و خوش حالی و نجوبی و خوشترند آری
 و علل سحوبی و وفا و صلح و الفت و مال دوستی و امنیتی و در دست عهدی و موافقانه چون
 شرکت و از افعال بر تجارت و جمع مال و مسائل بهم رسانیدن معاملات و میانجی کردن

زمنه
 زحل
 زحل
 زحل
 زحل
 زحل
 زحل
 زحل

مهمات و عمد و پیمان نمودن و بر سرش و طلب دوستان و مقدری و عواری و مساحت
 و لذت و شناسانن قماش و جوهر و حیوان و تیز پرشاش و ابوالمناسب ضایع و بی بود و از
 ضایع و عرف بر نمانی و بملایی و کمالی و یعنی گری و مطهره دوری و از این طبقات بی فهم شد
 و از مناسبت بر کاروان سالاری و اختیار بار بار و کار گزینی و ضایع ایوال دیوانی و محاسنی
 و سرداری و پیمان و دارو کلى معادن و صنایع آری و موفرتی و پیشوایى اصناف طبقات کوزه
 و از اناسی مشهوره مخصوصا بر این کنگر و پادشاه و عدیل و عین الدین و غیبت و شاه
 و شاهم و بیکم و شاهم و سلطانم و مهربی و تریان و بانی و خواجها بان و دیربان و امیر و شاه و
 و مارون و چهار شاه و میراث و مبارکش و چه شید و غیبت و غیبت و طایفه و خبر و بود بر
 و مشهور و از اسفند یار و تورا نشاء و منور و خرد و عمو بر اساسی که در سیره مانع مکرر میشود
 و لیکن بر اساس این شکل لفظ شاه و میر و میرک و کیا و خواجها و العبد مکرر میگردد و از ابواب
 برای نماند و خوش و بود و اکثر برزگان از ان پوشیده چون قطیعی فی سبب متلون و از این ابر
 و از چشم هم بافته باشند و از مواضع بر خزان پادشاه و مقام اصناف مکرر و بر سر و باران
 حضور و با تمیز و محافل و عبادت کاه و معادن زروسیم و کار و از شرعی برده و ایثار
 غلو و محمولات و محلی که کوه سفید و شند و بیچهار و نماند که بر بالای ان خانه دیگر باشد
 و از الوان بر سپید لنگره و شکری و زرد کاهی و از حیاهای دیگر که دانه او این قوی چون کوزه

از سبب
 زحل
 زحل
 زحل
 زحل
 زحل
 زحل
 زحل

و کاج و کاجیدان و از طلوع بر سر بی غضب و از کولت بر زرنگ و سفوف آرد رنگ
 و نیز چرب و گوشت گلنگ و کور و مرغ خاکی و کوه خدی و بر تله با دیگان و تله سیاه و طلا
 و اشتال آن و از طبقات بر بر بلور و تراجم و زرنگ و مغزهای پرورده و از اشجار بر
 و تاز و شاه و بلوط و بادام و در یکمان و شاه تره و توت و از اشجار با بچه از این
 اشجار حاصل شود و شیرین رسیده بود و بر فرماشت و تصفیه و عصاره و از این
 بر ضدل سفید و غیر که می باشد بر تن و جامه و بوی اینها و از او زن بر ضدل و از
 ساز تابرای اینان و از اجساد و اجمار بر طلوع معمول و نفعه مومه و بر مقابله و شب
 سفید و مر و حجر الیهود و فاد زهر معدنی و طین ارینی و محتوم و شاه حیوانات و غبار که
 و چیز نا طلا کوفت و بر انگشتن از حیاطی و بر نیز نار مضمون و متعش و غیره و از طلوع
 از سختی و سودگی و از جهات بر زمین و از حیوانات غیر طایفه بر کور و سگ معدوم
 و کرید خاکی و بیش کوه و از طیور تو معدنی و گلنگ و مویز و سوسرنگ که از آنک
 دردی خوانند و بر مرغ خاکی و از از منی برستقبل و از اثاثت بر تنگام گری محاسن
 و غلبه بار در صبح و از امر این بر شج و کز از درد و کف و ضعف بردار
 حیالات و از ادب و بر کفشد و کل انگین و کلنگ و قوا که خاک شیرین و قواصی
 جنین و از فضول بر او اسط ربیع و از شور بر رضان و از بر وج بر نور و از کوا

زحل
 زحل
 زحل
 زحل
 زحل
 زحل
 زحل
 زحل

بر شمش و حقیقت و از انقالیم بر او اختر چهارم و از مالک بر غنچه و بر چنان و نهادند و
 کتیر و الموت و بر چنان و از اینها معتبره خصوصاً بر سلطان بی توتم و کابل و طبرستان و ساوه و
 سمنان و بلخ و حلب و قزوین و همدان و هرات و از خصوصیات اوضاع و شایستگی که
 متفق گری و یاد نمانی میکند و یا نمانی اینان می توان از دانه و سوسنی بر دهش و آرد
 یا شخصی که با پرور ما در شخی آرد و یا غم دختر زاده نمود و نیز بر تله با دیگان و کابل
 بیضه خود خفته است و بر عراب بر بار و جرج عله کوبی و بر انار غل و خرغله و اولد بیض بیان
 خود آنگه که از دو نقطه یکی را در میان دو زوجه کوفت و در خواست او خود معلوم است و بعضی گفته اند
 که بدان جهت خوانند که گزینه مالک و آورنده و چون در رطل غل کندال بود و در
 مطالب تحصیل این در طلب آن سعی کرده و بر کوشیده باشند و بر بافت شدن کم
 و در دیده و گزینه و بر زیاد شدن مال و مسائل و سببهای عقود و عود بر قضی نامطوطع
 بر شکی رنج و ترکت و یکبار داشته تن قواصی و بر بلبلان غم سفر و مسکن و در واجعت
 و لیکن محبوس را از آنکه در جاهه لایم نترسد و بر مرض را بدوری کشد و غایب
 و اگر کم این جهت این امور نترس بود و بدان امور ضروره عقود ضرر بر سنانها **فصل**
افعال دانست و اسما علم از طبقات انسانى بر تخیله گران و در دانه صحرا اطلقاً
 از قطع و غیر هم و طمان و حرام خوران و بر اصلان مکار و اول حیانت و حیایان

از مالک
 زحل
 زحل
 زحل
 زحل
 زحل
 زحل
 زحل

دستوران او استخراج ما فیها و مطلق عشاق و بی دنیای و بی دنیایان و خوشی که ختم باشند
و بر ملا بان ترک و بلا شکله که دانش و طمانان و از عیبها مردم که چکلی بر مرکب شایسته
سرخ موی کونا و در رنگ و حس صمان پاک که چشم آردوی که در نظر کوناه با چهره مناسب
الاعضا بر آردان جهان که گوشت میان بالایی بر بندگی مایل که بر کشف عیب با بر آرد و یا قدر
نشانی و قطره ری آرد و از اعضا هر کشف عیب و معلما و از اخلاق بر کزندی و وقایع بر
تا مذهب مانی و بر جوی و قطع صلح رحم و ظلم و جور و فخر و از افعال بر نفسی و غصب احوال
و نسیب و عاریت و زدن و کفر حق و کینه و عذر و اطلاق و مطابقت و نسیب و دروغ و کینه
و خصوصیت و قهلم عیوضی و غریبه کردن و یقین با لغات و شیوات آبی و شور و نگاه
داشتن شک و روز و تفرقه استیلا به جهت صناعی که بر کور میشود و بر کزادن نماز کسوف
و از صاحب بر دهنتری آتش کاران و شکاک کران و پارس سپیان و شک با نان و غمزدون
و شوشانی و باغان و حمان و بطاران و حسد سامان و عالمی غریبه و نسیب می کری و از
علوم و صنایع بر مطر و رعادی و نشن و کلاز کز کوی و سلاح شور و تر آب کری و
تراشی و نشانی و دو تابعی و عیاری و روداع و صایون بزنی و از آسای مشهوره و آقا
و میر آقا و بابا آقا و آغا ملک و آغا میر و آغا ملک و جان آقا و شاه آقا و شاه آقا و محمود آقا
و سلطان آقا و آقا و آقا جز و بر کسب آن اسم باشد زینت و تعظیم خواه اسم کز بخواه

زینت

از افعال

از حیوات

صناعی

زینت

از صنایع

موت و از البسه بر آنچه که قیمت و نفع بود و خوش چون کتوزها و کتوزها و از مواضع بر نگاه
و باز از آتش کاران مکرر و کوی آت که ندیده و مقام قطع الطریق و نسیب مکرر و
عراها و مقامها را مانوش و نامشوار و طمانانک و زاپاک و در طمانی که کوه و شک با و شکله
محوش و شور و زار و بر جا میهای وضع و آبها و کرم و صاعان و ابوان بر زر و تیره و بر کز
و سر کبکود فام کران بر کرد در آن نامها را با یکسر سر تیره نور نار از علوم بر تیر و تیری و از
رولج و بر بوی جراح مرده و حمان و نان نیم سرشت و بقول خریقه و ایام و از کالوات بر آنچه که
و ناموش آید مطیع از بقول و اطعمه بخت و عام و ناموش اشجار بر آنچه که مالک بود و با نان
و تیر بود چون فخلان و درخت کنار کون و طاق و اثر ما رو نور و شک و نسیب و امثال
اینها و از انما بر آنچه این اشجار حاصل شود و بر ادک انکو رب اشجار و از انما
بر خشت و از ملوسات بر کشتی و در شتی و از ساز با بر تیر و عیب خطای که از انما
و توالی آن بشت و هوای دهن کنند و از اسماها و از اجساد و اجمار بر خشت اجدید
مزهزه و شک ایام شک شیشه و شک سبب ده و از انما بر مسا و الماح و اسما
و تیراها و غمزا و مطلق و طارقات و تیرای کبک بود که قیمت و طر و شک و شک که از بولاد
سازند و از حیوانات غیر طایر بر بک و عر و شک دیو از سبب سباع و حیوانات
دیو از انما بر مایه بر کلاخ بس و غلبه و اج و صراع بشت و از انما بر صراع و تیراها و تیراها

موت

الوان

حیاتیات

از علوم

از مواضع

از ممالک

از نطفه

از اشجار

از آثار

از زبان

از علوم

از زبان

از نطفه

از اشجار

از آثار

از زبان

از علوم

از زبان

از نطفه

از اشجار

از آثار

از زبان

و خوششما و تیرای غریبه که و عریب و ابله و عصبه و از او در بزرگوار و حوب الرش و
مجبورهای تلخ و تیر و حرافات حوق نوزده ساخته و آب ایک و نزل کبوتر و امثال آن
و از جهات بسته بر بسیار و از از نهند بر صافی و از اوقات بر شکام کشان و از نزل
و بزودت رفعت از حمان و از مفعول بر ادل با بر و از کبک بر ششم یکس عقده زینت
و از تیر و ج بر تروس و از شهور بر صفر و از اقالیم بر غیر مهور از چهارم و از بلاد بر
خصوصا بر ابراهیم است و در کمرات و سابقا اعتباری داشته چون بری و نسیب
و سرخان و شش بر لوط و بر این و نسیب که نه و نسیب باه آن و از خصوصیات او نسیب
و اشیا بر شخصی که آب حمان و غیره کرم میکند و با نسیب و در عود و سنگ قرغانی از از
و با آتش باری میکند و یا از مکان شش ترمی اندازد و بنا از کمان عود بر شخصی که
خود نزعی آورد و یا عم بر سر خود بگذارد و بر تراهن و شط و بر کمان عود و شش بر
چرا عداوتی که چرا عیش بر کشتن بود و بر حمان و قرغان طلب اندازی و بر قالیب
رشته کز کوی و بر ظرف بر خرم و یا از سبب چون سبب و کوه و شیشه و نم و امثال آن است
تسمیه این شکل بعضی همچنان است که در بعضی الد اقل مذکور شد و خروج او و خروج
و بعضی گفته اند که عریب آنکه کزنده و پرورن دهند آ **و چون** در ریل آنک ایگ
نایده دهر و صلح افکند و فرغ و سخن جزا میسر شود و از دست رفقا لا امید یافت بود

از نوزده

از نسیب

از اوقات

از نسیب

از نسیب

از نسیب

از نسیب

از نسیب

از نسیب

و حرکت و علاج نفع باشد و اگر کبیا و کز کند او بود و ضعف مولدات سوی و ابترا
رفعت و اگر نسیب و بودن و حشت خاطر اکار و تعویق در مطالب و ملت و بر حوضت
از دزدان و بر فعلان و اگر غلبه شود دلالت کند بر کفر من شهر و حصار و عارت و کینه
و فتند و آشوب و ضارت و بر شتی و حوشان و فر با و کز کوشید سپاسیان و
ملا شکان و بد فعلان و ظلمات و دزدان و بودن غزل و نسیب که شدن چیزی تا شکستی
و حجابی و کدی ایمن و مظهر او را با حیف و دعادی بر زر و غلبه و روغ و غلبه و مظهر او
و مطالبات و بری حال مسویات وی و زوری طلب آنها و کسفا رطلت کین جهت بعض
و عالم و مجوس میکند بود و زدیبره و کر خیده بر بست نیاید و غایب را بر آورد و
در هوا و اوها بر آرد و سمن و ورد و برق غلبه بر آید **اما حمان** در دست و است
از طبقات اشفا بر افغانم و زرا و اهل سلم و ناماشان و نسیب و نسیب
سجیا و کیمیا و ناطران دیوان و محاسبا و کز زان و نسیب و زرا و اهل سلم
و بردنایان مرستی و بر مکر کران و از صلیها بر مردم میان بالایی فرنگه کون یا
اسم سنگ محاسن کشیده سیاه چشم کشته و پشانی کرد روی بزرگ بینی چوسته
دندان کت ده دمان عظیم البطن بمن پشت فصیح زبان شیرین سخن خوش خارده
آریزده بر بر قوه که بر پشت یا بلوتی فی داگرد و حسن ذایقه و تر بود و عمل کامل

از نسیب

از نسیب

از نسیب

از نسیب

از نسیب

از نسیب

از نسیب

از نسیب

از نسیب

از نسیب

و اما شرح و او را کویج نرگویند بواسطه غلبه دلالت او برین دو صفت داشت و آنست
 اعلم از طبقات انسانی بر اصغر از اطرب و معتدلین و سرکنگن و شیش گمان و صلاح آن
 و آمدن اولاد آن و همچو این نر و ماده بکر و دندان عسرت دوست و جوانان متغیر
 باز و متذمراخ و بعل و بر باز بکران قاص و کاه و سیان و لغت بازان و سوسا و عوام اعراض
 عربستان از آباد اینها در بر نرندان و معشوقان و از علیها بر مردم بی پیش و کم پیش و
 بلند بالا بیکون موی سینه کش ده میان باریک بزرگ سرین دراز دست باریک انگشت
 کوتا مساق پاکیزه که در روی که بر روی خالها دارد و کویجک سریش چشم یا شمشاد چشم
 هموار پیشانی باریک بینی تنگ دهان حندان روی و وجهه بوجوان که حس شهوات قوی بود که از
 اعضا بردست کشت و یادوش و از اخلاق بر غصب و بر جوی و اضطراب و اجابت و قنوت
 انگیزی و اتمان ساری و پونامی و جدیدی و پی شری و لجوی و پی و قاری و ولوع دریا شتر
 ذکور و انات و از افعال بر عشق باری و غشرت و طرب جستن و سستی و لوب و لوب و نایب
 اسب و خنجر و شمشیر زدن و با آنها بازی کردن و دویدن و جرمیدن و قس و شوالی
 کردن و سز و ناسخن و بر بازی مردم رازدن و غوغا و فریاد در کشتن و جرم مردم
 بزور استادن و حرام خوردن و پی قراری و خندیدن بسیار بقره و وقت کردن در
 خردین و در زینت و آرایش تن و لباس و روی و دست و مبالغه نمودن و عمارت بنین کویج

از طبقات

حلیبا

نخل و از اعضا

و بر روی و طرافت و محبوبی و مغز و آنچه بران مرتب میگردد که در آن و از علم بر نر و لغت و نر و
 شطرنج و موسیقی و آموختن دستور شش ساعت صاب و قبا و زینت ساعت و علم فصد و نگاه
 داشت اسلمه و ترنمین آن و از مناسب صنایع دی بود و از صنایع و حرفه بر شمشیر کشیدن
 کوی و کاکری و مطرب و ساز تراشی و جام بریزی و نخل بندی و صلوات کوی و آینه سازی
 و شاعری و عمارت و صنایع و زبیر تراشی و لبان بازی و ماس بازی و لغت باری و از
 مناسب بر مجری حکام و محاسنی و باغلیق می و اباقمی و موزی معنیان و شغالی اصناف نر و
 و صلاح و آری و فراشی و شیر می و از آسای مشهوره خصوصاً بر بیکر و معهود
 و مراد و عاشق و فرخنده و فرخ آسود شادی و سرور و خرم و محسن و فرخ و سعادت و سعید و
 و سعادت بار و یوسف و مینو و بشیر و مین و اللوه و کله و شمشاد و بوس و دواد و
 برام حسن و اوس و عمو و برانچه در عقیده داخل مذکور میشود لیکن با اسرار این شکل لفظ
 بان و میر و یک آقا و میرک و میرزا مذکور کرد و بسیار تصویر بند و از البه بر اینست
 ملون منقش قیمتی چون قطعیها و کجها و الجها و اطلس و جامها کشیده کرده و از صنایع
 بر قمار خانه و شمشیرخانه و بوزه خانه و جامی ستون قیمتی و با ناز اسب و دوکان نر و
 و لغت بازی و شمشیر کوی و جام بریزی و نخل بندی و صلوات کوی و شاعری و اهل
 و باقی نواب مجاریب و کت خز و مسان و مجالس طرب و غشرت و لوب و بر دیگر بلند روشن

از علوم

صنایع

اسی

از اسب

از وضع

و کوههای خرم بلند بر کوه خوش سوا بروخت و با حین بسیار و از بسیارها بطول
 پس که طرفین او باریک بود چون تیغ و از انوان بر سرخ کلرنگ و آتشی نورانی و از
 ماکولات بر اینجرب و شیرین و لذیذ بود چون کوه و غل و پشمکال خرمای و علی و قیماق
 و غل و انقال آن و از طعمها بر دم نغاب شیرین و از عطریات بر عود و سبیل و از ادویه
 انها و اشباه ایها و از اشجار بر بنار و سوس و خطی خطای و غیره و بر در سال با کل
 و شکوفه و بر سر و در صورت و از آنها بر خربزهای شیرین سرخ درون و دراز و
 شامه و لیمو و مرکب و عوزه خرمای و از اوزان بر حقیقت معتدل و از ملوسات بر لطافت
 و گرمی و از بنا بر طنبور و روح افزا و رباب و کاج و از اجساد و اشجار بر کس
 معمول اسکوگ و بر با قوت ریزه و احمر و لعل ریزه و رمانی و از اجناس بر کفاره
 بردست می نهند و بر علی و زیور چون کوشواره و انگشترهای تکلف و با زود آنها
 و چیزها که کشیده کرده باشد چون رومال و جامه نواب و بر هله و شمشیر که از خنده از
 حیوانات عزیز طایره بر اسبان تازی کلکون ایچر نوزین و بر سیاه کوش و شمشیر
 و سحاب و آسوی منگ و زرافه و کوز باط و از طیور بر مرغی و قنص و فاشه
 و کبوتران آموخته خصوصاً ای نامه بره و بر غیر آموخته از جای و مطوق و صحرای
 و از از منته بر مشرک میان حال باغی و از نجات سسته برین و از اوقات

حیاتها

انوان

ماکولات

طعمهای

عطریات

روایح

اشجار

اشجار

اوزان

ملوسات

اجساد

و اشجار

اجناس

حیاتها

بر تمام غشرت و روشن کردن چراغ و از امر اخبر عشق و ضعف و حرارت دل و بکوه
 امین و خفگان و می دمی و می بوم و از اذ و بر بیضیات یا قوی و غیره و بر خوش طبعی و
 کوششها و از بروج سر حمل و از کواکب بر فقه شرقی و از نر و بر شوال و از فضول
 بر او اثر صیف و از اقا نیم بر نصف اول خم و از مالکک بر اینج که آب بود از دیار عرب
 و از بلا معتبره خصوصاً بر فرما و مرغایه و خنجر و دمشق و حمص و حماد انطاکیه و طایف
 و واسط و بصره و کوفه و اطراف شام و حلب و از خصوصیات او صنایع و کوشیا بر جوانان
 جنگجوی دلیر سلاح بر کشیده و بر شخصی که فرض میکند و با نر و از با نخل سینه
 با خود میگرداند و با کارد و شمشیر بازی میکند و بر لبی که پیش مادر و پدر بازی
 میکند و بر پدر و مادری که از ولادت بر شادی دارند و یا نر ای بر سر نر و از نر
 و یا پدرش در عزبت است و بر محبوب برهنه که با او عشرت میکنند و بر آینه شمشیر
 خنجر برهنه و بر شمع آروخته و بر آسباب با د **چون** در رمل مکر نشود و حال بود
 بر آفرینی شادی و رسیدن خنجر خوش صادق و نامه هستان و کنیکی مال نرندان و اصحاب
 و بر آمدن مقاصد سهولت و صحت و مرضی و مخلص بر جوانان و حامل بر روی و خوشی
 و وقوع فرخ و لغت و چون یکنوبت مکرار کند داشت بر سپید شدن از آبی و
 اعتبار خصوصیات و بر سواری پی نفع دانست راجع بر غرضی و تردد خواهر و مراد بر

از اوقات

از بروج

کواکب

شمال

اقا نیم

طایف

ملوسات

اجساد

و اشجار

اجناس

حیاتها

حیاتها

و میل سفر مجاز و بر زفاف در غیر محل و مضروب ساخته با اولاد و اجناب و رسل و اهل قضا
 و لامیان و چون در زمین آمده بود رسول را بر سر نهاده می و اگر در رمل علیه کند حال
 آن زن فریاد و غوغا نماید و آشوب و فتنه و بسیاری تردد در سپاه میان و فساد عورت
 و اهل عشا و ظهور معارک طلاس با ران و در همان بازان بیع اسلحه و شمشیر بازان و
 اندیشه های صعب چون قلع و شمر و ولایت و بر کشیدن زنان و فرزندانشان مردم و بر سر
 مضر و وحشت طرفه و سرگردانی و غلبه حرارت از جنبه و بی علاج و مرض و وحشت می بین
 و مزاج با خلد اس غایت فرزندان و غلبه فتنه بر سر محبوبان و معشوقان و بخت و غوغا
 و نوحه جگانه و لیکن همه زنا و لواط و فسق مطلقا نیکو نبود و حاصل بعد از فریاد بسیار
 بپرزاید و در حرب نصرت نباشد و اردست رفت بدست بدست نیاید **یا غفلت**
 دست و استاد علم از طبقات انسانی بر قنندران و کدایان و طایفه جوکیان
 و لوریان دزد و گردان ده نشین و مجانبین و عسان و اهل سیاه خانها
 و معبودان و پهاران و پی نوایان و سپهران و مجوسان و زرتشتیان و جوامع و پستیان
 و بر عوام اهل طرف و فقر و عجز و مسکین و خاسران و زورگران و بر باسوسان
 و بر عامه اکره و بنده زادگان و بندگانی که زان ناپاک بدقیقت و نباشان
 و مغنیان قلع و حصارها و زوایا و بر کاربان مطلقا و اصحاب حرفه و خسته و از ذل

حقیقت

از حلیه با بر مردم کوتاه بالای بزرگ بینی کوچک سرگرد روی کوتاه کردن خورد دندان میا و گوشت
 شکم بزرگ پهن پشت سیاه یا کبود چشم بدیش یا کوتاه با چکر گوش کهن سیاه چرخه و دیگر
 رنگ خندان روی که بر سر بسته دانی دارد و یاد روی عیبی دارد و از انصاف بر زانو بلند
 گانا و گوش ایمن و از اخلاق بر دروغ و اغری و وسوسه و بر کوی بی محل و دون نمی درک از طبیعی
 و طعنی و حسد و هراس و خوف و بی موقع و بی عمل کتب و مکر و غدر و کزیر با بی و ناپاک دستی
 سالیسی و خفت دلی و از افعال بر کدای و ذل و زدی و کفن و زدی و غسل احوال و مکر با بی
 مختلف و در طلب سرگردان شدن و در عود و مو ائین و عقود و مبالغه نمودن و کم سبیدن
 غرماصله و ترتیب کشیدن و بنزدان و اسباب لک و راه و بر همه فرزندان عمارت و زنا
 و آلات جنس و قید و کدبان فروشی و استکار و بیع ترشها و قوالب و ساختن تلخه و کزین
 حیوانات و بند ما همه بر تن چون شکل و عقال و مطلقا بقیع چیزها و راهها و اس کردن
 بر سر قنور و مراعات مهمات احوال و بسیاری مجامعت با جوکیان و از ذل و رنج
 بردن در کارها و نرزی و وفور و فرزند چهار یا بان جنس و چیزهای چند و مراعات مجوسان
 و جوامع و ترک و بخرید و داغ و برش و از علوم بر علم جوکی کوی و قلندری و ریاضات
 و طریق رنج و سرق و ممالع و مکر و کزین حیوانات و قواعد و عقود و بیوع و عود و دیگر
 جهت مت بکار آید و دستور ساختن بار و ما و خند قبا و قیود و علم طب و حکم و شکر شود

حلیه اعضا اخلاق افعال علوم

مناسب صنایع دی بود و از صنایع معروف بر سلاخی و بر براری و کلنج تابی و کوزه کوی
 و عاگر کشی و جادو بندی و قفل کوی و جفاری و صندوق سازی و نگه بندی و سنگ تراشی
 و قید سازی و تاجی و غلام و کیز مندی و سیاهان دیگر و اهنک و قلیاب و آجر و کج و نیز
 و مرد استکس سازی و مکالی کوی و دست آس کشی و سرب کداری و زور کوی و از اسباب
 بر پاد وانی شهر فزی و لنگرداری و پیشوای ملنگان و سر حلقی کدایان و قلندران که در طرف اند
 و مهری جوکیان و لوریان و زندان و اصناف حسیه مکره و سرداری پاسبانان بار و ما
 و قلع و از اسامی مشهوره بر عیدی و کبر و عباده و بر اسمای که عبد جز و ترکیب ایشان باشد
 و غیر اسماء شکل دیگر بود و الا بزرگت دلالت کند بر درویش و فقیر و کدای و مسکین و ابله
 و قلندر و بیخون و باغش و کورس و پیر و فرهاد و بلیک و غلام و قلی و عمو ما بر ای در کس
 مذکور می شود و لیکن با اسما و این شکل بسیار لفظ در پیش استعمال بود و تصغیر و تحقیر بسیار
 با بد و آسامی که در عباده اکثر استعمال یا بر هم دلالت نام دارد از الب بر لبها
 پوست قلندری و جنده کدایان و کهنه بزرگان و شغریه های مکایان و خوشگاران
 و حر قوما جوکیان و مولودان و جوالقیان و مردوزان و آنچه بر سر قنور با بوی پوشیده
 و از مواضع بر قلندرها و نیکمایی جوکیان و لنگر تابی ابرالان و کوبانی نامجو استکس
 لاج حکم و جایهای ناپاک پیکه و قلع و مقامهای حسین و مسور و سخا و ما و کور و ما

صنایع

رسمی

رسمی

مواضع

و کورستانها و بار و نونا و زندان و مجلسها و جای خواب و علاج چاران و معدن زنج
 و سم افکار و جمع و مقام غلامان و کزیران و کچران و اهل صنایع حسیه و بر کلنجها
 جای که تا بورت نهاده باشند و معارفای کوه و کبند تابی کوچک از کل و زبون و از
 همبها بر گرد میان بر کوتاه امیلی و از اولان بر عودی و مانی و از علوم بر تلخ و کز
 و از رواج بر لوی داس طاهرها و کبند تابی ها ز کولات بر مان زره و عدس و کسک
 و ج و کینه و کل با چیدماش و با قلی نام و چقد و طعا مرهای تنوری بی روغن و کسینه
 و موسیر و از اشجار بر درختهای کوبی چون اورس و باداچه و درخت کز و با چیل و جوز
 و فندق و جوز بویا و انار ترش و زیتون روغن و امر و در ترش آلو و بادجان و از
 اشتر بر آنچه از این اشجار حاصل شود و از اولان بر مایل بر نعل و از طموسات بر درشتی
 و از سزا تا بر کز و کسک و جرس و درای و طبیک قلندران و سفید موره و از اسب و اجار
 بر مرد استکس و کسک و کسک ساق مطلقا و کسک آتش مطلقا و کسکهای که طرف
 از ان تراشند و از کج و آجر و کل سرشوی و بر طرف و جبر و نوج که از کسک
 بود و از کل و اسباب مانگد کدایان و کینه قلندران چون پوست و تاجهای نذین
 و موین و دیک و کاسه و کوزه و زنبیل و چر زدان و کینه و انبان و کسک و کسک و کسک
 نیک و بر آلات زراعت چون چرخ و آنچه بر گردن کا و بندن و بر زانو بنشیند و درود

حیاتیات و انواع و اقسام و کولات اشجار

اولان سازی و اجار و اسب و طرف

از حیوانات غیر طایفه که در بیوت باشد و بر مورچه و نمارش و کلس و کبوتر
 و مطلق گفته و میوه و کندر و از طیور بر جمل پرند و مورچه پرند و پروانه و کبوتر
 که بست نهادن را میگویند و میگویند و کلس زرد و فایز ما و ملخ پرند و احتمال اینها و از آن
 میان مال و ماضی و ارجح است برکت و از اوقات بروز زجران و محل استن در اوقات
 و از امراض بر بالیغی و جنون و صرع و کابوس و دوار و سردرد و دل جمیع البقر و جمیع
 الکلب و کرم و کدو و انز و تب یخ و درد زانو و سپر رفتن بند و مورخا از جای خویش
 و وجع مقاصل و ازاد و بر سرم اعراض و زنج پوستان انار و پوست درخت و ما و غوره
 و طین بگری و حزنوت و زبل سوخته و جبهه الحفا و چیز نامی با آتش بر آن کرده و چسباید
 قابض و آنچه جهت مرض بخورند و به بوی بود از هر وجه بر صوبی و از کواکب بر زحل
 و از شوره بر بیع الاول و از فضول بر دهمه امتزاج صیفی و از اقالیم بر صیف اول
 اقلیم اول و از ممالک بر کرکستان و لرستان و سهند و بعضی از دیار هند و چینه
 و از بلاد معتبره بر جزان و بر میلس و شهر زول و در بندود اجماع و کرات و کله که و مند
 و فرودار و کج و مکران و از خصوصیات اوضاع و اشیا بر شخصی پاده که انباشت و خوش
 خود بر میان بسته و بر زدی که سر از روی یاد بچرخد و بر آن کرده و بر شخصی که از فرار کرده
 پدر بر چیده است و با شخصی که با پدر بخت است از دور و بر و زکری که سگ بر میدارد و بر

زنجیرات
 کبوتر
 زانند
 جهات
 اوقات
 امراض
 زردی
 سوج
 کوب
 شوره
 فضول
 ممالک
 معتبره
 خصوصیات

که وضع محل میکند و بر کشته و بر جمل و بر منقل بر انش و بر جمل چشم رسی و بر سندی و کبک پرو
 پردام که بر زمین نهند و عمره از جبال بر نقت و صقه بر کوره و زکری و آهمن برین که در آب
 بر زانو بندند و تا بوقت ما حور و یا مرده که دو کس بر داشته اند و او را عقده جهت آن گویند
 که بر عقال و بسخت چیزها و عقود و دلالت نام دارد و چون در رمل مگر نشود دال بود
 بر نیکی عقود و غم و سفر و صحت فخر و حرکت و حرف و نیند و بر سلامتی حوامل و نیکی طلب
 محل و بر حصول از دست رفته و رسیدن غایب بزودی و نیکی حال زندانی و فخر و رضی
 و اهل جبال و قلع و حصنها و سورما و بر فایده یافتن از حیوانات هم گفته و بیع برده
 و اگر کس را کس از کند حل جیس و مرض بر بری کشد و در باب اهل حصنها انکیر برید آید و اگر در
 غایب بزودی برساند و باقی احوال میانه بود و اگر در رمل غلبه کند دال بود و بر ظهور امراض
 بد وقت اهل جبال و بر غلبه کدایان و قنقدان و اهل طرق و بر کسکی و عمر عاش خلق و انعام
 همت و بر بری حال مرضی و متحف و مجوسان و حوامل و غایبان و غلبه حیوانات حسیه طبع
 و نفس و بسیاری جو اسیس و ارجاف و در زدها و حرکت کاروان بر دایه سیاه و قواض و کله
 کوسفتد و کا و وحشی در آنها و وقوع عیب در خلق و کز نقل و حرکت تا بر آنها
 و از دام مردم در کورستانها و بسیار بود سخن جیس و فید و لیکن دشمنان را دست
 گرداند و مصافها را صلح کنشاید و منع رفتن و فرار همت و ممکن نفس بر آید **انکیر**

صفت
 کبوتر
 زانند
 جهات
 اوقات
 امراض
 زردی
 سوج
 کوب
 شوره
 فضول
 ممالک
 معتبره
 خصوصیات

دالت و اندام علم از طبقات انسانی بر عالم دهقانان و بر شایع کبار و اجداد و اما ایجاب
 معتبره و شتر کا و ازواج و اصدا و محذوبان و عیاران شب رو و اهل احتام صحرانشینان
 و عوام اهل هند و حبشه و زنگبار و اهل جبال و بر غلامان و کیزان سیاه خوش هیات معقول
 و بر ز او بر داران و میغان بقاع و بر صاحبان خانه نمانهای قدیم و بر زبان ساحره و پیران
 فروت تاریخ دان و صاحب و طایفه از اغان و سالوسان و بر مطلق مردمان و بر پستان
 و بر امیده و غیره و در حلهها مردم بزرگ بر پوسته ابروی سیاه چشم خور و فرخ دهن
 بزرگ دندان دراز بالا ساق کوتاه پشت کوچک پای کلفت اسفل و اطول از نصف است
 و سیاه رنگ بود یا سبز رنگ و ترش روی و زبر و در کمر در تمام او نشانی یا عیبی بود و آنرا
 بر قدم و کعب و بر زوار احلاق بر حرص و طول امل و حمل سبب و صداع و بخل و تعدد و آراستی
 و صبور و سستیزه روی و تحمل مشقتها و کمالی و بعضی صبر و بطالت و خود بینی و شقی و آرا
 بر ریاضت کشیدن و از زوا و جلالتش و کل کاری و مزدوری و صیقل محلات و تکریم حال
 او حار و مقام حیوانات و مزایل و بت خانهها و سرداها و برستیدن بت و تخریب زحل
 و سحر با بد و تحریف خلق از امور غایب و بسیاری حکایت فخر و آخرت و حزن و طلاق
 و تعزیت و پوشیدن لباس سیاه و خدمت اهل اسه و زنا و زود و زود و زود
 و اهل جبال و احتام و توجع بنامها و تخمها و انشت فروشی و انداختن اجبار در دفع

مخاطب
 عیبه
 اوصاف
 اخلاق

خستیا و از علوم بر علم شب روی و دهفت و سحر و سحر و قواعد شیخی و دستور سر که نهادن و
 محلات ساختن و طریق مراعات و اصفهان حمل و از صنایع و حرفه بر جبار و کفش و باغزار
 و موزه و دوزی و چوب بافی و کوه شیخی و نقدین سازی و کتبی و بنای و پوستین دوزی و
 و خاک بزی و شیشه تراشی و یکسخت و خردات فروشی و دندانپایی و از صاحب بر صبیحه فخر
 و مهری اصناف مکرره و دقایق و سحر و عیاران و زوار و بر صنایع مصراع و اراشفا و شیشه
 اهل احتام و کوه تال قلع و حصارها و شیمی بت پرستان و پیش روی زرافان و طاران و غایبان
 حرف جنبه و چیز بار دوز و اختیار کار سرب و شیشه و رنگ و کوه و بنای غیره و کوه
 ارباب باب و مرارغان و قولبت بقاع الخیر و طهارت همگی حکام و شوکت بانی و اسامی مشهوره
 بر خاکی و رنگینه و زین الدین و علی و علاء و آدم و متولی و فخره و ما و با و با و ما
 و با با علی و بر هر آنچه که ما با جز و ترکیب آن باشد هم دال بود اما بتکرت و بر دیگر شکل که ما
 یا او با یا و بری و پر ام و شمش و شیم و عمر و عینی و دور رسون و دردی و زاهد و مکرر و عمار
 و خالد و مستعلی و بهمن و عباس و قنبر و زوال و معینی و بزرگ و کچک و عمو ما با بر زده عقده مکرر
 شده لیکن تعظیم و القاب و ترکیب در اسما و این شکل بیشتر بود و از البس بر این حال و تیره
 رنگ و متوسط قیمت بود و شایع و دقایق اکثر از آن پوشنده خانه از چشم و خواهر از پند و از
 مواضع بر اربعین خانهها و سیاهها و چشم و تمام خیره و اوصاف مکرره بر پاکها و مصلحتها

علوم
 صنایع
 عیبه
 اوصاف
 اخلاق

و تقرباً که حیوانات در گذرند و مزاجها که غلبه نای بر بوی بود و یا جز نای بر بوی و نشند
 و بر قف زار یا شخاش زار یا مانهای که در دم او که بخند باشند و معاویهای تا یک و هفت
 و بر معدن زاک و کورده و شبد سرب و بر کورده و کوهها بلند بر دشت که آب سرد آنها که کوزه کازینا
 و با نهای غل و کل و صابرو و زوایا و بقاع الخیر معتبره و از میانها بر نخل و میوه طریقه
 سر او قوی بود و بن او باریک و از اولان بر سیاه مغزط و مشک و از طوم بر ترش عصب و ترشک
 طم و از زوایا بر بوی نجاسات حیوانات و چیز نای ترشده و بوی خاک که نه و از مالک
 بر نان ملوط و بر سنگیک و لوبیا و قلع زگی و قلع جشی و طعاهای ترش و قاق در دره
 خردنی عصف و یا بر بوی چون زیتون پرورده و از اشجار بر دشت زرنشک و سماق و کل
 ا رود و بلوط و شخاش و ماژد و کبر و لیل و لیل و لیل و لیل و لیل و لیل و لیل و لیل و لیل
 و مواضعی که آب روید و از آنها بر این اشجار که کوزه حاصل کرده و از او را ن بر نخل
 و از ملوسات بر سختی و از آنها بر همان بوق و ما قوس و از اجساد و اجزا بر سنگ سرب
 و سرب معمول و سنگ بای و شبد و سنگهای بی قیمت غیر معمول و مغنیسیا و سنگی که بر فراز
 انند بر سنگهای عمارت تراشیده و غیر تراشیده و از اجساد و اجزا بر سنگ سرب
 و انگشت سرد و مانگ و نمانگ و نمانگ و نمانگ و نمانگ و نمانگ و نمانگ و نمانگ و نمانگ
 ملا بره که کشت و شمش و طلق و جوش و ساس و خزیم و کونک ماده و پوچ فیل و یا نوزان که یک است

حیات
حیوانات
کاهوت
شجر
رغز
ردان
عموت
انفس
حیوانات

خسب که هر که در زمین می باشد اکثر از طبع بر جفاش و بوم و جغد و مرغان خسب
 که وی و سن و صغر و غیره و از از منبر بر تقبل و از اجناس مسته بر نخت و از اوقات بر حکام
 قضا عادت و هم پشت و از امراض بر جدام و اکله و بر برقی و فقر س که که و تکرید که باشند
 و اورام سوداوی چون سمد و سرطان و عدد ما و از ادویه بر برکی و صبر و حوصات
 قابضه و مطلق مخدرات و برنج کبر و بر جفای که تلخ و قابض باشند و از بر و بر جدی
 و از کواکب بر زحل عزیزی و از شهور بر ربع الاول و از فصول بر اول شتاب و از اقالیم
 بر نصف آخر اول و از ممالک بر زنگ و حبه و انصافی هند و از بلاد معتبره خصوصاً
 بر سر انزب و شتر نای رنگ و حبس و دل و صورت چون پور و بر سرد موسسات و معضه
 غیر آن و از مشهورات بلاد هند و از خصوصیات اوضاع و اشیاء بر شخصی که میان
 خاک نشسته و سیاه پوشیده تغییر میکند و بر مخدومی که در میان خاک نشسته باری
 میکند و بر علقی که بر عضوی نهاده اند خون میکشد و بر کشتی و راحتی و حمید حکم و در زگی
 و قید و اورا اکینس بچیت آن کوه که بر کس و باز کردید و نمانگ و دلالت دار و کوشش
 نر کوه یعنی لمایت معکوس **پودر** در بل مکر نشود و دل بود بر قوه و مولات خوش
 و بر یکی سکون و توقف در مطالب و بر عسر وضع عمل و طول حبس و مرض و بر حال بود
 و مهمل ماندن مهم بر یکان و قصور از دست رفته و اگر کبیرا مکر کند دل بود بر حصول آنها

حکیم
ریشه
جیات
اوقات
امراض
ادویه
برنج
کواکب
شهور
فصول
اقالیم
ممالک
صا
خصوصیات

و قدوم غایب بانگ توقف خصوصاً که در زمین آمده باشد و بر سنگی حال مجربان
 و مرض و حوامل و سلامتی طفل و مامله بعد از عمر وضع حمل و ظهور کشتاد او بیست و ضعف
 اعدا و شکرگاه و ازواج و امید خیر و قف شری و کلی حرکت فی الجمله و سلامتی از دست رفتن فکر
 بر عمل غلبه کند دل بود بر حصول مطالب و قدوم غایب و خلاص از حبس و قید و مرض
 و خوشی و بسیاری نرد و پریشانی اهل احتشام و طاک عدد و کلیت جسم و شرکاء و بر ضعف
 حال مشروبات وی و نرد و اهل حصنها و فتح قلاع و حصنها و شتر نای مسور و بر قلع زرق
 و وقوع صحت اخبار و بر بر آن مهات در شبها و مبارکی شب و بر از نای و غلبه قوت
 و کثرت مع بر نای سیاه و حیوانات و روان شدن سحره و بی دینان و در ددان و بر ظهور
 کمونزات و در نرات و اسرار و بر کشتن موت و طالت و با لیل کتار او مسعود بود
 عدم مکر از حیوان **محمود** دالت و انداعلم از طبقات انسانی بر اعظم آنها و سیاسی
 و بر همان و قضایان و جرمان و بر یان و نمانگ و نمانگ و نمانگ و نمانگ و نمانگ و نمانگ
 و نمانگ و نمانگ و نمانگ و نمانگ و نمانگ و نمانگ و نمانگ و نمانگ و نمانگ و نمانگ
 حفظ اسان و بر مطلق بر کمانان و بر کار اهل ادویه و ادیاق و عوام اهل خطای و از
 سلبا بر مردم کهل سانه بالا بلندی مایل سرخ بهر سرخ بوی بزرگ سر قوی همگی بلند
 و از مزاج کب و چشم ما شعل چشم افنی الاغ در از روی باریک لب خمیده که تنگ بلند کرد

طبقات
حیات

که کنده کلوه کاه او قوی در کردن او نشانی و یاد در ددان او نقصانی بود و در شتر نای
 و ما مراض کرده و از اعضا بر کردن و شش و سوراخ و از اخلاق بر دلبری و بی باکی و بی
 رحمی و ظلم و دوستی و خویشی آداری و غیور و عینوی و بخت و خود پسندی و ناسختی
 سرفت حرکات و صیل و از علوم بر علم سپاهی کری و قواعد حرب و علاج جراحات و آنچه
 مناسب صنایع وی بود و از افعال بر خون نری صید و غیره و بر سبب هر یک که کثرت
 رغبت بر آنها و تعلم ملق آن و بسیاری بیع متوران قیمتی و محبت و رعایت آنها و هر یک که
 می آطره و عینف و مجادله و مصاحبت با بزرگان و آموختن ترکی و کرم کردن نقاره و نوا
 و ساحتن و کندن دندان و شکافتن زخمها و بزر کردن آلات جراحی و قضای و یافتن
 تنور و طارم و اشغال آنها و بر خرس با زنی و جمیع جزای سرخ و جرمها و ساحتن خانه
 و شبانه آن و بیع آنها و از صنایع و حرف بر آنچه از طبقات فهم شد و از مناصب بر آن
 و اختیار جیش و بهتری اصناف طبقات که نوره و پیشوای ایل و الواس و اتوام بزرگ
 و البته و از اسامی مشهوره برابر و بهرام و حیدر و سمرقند و نوح و سرب و سرام و نزل
 ارسلان و کرشاف و نریمان و رستم و پیرن و کب و کور و زو و فرامر و نعتن و و بی
 و امیر و سپهسالار و فتح ناصر و نصیر و پیک و ماکم و ابریک و یکلرک و میر و ابر و
 اسامی این شکل بیشتر بود و از اسامی بر اسامی سرخ بکلف که اهل حرب پوشند از نفع

اخلاق
علوم
افعال
صنایع
اسامی

و آنچه در محل حرب بر خود با بر اسب پوشانند چون پوشش و کیم و شبانه آن و از مواضع
 بلند و در الاماره و مقام امر او سپاهیان و قتل حیوانات و دام قشلاق اوس و از ارک
 و کوههای بی کیم و سرخ بشت نامور چون کوه مرغاب و غیره و جای بازار اصف مرگوده
 و محل حرب و لشکرگاه و مطبخ و طاهم و تنور و کلانه و دوش و کوره آتش کاران و زمین پاک
 سرخ کم کیمه و جایهای خون آلوده و از غنایها بر مرغ معین و ضمیم نامهور از الوان
 سرخ قرمز و خونی و تکریدی و آل و از طلوع بر تلخی و رعایت در بقعه و از رواج بر بوی گوشت
 و خون و آتش دانه و از ماکولات بر بکر بند بریان و کوسند بریان و کباب از استخوان
 بر شجره شقایق و آنچه باران بر خ بود چون غناب و کالنج و سنج و رود ناس و آلبان و انان
 بغایت سرخ و کیکس و کوسج و زمان و از اسرار از این اشیا حاصل شود و از او را
 بر مایل بخت و از پوستات مایل بر تری و کرمی و از سازنا بر نغاره و کوسر از اسباد
 و ایچرا بر امن و عقیق و سبزه و سنگهای بغایت سرخ کم قیمت و از اجناس بر تلخ
 و فرزند کونک لاک و غناره و معصف و هو جو و خون و گوشت و بزبای بر بی مشهور
 معروف چون علف سرخ مرد و غیره و بر درنده ترکی و از طیور بر دراز و خرگوش و
 و مرغان حرام جنس کبابی چون زنج و کوس و آل و مردار و از سایر حیوانات بر
 و کشتار بخت آن لوگ سرخ بوی و کسبان بخت امیک ایغوز از از منبر بال و از اوقا

از موضع
 اصف
 حیاتی
 ایوان
 کوه
 اشجار
 اوژن
 مویز
 سوز
 اجداد
 جناس
 عقیق
 حیوانات
 زنده

بر هنگام نغاره و عصر و سحر و از جهات سحر و فوف و از امراض بر شقایق و مغانزیر و ملازه و اول
 خون از کله و تپ مطبوعه و کوفت ضربت کتک اعضا و در ادعیا و سرخ باد و تلخ بوی
 و سایر امراض بوی از ادرام و حرمانت و از ادو بر بر غزوات نباتات ما بر سرخ بوی با درون
 و سقمونی و شیرم و مود و جلد کرم و غیره کیم و در جینی و مویز و سراب شقی و امثال آنها
 و از بروج بر دلو و از کواکب بر مرغ قرمز و از تنور بر سرخ آبی و از اصول بر اول بروج و از
 اقالیم بر اول سیم و از مالک بر درشت نجاق و قلمای و موشان و غوز و جستان و از
 معبره خصوصاً سابر عجار و جای ترمان و جینی از سر بری از لستان و بر بر بوم افروزی
 و سلاسل و بخران و مرفر و غنات و در جیل و بعضی از سر بری کستان که در جانب غربی
 واقع و از خصوصیات اوضاع و شباهت بر فرس و کشتار در عارضه و بر سلخ و کوسند در
 اوخته و بر قفاده و بر او از بای میب بلند و بر بخر طوق که بر گردن می نهند و بر طاس بر
 که مره در و بود و بر جای که بر بخر بر مرغی جنس که در عاگر که او و جامها و سواها باشد
 و بر در دوزن بران و او را عمره بخت آن خوانند که بر خون و بر جفا دلالت تمام دارد
و چون در رمل علیه کند ال بود بر بسیار شترن چیز ما بر سرخ و سر جفا در موالنجی
 اسپان و ترزد و سپاهیان جهت معاملات و تحویلات و فتنه و برید آمدن باد بای
 گرم و سموم و غله گوشت و کف و شمشیر مرآت و تحسین خون و فتنه و کثرت خند و زانها

روایت
 امراض
 ادویه
 بروج
 کواکب
 شهور
 فصل
 اقالیم
 مالک
 غور
 غنات
 جستان
 معبره
 سلاسل
 واقع
 اوخته
 که مره
 و بر در
 و چون
 اسپان
 گرم

حرام و از ال بکارت و فتح شهرها بشمشیر و عرض لشکرها و کس و اسب و بسیاری از اوقات
 و کوس و کسک و قران و توب و در عدو بر تی و قتل حیوانات و سباع و اهل سلاح و طیور
 امراض و مویز و سب و بر کشتیدن آن و جنس و سفر فایز و بی حال حوامل و بر سر او نشین
 خابنشان و بز بخر بر نین و وقوع قصاص و سبکاست و تلف از دست رفت و ضعف سال
 آتش کاران و کوچ نمودن اوس و اشراک و مزین مردم از دست ظلم و بر تر و در خاطر
 و توهم عظیم و لیکن فروختن چیزها بزودی میسر گردد و حاجت از اهل سلاح برآید و کشت
 و دعوی پیش رود و اگر کباب بر کتار کند ال بود بر ابتدای فتنه و توسط اهل سلاح
 و حوامل و غایب و مجبوس و مرضی و تنگی سراع و شقی و امید مردم غایب و خون
 در زمین آمده باشد غایب را برساند برودی و دال شود بر حصول میراث و مال
 غایب بتوقف قلیل و آمو خون از عضو و کندن دندان و وقوع قصد و حاصل
 شدن از او بر کیم و بعون و اگر کتار کند ال بود بر قوه اهل حرب و رسیدن فایز
 از ایشان و حصول ثلثات و تنگی سفر و ضرر حرکات و تعلیم سپاهی کری و وقوع فتح
 و ظفر و بکیت عدد و وقت حرارت و قوه مزاج و تنگی حال مرضی و مجبوسان و حوامل
 و بر حصول از دست رفت و میراث و مال غایب بزودی و اعتدال هوا و بلند گوشت
 و سباع و ترزد و ظلم و تسکین فتن و تنگی طلب چیز بای سرخ و آتش کاری و صد و حرب

و بیع اسب و کوسند و علاج کیمها اما **اصناف** در است و اتمه اعلم از طبقات انسان
 بر کونک و دلی عهدان و اطفال شیر خواره و نارسیده و دختران بکر و رسولان و عبا
 با مان و مکملانان قرق و خواصان و ملاحان و باغبانان و پادشاهی و علمای سفرا و
 که میر آبی و قنطاریک کند و سرخ و سفید و بنه فروشان و زنان صالحه که کرده که بران تمام
 و معروف باشند و بر مطلق فرزندان ما و مطلق کاغذگران و عوام اهل دریا و از
 بر مردم سفید پوست میان قد کوچک دکان بررک سرودی سیاه چشم پیوسته ابروی
 سرخ و سفید چهره فراخ سینک کشاده دندان با یک میان تمام گوشت خوش میث
 پریا که درک یا طفل که بر روی خاله های خوب و یا بر بوی عورت نشانی دارد و از
 اعضا بر عورت زنان و رسم و بر نای و شانه و از اخلاق بر صبا و وقار و کالت
 کثرت میل کج و طرب و صحبت ملوک و اطفال و حوانات و مایه و سخن شنوی
 و پند پذیری و حلال بوی و از علوم بر حساب تمتت علاج امراض رحم و ممانه
 بن مخصوص است و علم تربیت اشجار و پیوند آنها و عرق ساز و نواختن آب بازی
 و قواعد سفر علم تربیت و قصارت و سفید کاری و مقدمات تربیت و معانی
 متناسب صنایع بود و از افعال بر شناساری و سفر و حرکت در آب و تربیت خوا
 و اکبرها و گرفتن غرقها و ضبط آن و تربیت کتان چتره شترن و نواختن جینی و

اصطفا
 علم
 عضا
 نشاط
 علوم
 صنایع
 افعال

و خردمند و با سگوه و خوش میات و مناسب الاعضا و چون قریب بس و قوف که
 بر روی یا بسینه مانی و باستانی دارد و از اعضا بر سینه و چشم راست و دل و شریک باها و از آن
 بر عیالت و شجاعت و علم و همت و صفا دهن و کبر نفس و سخاوت و کبر و سماوات و حیات
 و از افعال بر صفت مالک و بر حکومت و بر شش بر غنا و طلب ریاست و بزرگی و تقوی و داد
 مظلوم دادن و انعام کشیدن و رعایت اقوام و دوستان و نگاه داشتن بسیار و پند
 آوردن نفایس و جوهر قیمتی و تربیت عمارت عالیله و اساس موری که در کبر خیران باقی ماند
 و از علوم بر فراست و طرق سیاست و تواریخ سلاطین و دستور اعمال بزرگان و علم طالع و رتبه
 و زود فتره و شجر آفتاب و قوی و ارواح و آتش کایها ستوده و از صنایع و حرف بر صراحت
 و زرگری و زر کوبی و زرشینی و زرشویی و نقاشی و حکامی و زرشکی و زرد زنی و از اینها
 بر سرداری و سلطنت و خلافت و پهلوی و پیشوائی اصناف مکرر و از اسامی مشهوره خصوصاً
 بزرگان و سلطانه و موسی و ابلی اعلا و ارسلان و اسد و غضنفر و عارث و لیث و باهر
 و طاهر و ذوالقرنین و ابرج و خوشنود و شیر و بر و فریدون و کاکوس و کیومرث و برهان
 و شاه عازی و گشت سب و ولر اسب و نوزد و کایک و طوس و خوشنک و جهاگیر و انوری و سراج
 و قیصر و از اسباب و لشکر و ظهورش و از انوشیروان و صیاد و فرعون و صباح و اللؤلؤ و عیوب
 اسامی که در قبضه لداصل مکرر شده لیکن با سمار این شکل اکثر لفظ میرزا و سلطان و پیکان و ملک

ثبات
 اخلاق
 افعال
 علوم
 صنایع
 اسامی

و موزونگی کار نشود و تعظیم او از البس بر جانها و سرینما و تبتی و زربا و زنده و زنده و از اینها
 مواضع بر تصرف از زنگار سلاطین و تخت و مسند پادشاه و سردیوان و بر معادن و معادن
 و الماس و بر کوه عرفات و طور سینا و جبل عامل و قاف و البرز کوه مسره و بر تصرف
 که از اسیر خوانند و بر کوههای بلند با رفت و سکنه می خوش آیند و از اینها
 منجم که یک گوشه بالایی او دراز تر بود و گاه محجوف بود و از انواران برزد و با منجم
 و از طعوم از شیرین در فایته که آنرا کبوتری یا تنگی داشته بود و از سلولیات بر شکل
 و معسلات عطر اعلا و از منطرات بر شک و عصفور و زعفران و از روایح بر روی انبیا
 و بجزرات اعلا و از ماکولات بر سار و بلا و جلا و قفا و بسته و نیشک و از اینها
 بر نارنج و ترنج و زرد آبی خوش رنگ و طعم و آنچه شیرین و نرم خشک بود چون بوم
 خارک و قاق خزیره و سرخ و از اشجار بر درخت سبزه و زیتون و نارنج و ترنج و نیشک
 و خوش نظر و گل باباری و اکبرک و بابونج و از انواران بر جفت و از لموسا بزرگی و
 و از ساز ما بر عود و از اجسام و از اجرام از طلا و لعل بزرگ رمانی و با قوت لاجرم
 و الماس بزرگ و کبریا و سکنک و یاقوت و عقیق و یاقوت و یاقوت لاجرم
 اعلا و کرم و صمغ و طوق و صمغ و صمغ و صمغ و صمغ و صمغ و صمغ و صمغ و صمغ
 و صمغ و صمغ و صمغ و صمغ و صمغ و صمغ و صمغ و صمغ و صمغ و صمغ و صمغ

مواضع
 حیاتها
 انوار
 صورت
 اجسام
 اشجار
 انوار
 حیاتها
 اجسام
 اشجار

چون مستقار و باز و شایه بین و امثال آنها و بر نخل و از حیوانات غیر طایفه بر بر و شایه
 و یوز و وحشی و کوزن و کاه و زراعت و قیح و کل بزکوبی و کشتی و آهویی و زشتی و شتران
 و زرد موی اعلا و کسبان حرد و بر اعلا و از امراض بر برسام و بر قان و زرد و کوش
 و حنین و صنیق نفس و در بوسل و عیب صفراوی و امراض عین و از ادویه بر تر بافت
 کرم سفرد و کرب چون فریون و فاروق و اربعه و افراس افامی و شجانه اینها و بر ادویه
 چشم مطلق و از اجزای ست بر قبل و از از منته بر مانی و از اوقات بر حکام جلوس
 بر تخت و حکام بر سنده و دستوی و از فضول بر اول صیف و از کواکب شمس و ماه
 و از برج بر اسد و از شهور بر بقی و از اقالیم بر ابل چهارم و از ممالک مشرق
 زمین و از بلاد معتبره مخصوصاً بر خط و حقیق و کاشغر و المانع و خان مالغ و قندار و بعضی
 از مشرق مای بر خشان که بمعدن لعل نزدیک است و بر شخصی که سپهر و محبوب در اینها
 یا نزد مادر است و رعایت مادی میکنند و بر شهرها که با بی تخت شده و بر اسلاطین مشهور است
 و از خصوصیات اوضاع بر پادشاهی که بر تخت باشد و بر شعدان نفیس که شمس در
 بود و بر شیر و بر که بدست شتران بود و بر صراحتی طلا و تخت پادشاه که بر تخت زلف
 بران باشد و بر اسب چیده بود که زمین طلا بر باشد و بر کوشن پر تیر و خان و طلا
 منقش که طرف اعلا بر طعما و با شربت بران باشد و او را مضره بران خوانند که

حیوانات
 روش
 حیات
 فصول
 برج
 شهر
 اقالیم

در سنده احکام و اجرایی کام و عظیم نام و انعام و دفع و خیرا یا ری مید و در جزین مستقیم
 و در مل مکرر نشود ال باشد بر حصول مقاصد بر روی و بلا غرض و رسیدن نفع از
 و زیادتی عزت و جاه و شهرت و بهجت و بر صحت مرضی و نفعی بر بوسه و قوه سلاطین و سگی
 مال منسوب است و بی و مغر و حرکت و معاملات و تجارت و طلب حاجت از بزرگان و صنف
 اشکاری و اگر یکبار مکرر کند مال بود بر تعویق در امور و مطالب و ظهور و حایف ملک
 استراحت و فتن و از ترده و خواطر و شهرت غیر مرضی بودن مزج پیش از فعل و صنف مال
 منوبات و بی فی الجمله و اگر مکرر کند مال بود بر بودن فریاد و غوغا و فتنه و خسرت و تنگی
 و خوف از بزرگان و ناگامی و نزاع سلاطین و حکام و فرج صاحب دعوی از اهل ملک
 و غلبه خواریت بر یوا و امر بر و وقوع غضب از سلاطین بر زیر کستان و بر بی حال سوسا
 و بی و زهر کماک و باعث ولی نفع و بر خلاصی مجوس و بر مرض بعد از و خشت بسیار
 بعد از فریاد بسیار زنده زاید و براداشتن قرض و بر سلاطین غایب و از دست رفته
 و مسافر و عدم نصرت در عرب و لیکن عاقبت امور بخیر باز کرده و نامها از آن است
 اعلم از طبقات اشانی بر اهل حرمت و ثروت و از فقرا و مشرعیان و اهل علم و سنده
 و آداب صلاح و ایچمان بزرگ و اسما و عهد و بر صفا سلاطین و اصحاب و نفع
 و محبتشان سادات و دوستان عزیز و از جمله ما بر دم سفید پوش مکرر روی کند کوفی

حکام
 حیات
 طبقات
 حیات

باین خوب منظر کشیده ابروی بیست و یک کجک دان فراخ پیشانی چشم سیاه در بزرگی میانه
بالای بکوتاهی مایل فرزندش کم تن آبادان که بر روی خالها و بر سینه و یا عورت نشانی دارد
و از اعضا بر رانها و از اسطوخودوس بر وقت قلب و خداترس و علم و سمات و تحمل و مواضع و در
و صداقت و کفایت حسن قضا و میل صحبت اکابر و غلبه محبت طاعت و شکر و از افعال
بر تحصیل علم دین و دنیا و تسبیح او معاش و معاد و تعلیم شریع و قرآن و خواندن دعوات
و اوراد و حفظ اوقات و نظیر و تعمیر مساجد و معابد و حضور در مجلس قضا یا مجلس در محاکمات
و تصحیح الفتب و آید و در عبادت و خردن اطعمه لذیذ و حیوانات و وقت در وقت تضایع و
خلق بر راه حق و تلاش صدقارت و مناصب رفیع و از مناصب بر صدقارت و نیابت
صدور و قاضی گری استقامت و احتساب قوی و بطاعت و ایجابی با میز و اختیار شریعت مانند
پادشاهی و مومنی ناخوانایان و نماز ناری گشته نیا معرفی و صدوری مساجد جامع و اشرف
و نظارت مراد ایزد سلطین و خاقین و سلمی و از علوم بر علم دین و شریع و توابع
بر و علم تجرید و فزات و تبدیل اطلاق و ایضا مناصب ضایع و عرف وی بود و از ضایع و عرف
بر در و کردی و عساری و حمالی و آسیا بانی و جراحی و بالان دوزی و خشت زنی و حال
و بیخ و از آن می شود و حضور در فرج و زین العابدین و طاهر و محمد الیقین و عالم و عارف
و واعظ و مبلغ و فقیه و ناصح و صالح و ودی و لیا و روایت و کمال و عنایت و نعمت و لطف و

ت
اصدق
انفال
ضایع
رسمی

و نعمت و نعم و این و بر چسب و صوفی و قوی و شکر است و اما ان الله و دولت و نعم و متول
و کریم و سلیم و مسلمان و عمو ماد رحمانی که بر آسمانی که در جهان مکتوب شده لیکن با اسما را شکل
لفظ دین و سید و قاضی و میر ملک و شود چه چیز تعظیم از آنکه در جزو مکتوب شده باشد و اگر لقب
شهرت یا بر و از آن پس بر آنچه مافوق و پاک و نرم و بعد از این دنیا و اگر زنا و علیا از آن پس
چون مله و متقایی و در میزای رنگ کرده و ابرویهای نازک و از مواضع بر معدن زرد و یا
و بر سر استبان و که ز نای دلکش و گنار بر چلهای حرم و سرخسهای مرغ و دلبزیر و مجبور مجلس
سفاط و برنج با برف مال و محل و بر صابون متعش مطبوع و بیعاج و غیره و بر دعوت و بر آرا
و سر او سندان صیان و حرم سرای اهل شمت و یاد شامان و مسترغان و از میان تبار شملت
عسای و الاصلح صحیح و از اهلان بر لاجوردی و سفیدی که گیسوی زرد نورانی و از مالک
بر اطلس چرب لیزید و تخصیص بر چوبی که شمت کوسفند و مرغ آبی و از علوم بر شریعتی که فر و از
عصریات و رواج بر لادن و بوی آن و از ملومات بر مطلق و در شها و عقیده و از آن
بر انواع شفا و نو انار شریک و چرب و آب و اکثر ملز و جدی و ایچر ناز و از اشجار بر خشت
صندل سفید و درختان شمشیری و درخت که بر باد پسته و از او زان برغل و از افغانی بر لادن
و از ملوستان بر زمی و کسفت و از اجساد و اجبار بر و در بزرگ سلطان و قلی و متول و ضایع
و بر جسد و زینت بر اعلا و از اجناس بر سفیداب و پنبه و کاغذ رنگ کرده و بیخ و برف و طرفت و

اسب
مواضع
حیاتها
ایوان
کاکوت
عقبات
و روایح
حکویات
اشجار
اوزان
عملیات
اجساد و حیوانات
رغبات

و موم سفید و دینه و قطاس بجزی و سنگ عساری و خاک منگ کل شده و از حیوانات
غیر طایفه بر شتران حسی و اسر آن که بود و زرد رام و حران و یوسف مصری و کاک و کوسفند
و کاک و بجزی قطاس و کاک و کوسفند و از طایفه بر تند و طاس و س داده و کلاغ سبز
و زراغ سرخ منقار و نیبو و دره و در سار و درک و از امراض بر دهنل و درج و درک
و عرق الف و دره و کوفت ران و برین و فنیق و فیل امار و دیگر علمای حیض و از او
بر شتر تهای خوش طعم میخوش چون شربت لیمو و نارنج و صندل و آلو و هر قرصهای غیر بود
و بر کج و قرط و پنبه و بادام و از اجزای شتر بخت و از از منزه برستقل و از اوقات بر
طاعت خفتن و از بروج بر سلطان و از کواکب بر شتری غری و از فضول بر او خشت و از
شور بر دی و القعه و از اقالیم بر آخر دوم از مالک بر و سلسله مسموم و عالم و از بلاد
حضور بر بریند اسلام و قدس و طیل الرحمن و کما و صفایان و جرجان و طسطنطین
شامی و اهل و از خصوصیات او صلح و اشیا برکتی بالنگر و حیثیتهای آب سرد و بیخ و سبب
بیخ و آسن پهن که در جرب بر سینه بندد و بر برف بارین و بر آسباب تنوره و بر قمع
و بر شخصی که با دوست نشسته باشد و یا در خور در کتار دارد و مراعاته سر پوشیده
میکنند و بر شخصی که با در آب نناده و یا بر سفینه که با در خور میسز میکنند یا مکالمه میکنند
بر شخصی که کوسفند میبوشد و یا آب بر زمین غله و بر زمین و باغات جاری میکند و او را نصیر

حیوانات
کلیه
روض
ادویه
جغات
ارزنده
مجموع
کتاب
فصول
شور
تالیف
مالک
مد
تخصیص

بدان خوانند که در تحصیل مال و از دست رفته با ری میبوشد و خوش معلوم است **بدر** در برنگر کند
وال بود بر تکی طاعت و امید ما و فایده از دستمان و حصول مال حلال و علم دین و شریع
و نظام معاش و توبه حال غنوبات او و وصول مطالب و نیکی مال رضی و هموسان و جوان
حل و غایب و سلاطین از دست رفته و رسیدن بطن سلامت و زودی و مبارکی میگون
و اگر یکبار کتار کند مال بود بر قرص غایب خصوصاً که در زمین آمده باشد و بر وصول نام
خوش و سهولت حل و امداد ضلالت مجوس و کراکی مرض و تردد خاطر و کرامت از جانب
مشرعان و نیسان و توقف در امیدها و حرکات و مقود و عهودی نفع و برست آمدن از دست
رفته و چون بر مل غلبه کند مال بود بر باری و خطر پار و فوض و بر پیش و دعوت فرا و زاری
و توبه و استغفار و خلاص زنا و نای و مجوس و افتاد آب در زمینها و آمدن عیال و کسب
بار و کثرت احوال و اجار برین و بسیار تری ترد تبار و عرق سفن بار داران و حصول
از دست رفته و چهار بیان از مزایع و سقوط مملها و بی حال حوال و غنوبات و بی کثرت
برودت مزاج در هوا و بی رسیدن از اهل علم و بزرگان و نیسان و ضایع شدن نوام
و افوات و وقوع اسفار و ترکات نالایق و فتنه اهل در با رولی بطبیح او معاش و طاعت
و وقوع بارشش **آب نمک** در دالت و الله اعلم از طبقات انسانی بر میدان فرج و جاه
خوبان و مارگیران و انگار اعتبار خواب و کالیات این سپار کنند و بفرنگ و کوب و مطلق و شمشیر

طبقات

دربنده زادگان در دنیا می آزاد شده معیوب و عامه آتش پرستان و مجوسان و آتش
 و جهور کولان و کجلان و لکن و خاشام عرب با دیو مرغ فروشان در دم چشمت بر اصل و گفته
 شکافان و خاویز و مصلح فروشان و از مصلوبان بر دم بلند بالابرکت پای کوچک سر و پایک
 روی باریک اندام سیاه چهره باریک ذبح سیاه چشم شده ابروی و کوه ماه خورد کوه سیاه
 جوان نغم رسیده بدنا و یا معیوب و یا معلول و از اعضا بر در بر سران چشمت
 و حرام مغز و معای و قوتون و از اخلاق بر حرام خوری و ستم دوستی و مشغی و بی حیای و بی
 و نفاق عظیم و حسد و حقد و کذب و تخریب و غضب و ائلاف و اباحت و از علوم بر علم
 خواب و تصوف و شناخت مراتب معنوی و بر بعضی از شعودا و افسونها گرفتن بار
 و دفع سموم حرمت و مردم و بر تر استی برای نخب مناسب اصف طبقه مذکور بود از اعضا
 بر جمع باران و از فروتن آتش و حرکات ناملایم چون لواط و غریبه و خصوصت و بلای
 طلب دزدی و خوردن مار و سموم و استخار کردن و رنج و تعب کشیدن و مراقات نونا
 و خوردن افسون و کزاردن نماز خوف و خرابی کردن در محصولات و باغات و عمارت
 مردم و آتش زدن بجانها و زدن نطفه بر حصارها و قطع و نهادن داغ و متشقی بر مرغ
 و بدنام کردن مردم و جسد کردن و شایف بکار داشتن و از صنایع و حرف برای از طبقات
 فتنه شد و از مناصب بر روی می و بشوایی اصف مذکور و از آسای منوره بر بزرگی

حیاء
 اعضا
 اخلاق
 علوم
 افعال
 صنایع
 راس

و اساعیل و عزرائیل و اسرافیل و قاپیل و قاپیل و بر جمل اسماء ملائکه و بر اداد و میزدان بخش
 یار و سرورین و خدا داد و شکر روی و حق نظر و شباهه اینها و از االبه بر خود کوهایی و بی
 بکلی سخن رنگ کرده و آنچه اهل بودی و از زال نهند و آنچه در آتش کاری حدادان آنچه
 از جرم و غیره و از مواضع در زدن مناره و کاوکی درختان و کجاها بر بار و حرمت و کجاها
 و پوتها و باجی که درختان خشک بسیار بوده و یا خشک رودها و کوهها خشک سیاه رنگ
 بلند و سوراخ سنگها و عمارات کهن استوار نامدار بلند از فلجم و مقابله کار و کلبه سیاه و
 آن و بر باد بوی که با دسموم و باد نامی کرم در آنجا بسیار بود و زمینهای شورستان و آننگه
 و سوز آتش پرستان و مقام مجوسان و گران و سایر طبقات مذکوره و بر سوراخ زنبور
 و کوره شیشه گران و محل دام مرغ و کبوتر خانه و قوشخانه و کنار آبهای شور تلخ و از میانها
 بر دراز بالا باریک از طرف سر و سماوار میخ و از اولان بکوه و نی و تیره و سر می و از اطراف
 بر سر تلخ و از اولان بر بوی سیر و بیاز و کند و ملت و اشتغال و اطعمه که در آن از اینها
 بود چون سنگ سیر و صفا بر مرغ کباب و از اشجار بر این خشک شده باشد و بر بوی بود و از
 اشجار بر این نباتات تلخ بود و مرغی و حطل و مالک بار و شکار کار و امثال آنها و از اولان
 بر صفت و از ملوس بر روشنی و کرمی و از سارنا بر موسیقار و طرفه و این که کتب می
 مرغ آبی می نوازند و از اجساد و اجبار بر روح و زور و نغمه مغشوش و سخته معنیات و آنچه

الب
 صنایع
 اوان
 لغات
 روح
 شکار
 اشجار
 اوزان
 علوم
 سازه
 ارجح و دواج

ارصافه مانند و سنگهای که در شورشها نماند و رنگ روان و از اجناس بر راه
 درفش و سوزن و مجال دوز که در دنیا حوی و المات حد بر بی جزه ترا طی و سنجی شده کردی
 و بر پوست و شاخ مار و ناب و شش حیوانات زردار و در پیمان موپن و کوه در مطلق و بر سر
 و بچکان تیر سموم و غیره و بر سموم حیوانی مطلقا و از حیوانات غیر طایر و بر خشک و استرکاک
 و استر سرج و سپاه جهوش و دوق و سوسما و کبک و بر مطلق مانان که زبر بر کشته دارد
 و از طایر بر بعضی و رفان چنین کتاری و غیره و بر غراب و مطلق زنبور و بر عقرب بر دراز
 از مند بر ماضی و از جهات مست بر بعد و از اوقات بر هنگام آتش بر کردن جهت طبع
 و بر وقت خوف و از امراض بر بواسیر و شقاق و عارضش معقد و سیر و اسهال
 مطلق و سایر امراض معقد و سوزش اعضا مطلقا و تب محرقة و شایفها مطلقا و از این
 بر جود او از کواکب بر قمر مختلف بعقده راس و از شهر بر صفر و از فصول بر در مطلق
 و از اقالیم بر غیر معمول و جملها از مهم از مالک و بلا و بر این خراب بود از جمله کشته
 و رنگ و روم و دیار عرب و از ترکستان و از خصوصیات اوضاع و اشیاء شخصی که گفته
 بر پای ای و بادش یا زولانه و یا کوهی که پای بر کف نهاده ملای ای و در شخصی که بر سر
 نزاع منع کند و بر شخصی که حمایت پذیر میکند و بر جماعت فرزندان که نزد پدر و جد نشسته
 و غوغای دارند و یا نزا می میکنند و بر شخصی که سر پای او افتاده بود و یا عیبی و علی در شایف

اجناس
 حیوانات
 کواکب
 جهات
 اوقات
 امراض
 سیر
 کواکب
 خصوصیات

و بر مرغ و ماری که از سوراخ نفضی بر آمده باشد که پای او بسته و یا در دم گرفتار شده باشد
 و بر نقیب و بجایه کاریز و بر طوق و علم و باد یا نهایی مکتور و کتوف روبر سازه و درختان
 خشک که شاخ ناموار و بر مرغ که او را در زمین و دیوار کوفته باشد و بر شخصی که در شب
 با چراغ صید میزند و غیره میکند و بر در زدن و بر ذنب و شویب و سارک و اصعاق و بر استکان
 شیبین در او را عقیده بجهت همین مشا به گفته اند و غیره بر شش معلوم است و بعضی گفته اند
 که بآست می ماند که چیزی از بیرون میهند و یا خود از بیرون میروند و او را تا نیمه نیز
 خوانند بواسطه کثرت دلالت او بر چیزی پای در زمین و استوار چون سار و در این
 نشود و سخن بود و دلالت کند بر قوه منسوبات و وقوع خرابی و از آنها و سستی غایب
 و محل رسیدن خبر پای ناملایم و ملالت خاطر و پرست نیامدن که نموده و از دست زنده و خطر
 و عقید و در از بی مدت مرض و بودن مرضهای اسافل و معیوب و بی عقود و عهود
 و حال اهل ثروت و عزت و حیوانات سم شکاره و بر خروج و خراج بی نفعی ای اراده و کی آ
 و دیدن خواجگهای خوش و تعویق در مقاصد و صایات و بر منافع و طلب کناه کاران و تما
 بی اصل و شکست و عدم نظر و اگر بکار کنند جمیع امور میان بود و امید حصول و حصول
 بزودی باید داشت و فرج و امن و غیره سعادت بدید آید و اگر بر تل غلبه کند دال بود بر
 مطالب و ملتمسات از و بر کرد و رسدن شهرها و حضرت باغب و شوق و صل و خراب قلعها و کجاها

17
 حیات
 اوقات
 امراض
 سیر
 کواکب
 خصوصیات

کار با و نیکی مال حائل و بر شفا بر بار اگر مطلق الطبع شده باشد و نایل شدن غم و اندوه
 و در آمدن غایب و صنف مال مشروبات و بی بودن با و نای گرم و نایغ و اسپای کار نایغ
 و بقل آمدن شترت و کنگه کاران و سلاخی غنص و ملاک عدو و ضم و خلاصی از قرض و نیکی
 بروز کار نای شاق و بودن فتح و خواهرهای خواب و ارا جیف و دروغ و صرح بسیار جبهه علاج
 و آشکاری و خیزد و فرخت حیوانات و میم اما **نقی الخبز** دالت و الله اعلم الطبقا
 انسانی بر میز زاده نای معبر و سپای جها و پادای سپای سلج بند و فاشتر و نمشان و
 و حاسمان و آنگه خان و طبای خان و چاکران و شعلد اران و کنگه کیران و کسر تراشان
 و قضاران و کمالان و ترک طبیان انکوز و طایفه ملاحده و مطلق ارکان و بی قیام
 و عوام قزل برکت و عوام و چکرس و اصح و کرمی و لاروس و اردال انزاک و غلامان
 ترک و سفید مطلق و از صلیب با بر مردم کندم کون که بسیر خج که آید بر ناست می و جود کونک
 سر و روی و شتر ملاحه چشم و یا زرد چشم که در خدی چشم او نقطه بود آید روی خج نایل
 و یا بر ناسته در از بلای بار یک اندام سینه کشده خندان اعصم که نصف اسفل و
 در از تر بود و بعضی شکسته کونید و از اعضا بدست جودش و از اسحاق بر نایغ
 و کنگه و سحر می و لوجی و جی می و سلاح و زرد و سخی و طمانی و بی مری و پونک و
 علوم برد استنق قواعد طبع و علاج عین و طایق قصارت و صنعت و ذوب خدی و فولاد

کلیات

صیبه

اعضا
از حد ق

مناسب ضایع و می بود و از افعال برد لای و تعلیم طریق سواری و شکار و چوگان و در
 و ماویان داری و ضبط سلج آنها و کشتغال بر مشروبات و کثرت مصاحبت تجار و اهل غنا
 و بد نفلان و خدمت طلبه و مراعات سبعاع و ستور و تربیب و مرغ و شعل و داد و جبهه
 احتمال و آلات طبع و اسباب عدوای و قضای و از ضایع و حرف بر قضای و غلاف کرمی و
 از طبقات فهم شد و از مناصب بر شعلداری و عاملی پیشه اللطف و صفا ندرای قاربان و
 و بوزه خانه و نجف خانه و معدن لفظ و تک و ما و مری و مری اصف طبقات مکره و بعضی از
 اهل احسام مکره و منصب لفظی و ضرایب و سبای و مری و از آسیای مشهور
 بر ادیس و سیف و سلال و میر و میران و مظهر و منصور و آذر و ماشم و میل و صفح و باقر
 حسام و بولاد و جبار و اراقتد و رام و حمید و آخن و رشید و پهلوان و ضیر و نورس
 سلج و قاتمش و دعوا بر اسامی که در حمره مکره شد لیکن با اساز این تکلف پهلوان
 بسیار کونید و نسبت بالوس و قوم و مقام و افعال و مناصب بسیار مانند چوچ پهلوان
 صد و در و سردی و خلیل اما جوی و او اولن برای و میرا نکر و منصور و قورج و شاه
 اینها و از البسته بر این عوام اهل سر و سیرت پوشند و از خد و موم نیر از زبون
 و از مواضع بر پسته اللطف و مقام بخشان و کوه دلالان و جای بسن کرک و
 و با ناز که به فروشان و اصف طبقات مکره و کنگه رجو برای آب نایغ و نایغ

ضایع

رسم

افعال

رب

مواضع

کلیات

و کرمی بلند پرب آب و درخت نامهور و ما و ای سبعاع و وحوش و سیلاق کاه الوس
 از ترک و آنگاه که جهت صید مقرر شده و بر جام تکلف و معدن لفظ و تک و از
 هیما تبار نامهور از غیر معین و از الوان بر بوز و ناکستر و از طوم بر شوهر و نیز
 و از روی کرم دار و کنگه من سبعاع و از ماکولات بر کوشش اسب و شتر
 و مرم و دروغ شتر و اختور و نان لویش و نان ارزن و پنیر شوشکی و چیز نای قید
 و کنگه و از اشجار بر درخت نای کرم دار و مطلقا و از انهار بر آنچه از جزیره کنگه
 متغیر الطعم بوده باشد مایل بر تیزی و تلخی و از انوزان بر نقل و الملوک
 بر درشتی و سردی و از ساز تا بر نیر و صرنا و کرمه نای و کا و دم و از اسب و اجبا
 بر مردان سنج و فولاد و مطلق و سنگ استره و نیزه الماس و شیشه شکسته
 و از اجناس بر نیر حیوانات و لفظ و نوشا در بوزه و زنگار و کنگه طرز و
 طعام و غلاف چغز و بر مرغان و جرم نور سخنان الوان و چیز نای بر نیر چون کار
 مطلق و کنگه و استره و نره و غلاف نخود و چیز نای متعفن و از حیوانات
 غیر طایره بر کرک و شغال و کنگه کله چشم و کله که کیده باشد و اسبان بوز کنگه
 تا تو و مساج و سنگ آبی و کنگه لوی و کنگه کله و کنگه کله و کنگه کله
 و از طیور بر تعلق و کنگه و منغ و درخت سوراخ کن و ابا پیل و مرغ نای شکاری چون

حیات

سردن

مجموع
کالکات

رشی

انما

زورن

ماریت

نایغ
واحد
و اجزا
و بیس
امون
حیات
کلیات

عقد و بختیار و از از مندرتک میان مال و ماضی و از بهاست ست بر بوز و از اوقات
 سوار شدن پادشاه و غیر نشیند و ابتدا ارموب و کرمی یا لاروس و از اراض بر نایغ
 و طاعتون و ریسان ناموس و زعمای مملکت و سخی آب و آتش و غیره و قطع اعضا و از اوده
 بر عقاب مطلقا و بر چنما که مسموم قتل از چنم انواع پیش و بر چنمای کول چون ترس و شوم
 و شیشه آن و از بروج بر عقاب دار کونک بروج شرفه و از فضول بر اختر نیر و از نیر
 آتشی و از اقالیم بر او ایل سیوم و از مالک بر دم و کرس و آخن و فتن و کرسن و داروس
 و قراباغ و قرابان و از بلاد معتبره خصوصاً بر شه نای این مالک مکره و از خصوصیات
 او ضایع و شمشیر بر کناه کاری که زین مطلق در کردش باشد و یا جلقن کشیده باشد و نیز
 مکره باشد و یا شخصی که دوش خود در کردن و دست او شمشیر یا فلز بود شخصی که
 پیر و یا جبهه نایغی دارد و بر نایغ که فرزند زاده را جگ کند و یا شخصی که فرزندش در دست
 و او ملول است جبهه او و بر درود کرمی و شمشیر و خنجر در غلاف و چراغ پاید که چراغ بران
 و سبیل آب یاران و شعل روشن و کنگه و کنگه و کنگه در نیر و درختی یا ماری یا دیوار
 که مرغ بران کشیشان دارد و بر کشیشان نشسته و او را قیام کند کثرت دلالت او ساده
 رمان کونید **چون** در رمل مکر نشود و اول بود قوت مزاج و قیام و نظر و کنگه مال سلج و
 و صیادان و مسافران و عیالان و سایر مشروبات و بی و بر صول مطالب بارگاه و حیات

بجاست

اوقات

اراض

ادوت

بروج

کونک

فضول

شور

اقایم

مالک

خصوصیات

چراغ

وخلص مجوس و سوزد و لاله و تسکین نقی و وقوع صلح و رفع خوف و خزن و یکی سوز و حرکت
 شاد و آموختن صلح و بی و دعوی و زفاف و خنان و لوبو و طب و وضاحت و فرود خن و اگر
 کز اگر کند مال بود بر ابتدای نقی و ضعیف محمود و محمود و منوبات و بریم از انشراح و نظیر
 در طلب و بر قدم فایب و کزرت اراقیف و برت نامدن از دست رفت و کزرت و زودی
 برین و بری مال خوان و مجوس و وقوع زخم برتن و یا جراحت بر دست چپ و عدم طرد و بی نفی
 حرکت و معاطه اگر غلبه کند مال بود بر خوف و خزن و علت و مسطر و و با و بری سوز و حرکت
 و حاجت خاصین و بر کزرت و صورت از اهل صلح و قطع الطریق و بر غلبه کزرت و کس و
 و فتح شرما و ضعیف مجرب و وقوع غارت و سپهر و خرابی و بری حال منوبات و بعضی کس
 مجربان و تلفت از دست رفت و سقوط و هلاک نتایج و حضرت از حیوانات و حضرت
 و علیه امانت و فسادات و خروج حواجی و آفت محموله و حیوانات و حضرت بری و بری از
 و محنت و قید بطن **آیه اول** دانست و آیه اعلم از طبعات انسانی بر اعلم این
 مصنفان اصحاب کوششی و بریزان صاحب حال غنیته و از نادمان جمیل و جوانان کوش
 جوان و بی ریش و مطبوع خلق و علم داران و جز بانان و ملوک جهان و داریای معتمد
 و جوانان حکام و محنتان و بر صلحها و سپهها و لافها و شکران و از صلح مردم در ازل
 سینه پوست سپاهیم بر پشته بر روی کتده پیشانی بزرگ بر میا ز کوشت با یک میان کجاست

عقبات

و بای خرد بهیقتی منک و مان بزرگ کوش در اراقت جوان خوش هیبت خوش آواز خوش
 صحبت که در ساق پای رست نشانی دارد و از اعضا بدن و سوراخ حبت بی و پای
 راست و از اخلاق بر مایوی ذاکر و دل و وفار و صفا و خندان روی و آبریزندگی و محبت
 مهر با بی و نواضع بسیار روی جمعی همه آنکه محبوب را با خصم در میان دارد و طربت کس
 و از اخفای بر عشت و طرب و لوبو و پای و زینت بن و لبکس و خواستندگی و بر دستن تصایف
 و تشنه و ستاندن خوشه و انعامات و تربیت سازا و یا که رفتن اشعار و اعمال نگاه
 داشت اطفال و اصارع و ضبط را با حین و فو که عطر را کفنت شعر و معما و تربیت کرم
 و تیار بود و آنچه از اعمال خاصیت اصناف و بی بود و از علوم بر معانی بیان و عرض
 از و از و تیار از ریش و بختن آن و تربیت عطر نبات و ریاحین و زینت و طریقت ساقین
 کز و زینت و چیز و طوق و آنچه در صنایع و بی بود و از صنایع بر میوه و سبزی و عطر و ریاحین
 فروشی و وقایع کرمی و بقالی و قصاری و شاکلی و دلای و مقام بندی و ابریشم فروشی
 و ابریشم کرمی و از منضبا بر و ایکی و چوکان بی و سرفه بی و شربت بی و محرمی حکام و جوانان
 و زهری باغذمان و جوهر بلبلان و سایر طبقات و کزرت و پیش می و معاصی حکام و زنی
 و از آسای شش دره و خصوصاً بر حیلته و سعید الدین و عماد الدین و بهاد الدین و عز الدین
 و علم الدین و وجه الدین و نجم الدین و جمال الدین و قوم الدین و صفی الدین و صلح الدین

عضا
 خلاق
 افعال
 علوم
 عطا
 صنایع
 آسای

و شعاع الدین و نایق الدین و صلح مبارک و فرزند و محب و دوستی و نازاده و وفات و و عهد
 و بی بی و رحمت و رضوان و مؤنس و معاطه و عایشه و خدیجه و زینب و زهرا و محترم و بلقیس
 و بیگ و زینب و آنچه بر این مخصوص است و مشهور بود و معلوم بر آنچه در کوشش کوشش
 این شکل اکثر لفظ دین و خواجیر و سلطان و بیان و خاتم و طاوون و طغان و آغاچ و شاه
 اینها و القاب و کوشش و کاه و لوبه کزرت اعظم بر کس زبانه که در چون خواجیر و جلال الدین
 و محب سلطان بکم و از انبلس بر این شهنشاه طوون یک رنگ بر نقش چون و لاله و اطلس و ما و آقا
 ساده و از مواضع بر کوشش کوشش و عماراتی که بر بلند بر ساخته باشند و مکلف بود
 و تالارها و مخفیها و معادن یا قوت بریح و فرورده و زهر و دستهای توت و معانی کرم
 میدارند و طرف خانزاد شاه و فرا شمشاد و عیالی که طوق و جبر و علم نگاه میدارند و کوشش
 بست بر آکب و گیاه و نرم و در کان عطر و ابریشم فروشی و قیالی و مقام زینت کردن
 و دلاله و آنچه کزرت ابریشم نشی است و کنا ره گامی و بلند بریستان ریاحین و طاب
 مطبوع و طاق بلند و از هیاتها بر در ذکر در سرین چون علم و از انبلس بر این شهنشاه
 ریز با بسایمی و بریق بود و از طعام بر کوشش خوش حوار و هم و یا انبلس تر و از عطر
 و در و آنچه بر کله با و ریاحین و لوبی آنها و از طویات بر کوشش و کوشش که از رخ سبزه
 عمل و فرا و از ماکولات بر آرد بر مای بر قیله و ولید و غیر مایه و شسته و از انبلس بر میوز و

البه
 مواضع

حاجت
 اروان

ضام
 عقبات
 حدیث
 کجاست
 آثار

شیرین و زرد آبی ملوی و سرج و انکوشش و انکوشش خاتونان و از انبلس بر در وقت توت و میوز
 و انبلس و شقایق و زینب و کل سرین و سوسن و یا سیمین و باه و بخوب و مهر گیاه و بستان افزون
 و از زینب و جگ و آری و از اوزان بر نقل معتدل و از نوست بر می و سوزگی و سوزگی چون
 روی آینه و از اجساد و احسا و اجبار بر سر غیر معمول و رسان سح و سیاه و سنگ بر سر و وارید
 سایر علفان قیمتی و فرورده و زرد و از انبلس بر قالب طاق و ابریشم و غیر آنکه کزرت
 و از سفید و سفالی که در پای کنند و جاق و کزرت و زینب و کوبال و کسب عطر ساقین و بر اق
 شاکلی و از حیوانات غیر طایره بر ششتران سفید و بی مایه و مایه نایمی بدو ابریشم و طرد و زغال
 و برده و زغال و آهوی چکنکی منقش حکم سبزه و از طیب و بر کجاک و بلب و سایر برغان
 کویک حلال منقش خوش خوان که مردم نگاه میدارند و از انبلس بر حال و از اوقات بر حکام
 طاعت شام و از اجزای است برت و از افاض بره اراغیل و دوائی و لکه که بر روی و ن آفت و از
 ادویه بر روح العنم و منضحات و نقوعات و از بریح بر جوت و از کوبک بر زهره عربی و از
 زهر بر شاکلی و از افضل بر وسط خریف و از اقالیم بر نصف خرفه و از مالک بر زهران و آنچه
 بر آب باشد از عربستان و از بلاد حجاز خصوصاً بر حید و حصن کف و مروین و محمد و کزرت
 و زرد و کس و حوض و حصار شادمان و از خصوصیات اوصاف و شیشه بر ششکی که علم الطوق
 یا بر در آرد و یا سلخوردی بر سر کزرت و بر ششکی که بازان و فرزند ان نشسته و بازی که با بر و زغال

استجار
 ملوسات
 اجماد
 و اجار
 اجناس
 حیوانات
 طیب
 از نه
 اوقات
 حیات
 امراض
 بروج
 کوبک
 ششور
 فصول
 اقالیم
 حاکم
 کجاست
 خصوصیات

نشد و بر جگان و باد بانگش و طوق و دگر و علم که استاده و منصور بود و بر خیزد و در
 کردیش جویا و بیک استوار باشد و بچیک و چیزها که بر بوش آرد و یا چیزی بران بپوشد
 و بر لانه می که بر سر درخت و یا تاناره بودی مرغ بر میل و تیره آسپا و بر هست در لایین درانه
 گشته و او را غنچه بدین مشا برست خوانند و خوش معلوم است و بعضی گفته اند که بخت آنگاه است
 می ماند که چیزی بر او در می آید و بر او با خود اردی آید و او را قایم نیز خوانند بخت کثرت دلالت
 بر چیزی نای استاده چون علم مستون **و چون** در در لایه آید دال بود بر حصول مطالب و چیزی نای آید
 زقره بزودی در دولت و وقوع سفر و حرکت نافع و تعدد و آلیان بر نیابت یا دشت و بزرگ و بزرگ
 شدن خوف و غم دائم و بریدن کشته بیابای بر متاع و بر سبزی نما بر بزم مسافران و اهل دریا با بار
 طلب عرس و زینت و تعلیم محبتی و نوعی مسطر و حیانت و طوبی و بسیار حرکت و غنا
 و حرکت خوانین در سبزه و صحرا و تماشای کا و او زارات و ضعف حال مشروبات و در اول
 معیشت و تره و خاطر و زیاده و طوبی مزاج و هوا و کربانی اعضا و صیانت با دای طایم
 سلامتی غایب و ملاهی مجوس و مماله بجز تمام شدن دعوی سبب مراد و اگر کم کرد که کند
 برین انوری بکل دال بود اما بخت برین و دام و عمل بهتر بود و غایب را زود تر آورد و حصول
 که در زمین آید باشد و نوع امور بیشتر بود و قرار و امر و معاش و مزاج حاصل کرد و در اول
 بود **اما اجتماع** دالت و آن علم از طبقات مختلفه بی بر اوساط و تصدیق و حکام و از آن علم

زینت

و محاسبات و مستوفیان و نقاشان و انابکان و عمال و اهل هنر و اصحاب متعدد و در نیابت
 و افسوگران مامور و کسی که راه عقل را بر بشر مقدم دارند و بر زبان خواننده و نویسنده
 و معلم و عوام اهل عراق و بر برای زمان و امیان و متران علم را ترس و اولیایا بر مردم
 میان بالای به بلندی مایل سبزه رنگ یا سبزه فراخ چش کی کرد بر رنگ بیخونه است و در
 تنگ نوی سیاه و کشیده ریش و بلایوی پریش از حرد دندان میان باریک کوچک بینی
 کهل ضعیف ترکیب شریف سخن زینک ماضی جواب منظم طبع که بر بطلو یا بر شکم نشانی دارد
 و از اعضا بر شکم و امعاء و معد و از انجلاق بر هر صرح اوقات و برده و ستور و ظرف
 و بر راز داری حسن مکانات و کم نشوئی و بی تکلفی و حکمت و دوشی و کدوئی و زینک
 و سهولت و تعلم و نبات و در امور و مهمات و مع ذلک متلون طبع بود و از افعال طبع
 و علوم دقیق و تریه و او شریف بهتر مرضی و نوشتن اعداد و طلسمات و تقسیم میر
 و استخراج اکواب و روحانیات و تعلیمی کردن و تعلیم طلبد و تجربه حکمیات و صحبت با حکما و کاتبی
 و عمل دیوان و کتب کتب و خطاطی و در برها و جمع آنها و سعایه در حق مردم و از سخن جوانان
 و بازی فرودن و حساب پیش و ضبط امور و یوانی و وضع و رازنی و اصل مشکلات
 و ادوات عالییاب مصنوعات و تقابل بر سایر و پر کوی و منزل و دخل کوی و نگاه داشتن
 مرغان و زینب و محجب و بر آنچه صنایع وی بود از علوم بر حکمیات و علم تو بیانت و بر آنچه صنایع

حلیه
 راضی
 احوال
 علوم
 ضایع
 علوم

و تربیت جوهر و حد من اشیا و تخیلی معنیات و علم منطق حیوانات و فراموش و صاحبان
 مناسب صنایع وی بود و از صنایع و حرف بر عطاری و طلق نساجی و با سبکی کوی و کوه
 و قواسم و سراجی و نجیبی و کما برده سفید و فال کوی و صحافی و طبابت سستاق و سمون باز
 و کاغذ کوی و افشان کوی و نقش و رنگ و معنی جوهرها و از صاحب بر نیابت و در اول کار
 و معلمی کوه کان اهل سستاق و متری نقاشان و ساجان و سایر اهل صنایع وی و نجیبی کوی
 حکام و نری و آتایی و کتاب داری و اشرف و طبابت و اراشفا و همانند آری نام زار
 و از آسای مشهوره خصوصاً بر روی جان و روح الدین و روح الله و نری و نجیبی و نجیبی الدین
 و زکریا و عیسی و جانات و برکت امید و استاد و ملا و حواجر و دانیال و عمو مایر ای کوی
 در جماعت مذکور شد لیکن ترکیب و تعلیم و القاب درین اسماء کز بود و از اهل بر آنچه منقش
 و مرکب و مدول بود از کتان و پنبه نای اهل چون آبجیای مصری و از مواضع بر کا و اهل
 معور و رباطها و کارخانه نساجی و کتیب کوه کان و بازار اهنای فیری و در کا و نجیبی
 و کوزنای نو کتفه و کوه نای مالی و مید انهای دارالشفای و سباین حکام و مقام بر منگلا
 و حکمت خانها و طلسمات و کتیب نما و کتاب دان و عمارات متوسطه منقش و صورتی آنها
 و دارالوزاره و جوامع منشیان و عمال و بر رقبای بیوت و جوارق قباوی خوش
 هوای دلکش و مدارس کوچک و عیای که فلم میگردند و از میان تبار بر بیع مساوی الاضلاع

حلیه

معدل الفخانه و مدس بجوف و از الوان بر آنچه چون منقش و اشال آن و از عطاریات و بطایع
 بر غیره که ملطوب بود و بعضی ولادن و رشک و بوی آنها و از علوم بر مملو خوش آینه و از اول
 بر شور با نای بر اصطلاح و بقول چون خواب با ریزه و اسفناخ و بر و بر و با آنچه اصحاب
 سوره المراج را د بدار غذا نای کیکو و از علویات بر شریف خشت و ترا کپین و از اثار مکرر
 چون شکر که مرکب از شفا بود و آوست و با دام آنگاه که مرکب از سرد است و نالاک که کوه از
 آو و زرد آوست و از اشیاء بر درخت اینها و آنچه به نوز کرده باشند و بر درخت کل دور
 و نباتاتی که الوان مختلفه داشته باشد و از او زمان بر معدل و شغل و شغف و از اشیاء
 بر نری و مسو کوی و از سازه با بر دهل و کوه که و از اجساد و حجار بر سفرد و منقش و بر و نما نری
 و شیشه و حجار با توری و حجر صاف و از آنکه در نوز کاهای باشند و حجر سیلو و شقی
 غیر معمول و از اجناس بر صدف نقاشی و نقل و شند و روس و مهر نای متلون که از شیشه سازند
 و کتب مصور و کرم میان بند و او را از سبب نقاشی و کتابت و مودل کشیدن و
 بر جابهایی دوخته و زنجیر در و فانوس و خسته و در بر موج آب و حرکت در شان و بر جرف
 یا بر و هاس نقاشی و ظروف عالی و از حیوانات غیر طایره و بر شناس و عنقوت غیر ضر
 نشخ و تعب و بر مرما نور که او را افعال و با نری آوسته باشند و از طیور بر جود
 کتیب خایگی و بر سبک و شاکر سخن کوی و مرغ که او را حرکات و کلمات آوسته باشند

الوان
 از طعم
 و از نگو
 غذای
 خلیات
 مرکبات
 زراوات
 لمبوت
 از سازه
 اجساد
 و حجار
 اجناس
 چراغ
 حیوانات
 حیور

و از امراض برود و علتهای موده و بیضه و استقارطی و زرقی و صفت اشیا و بعضی قوی
 و از او بر برقع و سسوزات و غرغرا و از آن مصنوع مخلوط و پرورده و غرغرا و از او کوب
 بر عطارد و شترخه و از هر دو بر میزان و از اجزای است بر قیل و از او زنده بر مال و از او قوت
 بر نگاه کشادن در روانه شتر و بر مویس معلم بر سینه تعلیم و از اصول برده استخراج بر او از
 شهور بر جادی الاول و از او فالیم بر نصف شهابی ششم و از مالک باندر سه و یا در پنج ماهی
 و بعضی از شترخه ای هند و بر بر زمین و بر شترخه ای کشید و در خصوصیات او ضلع و اشیا شخصی
 که خشی باشد و یا معینی که بچی میکند و نزدی باز و یا با خوشی آن صحت میدارد و در
 که بعثت مشغولند و بر راه دوسر و صل و فانوس خیال و سنگ صحنی و کارگاه
 نساجی و کان و قوس و قریح و بر خسته نزد و بر صدف در صفت که در او بر صدف
 و بر خرچین که چیزی دارد و بر نقش خالی و بر دام صید که در آب و از نزد در خانه که
 دوخته باشد و نقش بود و سایبان زده و زمین اسب و قفس مرغان و پرکار و نازد
 و کعبین فلک و او را اجتماع بدان خوانند که دو نقطه نزدیک و در وجه شده اند
 نام دارد بر عدد و کاهما و اجتماعها با لغت **و چون** در رمل مکرر غلظت کند
 بود بر بسیاری که در ضلع و دروغ و بدید آمدن حار یا یان و مردم کار و
 و راه گذری و غلبه خف و دعوی سخن چینی و خود نا استوار و عقودی قرار و ماندن

از امراض
ادویه
کوب
برقع
جهت
از امراض
اوقات
فصول
شهور
اقایم
مالک
خصوصیات

غایب و بسته شدن راه بر سافران و قوه مفسدان و بدی حاملها و قرض داران و مجوسان و بودن کتبتیایه
 تزویر و کساد استعد و کتب و بسیاری از قلب و مکره و زویری و علمای و حال مسوبات وی و در بر سوت
 آمدن از دست رفته و گریخته و تعویق در حصول مطالب و طمعت و بر نارسایی در احکام و بی رونقی دیوان
 و امر حکمت و اگر کفر آید در حصول مقاصد و قوه غایب و صحت و قوی و علمای مجوسان بجز با خود و قرار
 اعتنا و رعایت مذکوره و رونق و رکاوکت و عمل و علم بر آید و قرض بتوقف آید شود و از دست رفته و
 گریخته بزودی برست آید و طلب صنایع و علوم و بی مکتوب و قوه حال مسوبات وی و علمای بر و خوشی
انطریق: دالت و اندر اعلم از طبقات استانی بر عوام الناس و برسان و ملک زاکان و قوشان
 پادشاه و برسان که با حکم و جمله پیکان و ملو داران و کو دکان و نگهبانان طرف بر و مجرای کیران و پیکان
 شتر و ده و برسان و برسان بازان و برابون و آب یا زان و بر اهل صنایع که مذکور خواهد شد بر سافران
 بچو و بدید و رسان و از بر صفا بر مردم در از بالای با یک اندام و او از کویک سر و روی شتر و کتبتی که موی
 از خجست و دبالاک و سخن کوی که بر کز یا چینی یا گوش علامتی دارد و از اعصاب بر کز و چشم و کویک و از
 امدق بر جالبوی بی صبری و خطانت و تان و روی و ترزل و دنیات و مبدنی و سخن چینی و فرمان بردار
 و ملو طی و از علوم برداشتن مقدمات از بی و صرف و سواد عالی و دستور و ضبط رعایا و علم بر طرف
 میدرخد و در شنبلی و از مناسب حرف وی بود و از افعال بر سافران بسیار و درین و بیقراری و نا ارامی
 خواندن دعا دیده و تا حدت ناسب جتر باران طلبیدن و فرغتن آنها و تراندا از نی و طبق تاری و نوب
 دنی و در جتر عارت و تر و غیره و مالیدن و با هم و بر سافران و کمان و کار و از این و از مناسب صنایع
 و از صنایع و حرف بر مایه
 تهای و بی تراشی و عملی و طوایف

طبیقات
عضا
علوم
افعال

و شتر باقی و از مناطق بر منصب مدعی و بر ریاست و بر کتب بی طرف و با کاری و متری و میوهایی بسیار
 طبقات مذکوره و آسایمی شهور و خصوصاً بر ترس و ملال و محمود و سرفروش و طوری و به ایت و
 و غر و خیز و ابلیس و پالاک و نام سلطان و بی و پاینده و شاپور و این فریق و ام کلثوم و ام نامی و دیوان
 و ذوالنون و مر اس که ام و این جزو این اسم باشد و بر نام و قابل و صف و شعبان و رمضان و رجب و ادر و حله
 و ماه و جمید الدین و اسف و خوارالدین و اشتر و محمود و محمود و بر اسمای که در پایش مکرر شده لیکن تصغیر در اسم
 این شکل بسیار با یازده شترت یا بند مثلا ملال و ادر و شباه آن و از اسم بر این از یکسان
 و با دکان پوشند و لبها بسیار کتان ساده و از مواضع بر رود ماهی بر مای و کن رجو پار و بر لبها و
 و بقرها و قمش و بی و با قلی زار و از نیکوستان و مقام یکسان و با از اراضاف مذکوره و با بی دستان
 شاخ بلند و راست و عمارت بسیار لطیف و کتان زار و مانند روسا و مای که با بی کاه کوه دکان بود
 چون کادن زدن و اسب تا ختن و قیق کاه و عطف خوربا و معدن بومر و یا قوت کمبود و در جگرها
 مستکلف و از میانها برده از بار یک که در هوا چون تیر و از الوان بر سفید بر نام و سجالی و سیاهی و از
 طعوم بر فرزه میوه چون جبار و کالک و از رواج بوی میوه ای تازه و بوی کیمیا زار و مرغزار و از
 بر بلاق و کیمیا هم خوش بوی صحرای و از کولات بر توشه راه مطلقا و بر صیوانات آبی و با بی خیزد
 ماه و از اشتر بر درخت خار و غرنه و کله و انکور و عنب و ثعلب و تریزی و قاقاوی و بی و زین و ادر
 و در صحن در از بی طره که جهت عمارت باشد و از اشتر بر طلق خیار و انکور آبی و آب آورد و از انطریق
 بر نیکو و کالکین مطلق و از ازان بر صمدن درخت و نقل و از ساز با بر طلق نیا و از غلظت بر نخی و تر
 و از اجساد و اجبار بر نفع معمول و مضره
 اوقات که بود و در شنبلی و در

شتر باقی
طبقات
و غر و خیز
و ذوالنون
و ماه و جمید
این شکل
و با دکان
و بقرها و قمش
شاخ بلند
چون کادن
مستکلف
طعوم
بر بلاق
ماه و از
و در صحن
بر نیکو
و از اجساد

که در اد و کتبتی و از اجناس بر سیمان غیر مویس و با و بهره که یکسان بر ساق می بندند و بر بعضی از اسب کتبتی
 و منج و عنص و مایه کوی چون بر سبب و بر شتر و درنده و نام و نیز تراشی و نوردی و موجب و طلب شترت
 امثال الینا و بر علف و اعضان تازه و کیمیا و سبب و در حیوانات غیر طایفه بر مایه کیمیا که در
 پشت مضره ماران حلفی که رنگ مکرر و کتبتی و سفوف و زار با بی و خراطین و دروغ سبب و غراری و از بی غایت
 ترنگ و چون آهویی و مکرگوش و کچیان بر و سبب و شتران حازه و از طیور بر برغان آبی کردن
 در از چون قوی و نماز و شبیه آن و از ازان بر شتر ک میان حال را مفی و از بیست است بر قیل و از او قوت
 بر حکم طاعت نماز عصر و صبح قیق تا ختن و کتبتی در دام مای و از امراض بر علفا که چون صفت قوت
 و در شمشاد و کوزی و توتروا اس و عارضش آن و بر زبول و بر شتر مایه کیمیا که کتبتی شدن رکها و شترها
 و غلظت کم معدن و در شتر و درم روده و از او دید بر شتر شتر و بر بر میانین و عنب و ثعلب و کاه بومر
 و کاشی و فرقه و غیره و علفها و انیمون و مار جوید و بومر و بیخنی و اشباه اینها و از بروج حوت و از او کتبتی
 ملال و از شهور بر رجب و از فصول بر دهم استخراج شتوی و از او فالیم بر نصف شتر و از مالک
 بر سواصل آنها بود و بدید بر سیمان چون بعضی از حیوانی رودهای کیلان و ما زاندران و ستران
 و کچی دروم و کتبتی و حوالی آب سسند و هم در مندوزات و شط بقعدا و نیل و انور و جبل و کرکان و از شتر
 کیلان و ما زاندران و مغار و غیره و بر شتر کسوف و حویره و شتر و معدن و تطبیق
 و بعضی از شترها مشرق زمین و از خصوصیات او صنایع و اشیا شخصی که شتر و کیمیا که در کوی که
 مید و در غلبه عوام و اقوام و بر کتبتی و میل و کسب کتبتی و تر و نیزه و درخت عارت و کتبتی
 دوک و بر سیمان که

ادویه
کوب
برقع
جهت
از امراض
اوقات
فصول
شهور
اقایم
مالک
خصوصیات

و اما علم بالذات بر یکی حال منسوب است و در دلالات این نیز منصفت یافتن سایل از آنها و از این جهت
 سواست مناسب بود و وقوع بعضی از دلالات هر یکی بر وجه نافع و لایق **و بانی سیم** بر رضع مرض و از دیاد بر رضع
 و عجد و جربا یا بخورد و سهولت وضع حمل و بطلان سحر و امین و از دیاد امراض عام و از دیاد مویزات
 و طهارت احباب و اولاد و صنایع و خوشن و صلح جنایزه و منادی نمودن و توجه جانان و از ادب
 میزگان و محبوبان و رضع محاصره و نفع سبع برده و کوه سفند و بر مبارکی پیشه و صیغ **و نهم** در وقت طهارت
 و دلالت میکند و اما علم بالذات بر ضعف حال منسوب است و در دلالات این نیز و این فقط و حضرت و خوش
 خاطر سایل از اینها بر تصور و فتور بعضی از دلالات ناری بغیر حمل و بعضی و خوش **و بانی سیم** بر کشاد
 استعدا و اجناس و عزت نفوذ و عزل قضایه و کزشت فتح نکاح و عقیدت و ابتلا یا غایب بنما و بر وقوع
 دعاوی باطله و احکام ناحق و بر ملاقات اجداد و خوش و قله احتساب و بایکی و بر کزشتن و حرارات
 و بر مغلوبت و رضا رضع و سایل صلح و بر غرق و خطر هلاکت و حرب و بر عاقر شدن مشایخ و اشراف
 پرست اهل بیابان و احشام و در حال دزدان و رسوا شدن **و نهم** در طهارت و درین مقام حرف فایده
 مخصوص است و دلالت میکند و اما علم بالذات بر قوسط حال منسوب است و در دلالات این نیز و نفع سایل
 از نیز نای خشک و از اینچ بر پیش نقرای اسب بود و ظهور کفایت نافع در اشیا و خشکی مفید در طبایع
 و از نیز **و بانی سیم** بر سوسه شدن و اینچ بر تنور بزرگ و بر رضع زهر و قید و حبس و صامنده و انحطاط عظم
 و اصلاح تهمت و کدورت و حسد و بر کزشتن مرض و بر بی نسبی املاک دور و کنگوی مرآت و کفر تمیز
 مقبره و یکی آب کاریز و چاه و راستی رعایا و کارکنان و از دیاد و بخل و قلع نفع از مال غایب و وصول
 بمطلوب بی معاونت سپاهی **در نهم**

و در دلالات این نیز و اشغال سایل از آنها و وصول بمطلوبی بمعانیت سپاهی و حصول بعضی دلالات ناری
 سایل را بر حسب اضافه **و بانی سیم** بر وقوع سخی و مبارک و خصی و صاحب شرقی و حصول علم شرفی و بایکی
 سعده و درین خواها خوب که این آن طهر شود یا اثر شیران و بر لم شمش باور حسن آن اثر و مویزات
 از دیاد مال و سعادت معاش و رسیدن بر نفع شمل و منصب اولاد و محاسب و این سایل و بر صلح و بایکی
 از دلالات و فرزندان و شکر کا و اصحاب او و بر وقوع کفایت نافع و قرب حکام **و نهم** در طهرت و دلالت
 میکند و اما علم بالذات بر یکی حال منسوب است و در دلالات این نیز و اشغال سایل از اینچ بر حرارت سواست
 مناسب بود و ظهور بعضی حرارت نافع در طبایع و از نیز **و بانی سیم** بر از دیاد و غرور مکتوب و بر خط و از آن
 و غلط و با دشمنان از زمینان و نفع از نادر و رفتن بر بلندیا و سواری کردن و بر ارتفاع عمارت بزرگ
 و نرشدن و ستار و طایفه و بر عزت املاک و امنیت مسکن و نرشدن حکم ملک و ظهور آمار شیر و از این
 و ملاقات حکام و وقت و عدالت ایشان و نفع تمام از حاصل باغ و ملک سکون با شیع و غیره **و نهم** در طهارت
 و دلالت میکند و اما علم بالذات بر ضعف حال منسوب است و در دلالات این نیز و این فقط و نفع سایل
 سایل از آنها و ظهور و خوش و قصور بعضی دلالات ناری بر وجه مضر **و بانی سیم** بر همت بر نفع حال حکام
 بر رفاهت سبب و حضرت از عشق و فتور و مجتهد و نیز بودن و بر جان ناقص و نزاع با خصم اولاد و اتباع و اجناس
 و قصور مکتوب حکام و بر آن خواندن و کبر بر سر بر سر می کردن و بر بر او شدن ساحر و کج شدن کوشند و یکی
 شیر و تری و بی اعتباری خبر و مضمون نام و در اسل و قوه خطر و مکت اولاد و احباب و بودن نفع خبری
 خوش شکم **در نهم** در طهارت و دلالت میکند و اما علم بالذات بر قوسط حال منسوب است و در دلالات این نیز
 و نفع سایل از اینچ بر تنور بزرگ و بر رضع زهر و قید و حبس و صامنده و انحطاط عظم
 و اصلاح تهمت و کدورت و حسد و بر کزشتن مرض و بر بی نسبی املاک دور و کنگوی مرآت و کفر تمیز
 مقبره و یکی آب کاریز و چاه و راستی رعایا و کارکنان و از دیاد و بخل و قلع نفع از مال غایب و وصول
 بمطلوب بی معاونت سپاهی **در نهم**

اشراف و قسمت موازیت و خرج چهار یا باریان بزرگ و بر رضع کباب نمودن و بر حجت اجداد و بر رضع قید
 و حبس اولاد و بر همان شدن زنا آنها و بر تمیز مقبره و بر فاش شدن کید و عذر دشمن و بر بی روفی مملکت
 و بر بی جنبی محصولات ملک و در رضع و وصول بمطلوبی از وجه کبر و بر قله و کینه و بر سقوط و بر خواندن اسام
 ملاک **در نهم** در طهارت و دلالت میکند و اما علم بالذات بر یکی حال منسوب است و در دلالات این
 نیز و اشغال سایل از اینها بر تصور بعضی از دلالات ناری و ظهور بعضی از اینها بر وجه مفید **و بانی سیم**
 بر حصول هدایت و رعایت حکام دشمن سایل و فرزندان ناری او و غلبگی بای نیت و مراکت حکام او
 و از دیاد شهرت او و منصب و مکتوبت ابین او شرفت تدوینات و انتشار آمار سنن او و سعادت
 عزایم و نبات او و وقوع و حرکات نافع و سلاطینی و طول حیوة و نفع او و حضرت ملازمان حکام و بر
 مطلوب و احتساب بر کاران **در نهم** در طهارت و دلالت میکند و اما علم بالذات بر درین مقام
 بر برابر اشتهت عده دادند و دلالت میکند بر یکی حال منسوب است و در دلالات این نیز و این فقط
 نقطه و سعادت و جبر سایل از اینها و اینچ بر حرارت هوا بی مناسب بود **و بانی سیم** بر حصول مقاصد
 و خوبی و بر امید از بزرگان و بر تبدیل سخن براجت و عسر بر ریس و بر نفعی محبوبوس و صحت رومی و سهولت
 وضع حمل و رضع و با و حفظ و خوف و انوره و ظلم و آزادی بندگان و بیع حیوانات و زینت و تبرک
 لب و صلحیت و امانت از اوج و مصاحبان و راستی شرکا و سعادت معاش و وقوع خیرات و فصل
 دعاوی و مهامت و از دیاد اولاد و احباب **در نهم** در طهارت و دلالت میکند و اما علم بالذات
 حال منسوب است و در دلالات این نیز و این فقط و ظهور بعضی بیوسات غیر مضر در طبایع **و بانی سیم**
 بر دعاوی و حجت در دار القضاة و

برین و اجماره و کباب و بر منتهی شدن منقوب بر نفع اجماره و بر نیکاشدن مکتوبات و در فوات و کباب
 و میل حرکت و سکون کباب و وقت اشغال از اینها و بر توطئه و تبدیل کباب و بر تمیز آنها و طرق
 و تمیز اسباب رضع و اش شیخ و تعیین و طایفه **و نهم** در طهارت و دلالت میکند و اما علم بالذات بر قوسط حال
 از مضر و درین نیز و نیز از اینچ بر نفع سایل از اینها و اینچ بر مناسب بود **و بانی سیم** بر قضی
 خاطر و وقار و کزشت میل جمع مال و قوت و معاملات و میانجی و مالک و بر بخل و جرم و خوف از خصم
 قوه مزاج و تعیین بستره و غلبه و تمیز بحال از اوج و شکر کا و مصاحبان و با معاش و بر شکی مغرور و از اینها
 صادق و بر مبارکی شب و روز مکتوب فایده بر سایل **در نهم** خوش حالت خبر قوه نفع هوا بی محبوب او و این
 لیکن او مضر و عرف کاف درین مقام با و مخصوص است و دلالت میکند و اما علم بالذات بر یکی حال منسوب است
 و در دلالات این نیز و ظهور بعضی از دلالات هوا بی رضع نافع **و بانی سیم** بر مضمون طایر مضر و هر چه
 و مضر و شکی مال از لال و شکر و کفایت نمودن از اوج و شکر کا و مصاحبان و اعوان و سعادت و سهولت
 مراحل و یافتن از رفته و منفعت از اعمال معدنیات و بر ملاقات اهل طول و بر یک کردن قوت
در نهم در طهارت و دلالت میکند و اما علم بالذات بر قوسط حال منسوب است و در دلالات این نیز
 و در دلالات این نیز و ظهور بعضی از دلالات ناری بر وجه مضر **و بانی سیم** بر آوردن آب چشم غسل
 و غسل روحت آن و تهمت تصرف آب و نقصان اجزایم و تجدید آب حوض و سعادت طرف و معامل با
 و اخذ او و در خوش از بیع و بر قله و بر حرکت و تمیز خاطر طویض و مسایر و بر استعمال آب زکات شدن
 و مضر نبات و رونق

حجت قوتی ترا می ضعف و اجوی و دلازمیکند و از اعلم بالذات بر یکی حال منویات وی مدلولات این
 ظهور بعضی از تر استیب بر وجه غیر **باب نهم** بر حصول طلوی کل ارباب مقام و از حکمت از پر بر توفیق در
 دفع نوبت کردن امتد و توفیق و بر توفیق و بر توفیق مازن اسرار و بر قرار در مقام و بر روش طبع و از نوبت
 خیرین ملک و مانده نزدیک و بر آمدن چیزی بنا بر وضبط در باب بیوت و ضمان معادن و رعایت
 خزینها و بر از یاد عمارت و کتب **و در نهم** ظاهر است و دلالت میکند و آله اعلم بالذات بر توسط **باب**
 وی مدلولات این خبر و بر وصول اخبار و در سل و تحفه و توفیق و در حقیقت و دوست و از یاد محبت و طریقت
 و بر اشتغال از اولاد و احباب و از مال ابویین و بر امام گرفتن و اطمینان در بر ملاقات اهل بیوت و غایب
 قبض خاطر اولاد و احباب و بر خبرین شمشیر و آینه و زبور و بر راه و بر ارتفاع املاک و ساکنان
و در نهم ظاهر است و دلالت میکند و آله اعلم بالذات بر یکی حال منویات وی مدلولات این
 خبر و ظهور بعضی بر دلالت ابوی بر وجه نافع **باب نهم** بر طول حسن و عمل و توفیق در بر توفیق
 و بر عروالات و از یاد و ضم و عید و جوار پای کویک و بر توفیق از سخن و بر ملاقات جوین
 و بر تربیت سد و بستن بار و کرده و میدن دم زگری و استعمال توابع و کفر نشدن خاین
 از وی منع خویش **و در نهم** ظاهر است و دلالت میکند و آله اعلم بالذات بر توسط **باب**
 و مدلولات این خبر **و ابی نهم** بر توفیق و وجود و تزیجات و بجم و تکلف و ثبات آن و بر واجبه
 و بر رعایت خلق و بر خط و خوف سایل از اضداد و میل ترا می خصم مال و عهد و کثرت مراغه و دعا و
 دارالغضا و بر خشت و اشهاد و دروغ و غلبه رشا و دوازش و بر توفیق شدن خصم و قبض خاطر او بر محاسن
 اهل زوایا و تزیج و اهل حش

بینه

بینه

بینه

بینه

اورا درین پست مزاج تا بنده داده اند و دلالت میکند و آله اعلم بالذات بر یکی حال منویات وی مدلولات
 این خبر **باب نهم** بر توفیق شدن سایل و کارکنان او و بر اشتغال سایل از مال غایب و میراث و اکل
 دور و بر استقراض و مقید شدن با هر چه با کارگاه و بر عدم میل غایب بهر جهت و بر رسیدن به توفیق و
 تعمیر راه و مدفن و بر کدوب خاطر و از نوبت و بر معامله با تصاب و سبای و بر فریب چیزی و فرج چیزی
و در نهم ظاهر است و درین مقام جمیع عدد و آرد و عرف طایفه درین توفیق و بر حصول عمل و دلالت میکند
 و آله اعلم بالذات بر توسط حال منویات وی مدلولات این خبر **باب نهم** بر حصول علم نافع و دیدن
 نیکو و مساک و بر توفیق و دوری سفر و بدست آمدن از دست رفته و بر توفیق شدن هم بعد از نیکو
 عدد حکم بر طول مرض ابویین و زیاد بودن دخل از فرج و سدنی اولاد و خیرتر ابر و معاملات و بودن
 معاملات اکثر از معامله و نقل فوت و بر نیکو شدن و بر بستن شتر و برین شتر و مظهر و دلو و کاغذ و غیره
 و چینه و ضبط و تیار آنها **و در نهم** ظاهر است و دلالت میکند و آله اعلم بالذات بر یکی حال منویات
 وی مدلولات این خبر **باب نهم** از یاد و کثرت و شغل و منصب و بر توفیق از حکام و مادر و معاملات
 و خواهر و طوطی مرض اولاد و احباب با توفیق و بر توفیق نظر و بلایان از بر توفیق نفع و بر حصول
 چیزی مطلا و با زینت و مطالب اولاد و نفع معاملات دیوانی و ضبط حاصل باغ یا ملک مسکن
 و بر قرار و قوت و تسلط حاکم ملک سایل و بر قرار سایل در مقام و ثبات ملک نزدیک و مسکن و بر بالذات
عسل و در نهم ظاهر است و درین مقام توفیق کاف و بر توفیق شدن و دلالت میکند و آله اعلم بالذات
 بر توسط حال منویات وی مدلولات این خبر **باب نهم** در یاد و کثرت و کوشیدن حیوان و نوبت
 در کشتی و زیادتی آب

بینه

بینه

بینه

بینه

سجود صورت مروق و عشق و عمل و بر محبت و بر محبت و بر محبت و بر محبت و بر محبت و بر محبت و بر محبت و بر محبت
 بنده زاده و بر کسوف و ظلم و زدن و چینه و چیدن آن و بر یافتن شد و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق
 ظاهر است و دلالت میکند و آله اعلم بالذات بر یکی حال منویات وی مدلولات این خبر **باب نهم** بر طول
 و اعداد و بر حسن آموزه و مشقت اولاد و احباب و زیادتی چهار یا بی بزرگ و تعمیر مایه نفع و بر توفیق و کسب
 و شستن در حق سایل و بر رسیدن مال و بر میانه و با بهشت مال و بر میان گمشده و بر توفیق و نفع بسیار از حاصل
 دور و بر انجام و فقر و تصدق با اهل زینان و بر توفیق و کسب **باب نهم** ظاهر است و دلالت میکند و آله اعلم بالذات
 بر توسط حال منویات وی مدلولات این خبر **باب نهم** بر اشتغال از علم سفر و از نوبت و آتش کاران و بر توفیق
 و بر توفیق و ظهور و توفیق و بر توفیق حرام و بر ملاقات ارکان دولت در پای توفیق و بر توفیق و قبض
 خاطر و خوف چهره معادن دیوانی و امر مال و بر توفیق و بر توفیق اولاد و محاسبت سایل و توفیق و بر توفیق و بر توفیق
 و دلالت و اسکت و بر یکی آثار حکام و از نوبت **باب نهم** ظاهر است و از اهل بر بر درین مقام او را کشتن عدد
 داده اند و دلالت میکند و آله اعلم بالذات بر یکی حال منویات وی مدلولات این خبر **باب نهم** بر حصول
 از دست رفته مطلقا و قنوم غایب و بر کسب و وقوع معاملات نافع و تزیجات و عقود ثبات و زیادتی
 از فرج و اشتغال از میراث و مال غایب و بسیار بی بیعت و توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق
 طایر و خوف اولاد و بر توفیق و آله اعلم بالذات بر توسط حال منویات
 وی مدلولات این خبر و ظهور بعضی از دلالات این خبر **باب نهم** بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق
 و دارالغضا و مکر و استفسان و طلب نوشتن مخفی و معاملات و استفسان و در نور و بر حصول طلوی و بر توفیق
 اگر بر بیداری و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق

بینه

بینه

بینه

بینه

رشته و بر توفیق حکام و توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق
 معارک و اهل شهر و بر یکی احوال و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق
 بر یکی حال منویات وی مدلولات این خبر **باب نهم** بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق
 اشتغال از نرد و شتر و معامله ملک و استقلال و ابویین و بر حسن معاملات شرکات بار و کسب و کسب
 و توفیق کسب سایل و چیزی که ماری کند و اشتغال از احوال و از اوقات و بر حصول مکی مسکنی مجدد و بر طول سایل
 با توسط احوال معاش و غیره و بر قرار یافتن معاملات و بر صلح و بر ملاقات رسول و کسب و توفیق و بر توفیق
 از نوبت و عمارت و **باب نهم** ظاهر است و در اول خوش حال است بر توفیق و نقطه ناری و مطلق اولاد و دلالت میکند
 و آله اعلم بالذات بر توسط حال منویات وی مدلولات این خبر و ظهور بعضی از نوبت و بر توفیق و بر توفیق
باب نهم بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق
 و تردد خاطر از جهت کسب و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق
 و بر استفسان او و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق و بر توفیق
 متوسط حال است جز توفیق طبیعت حیوانه و ضعف طبیعت بقا و دلالت میکند و آله اعلم بالذات
 بر ضعف حال منویات وی مدلولات این خبر و ظهور بعضی از دلالات ابویین بر وجه منویات
 بر کم شدن چیزی و خالی شدن کسب و میانه همسایه و بر توفیق شدن چیزی با کسب و بر توفیق
 چیزی بر شتر کاری و زیاد بودن دخل از فرج و ناسا کارهای از فرج و مصاحبان و مکر معاملات
 اعوان و بر کزاردن قرض و ادای مال حکام و بر عدم حصول از دست رفته و عدم توفیق غایب
 از جای و در برین جا بهی حال **باب نهم**

بینه

بینه

بینه

بینه

خوش حال است بر قوه نقطه مایه و این مرتبه بکن او مقررت و دلالت میکند و آله اعلم بالذات برینکه
 حال منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی از دلالات مایه بر وجه نافع و **بانی تیره** برینکه مایه را
 متن و غضب و غریب از خویش و وقوع شست و شوی و اصلاح جراحتها و بر ترتیب نمره صابون و غیره
 با عیانت طرف و آب حوض و حمام و استعمال آب معادن و بقول هر چه و عدم معرفت قطع الطریق و ظهور
 او سلطنت و حکومت و **دور چشم** ضعیف است جهت ضعف حراره و غلبه سردی و دلالت میکند و آله اعلم
 بالذات بر ضعف حال منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی از این خبر بجزارت انبساط بود و
 خوش و **بانی تیره** بر بخانه نزول و بر تبدیل مسکن یعنی اختیار و عدم انتفاع از پدر و ملک نزدیک
 و بر انتهای غایت سایل و شغقت اسفار و بر تصور بیوت و ظرف و اوایی و بر بیع ملک و نماندن
 و کتب و تبدیل الکت و فرش و بر کشف سر بر رویه تیج و پاک کردن اوایی و رفتن بلبیدها
دور چشم ظاهر است و دلالت میکند و آله اعلم بالذات بر توسط حال منوبات وی و دلالات این خبر
 ظهور بعضی از دلالات مایه بر وجه نافع و **بانی تیره** بر وقوع اراجیف و نزاع فرزندان و وقوع
 از خبری سهل و از بازی طفلان و بر تصور اعرس و نصیحت جو سین و سرگردانی بر لطف
 حاصل ملک نزدیک و مال ابوبین و بر وقوع لهو و لعب و حرکت نه بر بجز مراد و بر کشتی و از اوقات
 محبوب و خوشی **دور چشم** ظاهر است و دلالت میکند و آله اعلم بالذات بر ضعف حال منوبات
 وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی از این خبر است تراجم بود بر وجه نافع و **بانی تیره** بر
 مرض و دفع امراض عام و خلاص حاصل بجهت و عدم عمل و آزادی بنگران و برینکه علاج با پاک کردن
 و بر تبدیل خدم و پیغمبره و چهار بک و قرار دادن معشره نصیحت و عیارس و فرزندی سوش اولاد و اجماع

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

و برکت و ن بست و شکستن بند و دفع سحر و چشم بزم **دور چشم** ظاهر است و دلالت میکند و آله اعلم بالذات
 بر توسط حال منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی از این خبر مناسب مایه بود بر وجه نافع **بانی تیره**
 بر وقوع طلاق و فسخ عقود و فسخ خط و کتبی و مشت خلق و بریزل قضاة و حجابان و نصیحت در کردار
 غایب و اضطراب زندانان در طلب بندی و منازعه شرکا بر همه شرا و حرکت ابداء و غیره
 دعاوی و بر قضاة احکام و بر مرض بای **دور چشم** ظاهر است و درین مقام از آن خبر و ظهور
 شب شب و بر طرف مارها مخصوص است و دلالت میکند و آله اعلم بالذات بر ضعف حال منوبات وی
 و دلالات این خبر و ظهور بعضی از این خبر بجهت مناسب بر وجه نافع **بانی تیره** بر فراغت یافتن از غم
 و از غزبت و مس و قید و قرض و کدورت و زود رفت و بر رفع غیبت و تحمل و حد و بر اجابت غایب
 و حیانت کارکن سایل و عدم انتفاع از مال غایب و میراث و بر ترتیب حمل طبع و غزای مرف و سفر
 و کدی اسلحه و غزای اهل سلاح در زوایا و بقاء **دور چشم** ظاهر است و دلالت میکند و آله اعلم بالذات
 برینکه حال منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی از این خبر بر وجه نافع و **بانی تیره** بر وقوع
 با فایده و راحت و دیدن خواهرهای محیب و بر فرج زلیله و باره و جهت اراق سفر و بر تاشنوی
 از ازواج و مصاحبان و شرکا و بازی و بری ثباتی معاملات و آثار و بسیاری و حرکت فرزندان
 از جهت شکار و بازی و بر اندیش حرکت و منازعه و سواری و بر طبع شیر و عویات و برین نایف
 طلق و اسقاط حمل و بیم کب **دور چشم** ظاهر است و دلالت میکند و آله اعلم بالذات بر ضعف حال
 وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی از این خبر است انبساط بر وجه نافع و **بانی تیره** بر خلل
 منصب و شکار و
 و کنوزات و نظرها و مقام

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

انتفاع از حاصل باغ و ملک قریب و از اخوان و بر صحت و راحت و اشراف اولاد و بر منازعه خویش
 و بر هم مضرت از دزد خویش حیوانات زردار و برینکه **دور چشم** ظاهر است و دلالت میکند و آله اعلم
 بر توسط حال منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی از دلالات مایه بر وجه نافع و **بانی تیره** بر
 کشیدن ارباب عشق و ناسرکاری فرزندان بیکدیگر و بر بی خبران و خجالت طلب و برینکه اعتباری
 نامه و خبر و رسد و معیوبی عمل زیننه و آفت نایب که سفند و لطف در دیده و نقصان مال با نایب
 شدن اولاد و احباب از خضم و رستن ایشان از خضم و نظر و کتبت و فسخ کردن مناکه و مقود بر
 وقت تخلف **دور چشم** ظاهر است و درین مقام حرف لام بدو مخصوص است و دلالت میکند و آله اعلم
 بر ضعف حال منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی از دلالات مایه بر وجه نافع
بانی تیره بر کتبت اعدا و بر بیرون رفتن جمار با بزرگ از دست و بر غلای مجوسان و اسرار و لطف
 و تفرقه بر نره و غزای آنها از حشرات و دل و عدم انتفاع از حاصل املاک دور و بر رفع حبس و قید و
 اولاد و احباب و غایب و وقوع سفر اربعین نجوی و بر یافتن نشدن کم شده و بریشانی اهل روابا و
 بقاء **دور چشم** ظاهر است و دلالت میکند و آله اعلم بالذات بر توسط حال منوبات وی و دلالات
 این خبر و ظهور بعضی از این خبر بر وجه نافع و **بانی تیره** بر سلطنتی نفس و حواس و برینکه سفرد علم و عمل
 و بریشانی نیات و انعام از مهمات و وقوع حرکتی تعب و بر ترید و خاطر جهت حرکت اهل صلح و بر
 نفعی شغل و عمل ابوبین و بریشانی ناگاه و غلبه منزل و برینکه و روضه شدن خشم خویش و ساقی و
 سفر و علم اولاد و بر تراز احقاد و بر کشتن طعم **دور چشم** ظاهر است و درین مقام نیز ظهور
 بیخ عدد دار و در نزد اهل برینکه
 بر ضعف حال منوبات وی

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

و دلالات این خبر و ظهور بعضی از این خبر تراجم است انبساط بر وجه نافع و **بانی تیره** بر عدم حصول مطالب
 دخول و اما از باب خروج چون از عدم دعوت و کدورت و برآورد و بر غیبت و طلبت حکام و قرض خوانان و
 از مرض و بیعت و محن و قید بغیر از فعل مقام و بر کتبت و بر فراغت از ازواج و مصاحبان و فرزندان
 اعوان و نزاع باشکار و خویش و صیایه و بر ترف از دست رفته و بیان غایب و بر آفت کرم و بر طرف
دور چشم ظاهر است و دلالت میکند و آله اعلم بالذات بر توسط حال منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور
 دلالات مایه بر وجه نافع و **بانی تیره** بر تبدیل مسکن و منزل بالظرفه و بر ناسرکاری حکام و برینکه
 بصلح و بر وقوع نادبات و سیاست و قصاص و خلاص از قید و حبس و مرض و سهولت وضع عمل و برینکه
 و صدوق و بریشندان امور بر منزل قضاة و شکسته شدن معا و محال و برینکه خود بیکدی دادن و غیره
 و بریش امور مطلق و فسخ عقود و وجود و عدم مضرت از عداوت و صد و پریشانی قبایل هایل شهر و ملک
 عام و برینکه نظامی امور و محال عالم و پریشان و هما و بر تلافی و بر وقت بازش و کشته و برینکه
دور چشم ظاهر است و دلالت میکند و آله اعلم بالذات بر توسط حال منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور
 بود بر وجه نافع **بانی تیره** بر تمام نیاتن مهمات و پریشانی حال شهر از قدر و ثمن و انتمای عواقب امور و احوال
 کردانی و نقصان و محاصلی آثار و شیاتی موقوفات و طریشدن سوارات و کنوزات و هم تمام
 و بر آنگندی آنچه سایل میراث که از و انعام مال منافع است و برینکه و برینکه و برینکه و برینکه
 اسرار یافتن از شهر و ملک و مقام **تا جماعت** **دور چشم** بر توسط حال است جهت کب انکسرات و از یاد
 بیخ و دلالت میکند و آله اعلم بالذات بر توسط حال منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور
 مزاج و امکان و صلح
 جمعیتها و مرض کار و املاک و کتاب

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

دور چشم

و محازن وجهات و اماك و اشباع از ابوين و بر نبات بنا و اعمال و التمام **فصل في دفعه اول قوتها**
 قوت نارت عايد و درين مقام يك عدد آرد و دلالت ميكند و آيه اعلم بالذات برينكي حال منوت و ي
 دلالات اين جزو و نظير بعضي نارت و بر نافع و اشباع سايل از جمله **و باي تيم** بر ترده و خاطر و ترزل در
 و طلب طرب و عشرت و لود و بر مزاج و بر خا ندي و بر جعت و سديتي مزاج و طول عمر و بقراري و شوق
 و بي بري و سيار كفتن و مباركي قدم سايل بر ابوين و ابتدا و تجد بر امور و نظير سايل در جانب
 شرقي از اولاد و اجباب و تبديل شغل و عمل و منصب ابوين و بجز عطريات **و در دوم** خوش حالت
 قوت او را رتبه و تعديل پس و درين مقام مزاج و در جعبه و صبح سسته آرد و دلالت ميكند و آيه اعلم بالذات
 برينكي حال منوبات و وي و دلالات اي جزو و سعادت آنچه هوايت است بود **و باي تيم** بر افراشته باراد
 و خوشي جيت عس و عشرت و طرب و تفرج و زينت و ماكولات منكلف و سويي و شارت و بر رسيدن
 تر خوش و سعادت و بركت كوي مال و بيع جهات و مثال و بر سفر ق بودن و بوجه معاش و اگر شنبه و بر
 و نيكي حال و فعال از وراج و مصعبان و حسن شراكت شرکا و از ديد دولت اولاد و اجباب و مباركي
 روز و شب و در بر سايل **و در سيم** صديف است جيت صعب ناربت و كرهات هوايي ممد صيغه و
 ميكند و آيه اعلم بالذات بر منضع حال منوبات و وي و دلالات اين جزو و مضر **و باي تيم** بر ترده و
 خوشي ن و همسايه و وزن پر و حامي و معا و باغبان و بركم شدن چيزي در عام و عمل و مقام جمع و كرهات
 بر سر آب و حمام و بر نماز و كودكان سايل و هم سايله و خوش نش و بر موانع او طرب و عشق و كرهات
 پوستي و ترده سايل جيت آن و بركم كردن آب و حمام و غيره و بر اراده تر و عدم اشباع از سايل
 و عدم رونق ارسلت و مكوشت

بني

بني

بني

حيات و دلالت ميكند و آيه اعلم بالذات بر توسط حال منوبات و وي و دلالات اين جزو و نظير
و باي تيم بر تعلق مقام و اي استحي بر پدر و ترده و خا طرايش و قلا اشباع از يك مكنون و پدر و برين
 بود و مواضع و بر فاش شدن اسرار سايل بويه و نيكو و تبديل بر ولات و نظير فاش شدن كنج و انا بار
 محازن و عمارت و بر رهن و محاي بعضي املاك و فاش شدن و بر آمدن عاقبت ماه و سايل و بر **و در سيم**
 ظاهر است و دلالات ميكند و آيه اعلم بالذات برينكي منوبات و وي و دلالات اين جزو و نظير بعضي نارت و بر
و باي تيم بر خري سايل و فراغت خاطر اولاد و اجباب و رسيدن بر حكام و تخط و بهر و بر اشباع از عشوق و بجز از
 و خوشي و دوست و رسل و بركت جيت تفرج و طوب و طرب و بر وقوع علاقه و سواري و ملاقات اهل خانه و اماره و جيل
 بازيگران و بر بخشش بر اولاد و اجباب و اهل طوب و بر غلبه شدن نواز نكي طنبوره و انا **و در سيم** ظاهر
 و دلالت ميكند و آيه اعلم بالذات برينكي حال منوبات و وي و دلالات اين جزو و نظير بعضي نارت و بر ترات هوايي است
 بر در و بچه نافع **و باي تيم** بر نفع مرض سايل و سولت وضع عمل و آزايي بنده و فزونگن چهار ي خوره و برده
 و معاشرت با زجر برده و نا و بسياري صدي جيت و كنه خنده و بره و خوشي سحره و عماران و بر نفع
 و با و طوا عين و چهار يامي عام و بر تعطيل قود و نود و دام و صيد و امان و بر نفع حصار با بديستي و نيكو **و در سيم**
 ظاهر است و دلالات و درين مرتبه حرف ذال هم بر محصول است و دلالت ميكند و آيه اعلم بالذات بر ضعف حال
 منوبات و وي و دلالات اين جزو و نظير بعضي نارت و بر بر مضر **و باي تيم** بر معاشرت و عوام و بر خطر و نفع اهل
 و عيب و بر وقتها طلاقها و نفع بيع و عقود و بزر و نيكيف دران ابواب و بر اوقات و جزو ارجاس سايل و بر
 رسوا شدن در دامن و اعتماد و بر ارزاني و خزل قضاة و نواب ايشان و بركت و وقوع جنات و دعا و
 خون و غيره و بر

بني

بني

بني

و در سيم ظاهر است و دلالات ميكند و آيه اعلم بالذات بر توسط حال منوبات و وي و دلالات اين جزو
 نظير بعضي خشكيه مضر **و باي تيم** بر كنه غايب ما نر شده باشد و در روز و نشود مخصوص چون در امسا
 كره از نموده باشد و پس بر نفع غم و اندوه و ترش قود و همس و نر و تهمت و كدورت و حسد و غيبت و كمال
 بر طبع نرض لايق و اگر كنه نفع از نر شاد و مال غايب و بر نماز و كره ن سايل و بر اخراج مضرات و نر
 و بر بريناني منوبات صند بر بيع املاك و در خلاصي اهل زندان قاضي و محبوس و بر اوقات منور و غيره
 و زمانه در بران و كره ن زدن خاش **و در سيم** ظاهر است و درين مرتبه طرا عمل بدو مخصوص است و دلالت
 ميكند و آيه اعلم بالذات برينكي حال منوبات و وي و دلالات اين جزو و نظير بعضي نارت و بر
و باي تيم بر وقوع همفاري و بر تعليم و تعلم علم موسيقي و لغها و آنچه مناسب وي بود بر غرت بر شاد
 و از دست رفته و بر از د اولاد و در برن خواجهاي خوب نفع و بر انقار انا و بر و طرايف و بر ويوع
 بر معاشرت و بر نفع مرض ابوين و كثرات اخراجات بر بودن و بر معايش از معاطله ايرتيم و ساز و انعام
 و بهر **و در سيم** ظاهر است و دلالات ميكند و آيه اعلم بالذات برينكي حال منوبات و وي و دلالات اين
 جزو و نظير بعضي نارت و بجز است است بود و بر نافع **و باي تيم** بر تبديل شغل و عمل و منصب باراد و بر
 و عدالت با دنده و بسياري عمل و اشباع از سايل و انا و اماره و بر نرنت مناظر و نفع مرض
 اولاد و فزونگن از مقام خوشي و نفع از لذت حكام و بر نفايت يا نفع اولاد و اجباب از حكام و بر
 نظريات و مكنونات باراد و بر نرنت فرزندان و اجباب و بر نرنت بر مواضع رينو و نفع و نك
و در سيم ظاهر است و دلالت ميكند و آيه اعلم بالذات بر نضع حال منوبات و وي و دلالات اين
 و تصور بعضي نارت و بر و بر

بني

بني

ايشان از مملكت و فقرات و خطر و بر افعال بجران با سهل الهام و بر وقت خاطر عشوق و رسول و ملاقات سايل
 از جانب عشق و اولاد و اجباب و خوشي و كثرات اخراجات و بر عدم سحر و تلاف ديد و بر بودن ميل
 زينه و بسياري و نفع فاير سر سايل در وضع و بر ميل غنا و وراج دين و بر نفع نتايج و قله و غرت مير و
و در سيم ظاهر است و دلالت ميكند و آيه اعلم بالذات بر توسط حال منوبات و وي و دلالات
 اين جزو و نظير بعضي خشكيه مابي **و باي تيم** بر كنهت عدد و فزونگن چهار ي بزرگ از تصرف و نظرايي
 ز خدايش و خالي سامتن زندان از زندان و بر از د يا د طيب و ريكو تر بازي و خوشي و بر نفع غم و نر
 و همس و وي و بر و خوف اولاد و عشوق و دستان و نيكي سفر و علم خواب ابوين بر نفع كم شده و جيت
 ايجاد و قضاة و از اشدن همسيران و بخرج شدن املاك و در سايل باراده وي و نفع اهل نر
 و نفع **و در سيم** ظاهر است و دلالت ميكند و آيه اعلم بالذات بر توسط حال منوبات و وي و دلالات اين
 و اشباع سايل از آنچه نارت است بود **و باي تيم** بر سديتي نفس و فري و از د يا د فرزند انا و ادا ن
 مشتاق و اشباع از حركت و اسفارد و دستان و خون و فرزندان و حصول علوم منوبه دين و نك و علم
 سپاسي كوي و سواري و بر حكام و بركت عشرت و طرب و نواص حكام و تبديل ضامب و اعمال ابوين
 با حسن و جود و هشتاد انا سايل و بر سعادت خرايم و نا اميدي منضم و حمايت يا نفع سايل از حكام
 و مباركي قدم او بر عدل احكام **و در سيم** ظاهر است و درين مقام اهل بر بره او را سيزده عدد
 داده اند و دلالت ميكند و آيه اعلم بالذات برينكي منوبات و وي و دلالات اين جزو و نظير بعضي
 از دلالات هوايي بر و بر **و باي تيم** بر حصول بعضي از ايم و مطلوب بولوت و بعضي كره
 يا خشي از و بر انا

بني

بني

و سرکاری از زمین و خشک و فایب و حصول خبره و راجع الی دعا و غیره و بعد از آن
 و مصالح آن و شکر و معاملات و **در روز چهارم** که هر یک دو لات می کنند و آنرا علم بالذات بر توسط حال نشوی
 وی و دولت این خبر **باب نهم** بر آنست ای عاقبت احوال بخیر و اگر در کت و سیر بودن و بر تهر را بر بعد از
 و عدم نبات و بقا و بنا و مکنوزات و معرفات و شعرات و توسط هر این سایل و قرارها هم بر مصلحت و انفعالی
 با عدم احتیاج بر نشان و تره و ناظر اهل شهر از جهت غفلت معاصرت و من اطلاق دور و تفریح و دو ایندن یک کلام
در روز اول خوش حال است چه تره قوه طبع حیوانه و غلبه جنب غالبه و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر توسط حال نشوی
 وی و دولت این خبر **باب نهم** بر آنست ای عاقبت احوال بخیر و اگر در کت و سیر بودن و بر تهر را بر بعد از
 وصل و مصلحت کردن و غالب شدن بر چهار بر و نماز و بر هر عقد وصل چیزها و توسطات و موع و خود و بر زینتی ختم
 و قرار عمل و منصب ایوبین **در روز دوم** متوسط حال است چه تقدیر با غلبه و عدم کرم قوه حیوانه و دلالت میکند و آنرا علم
 بالذات بر توسط حال نشوی و وی و دولت این خبر **باب نهم** بر آنست ای عاقبت احوال بخیر و اگر در کت و سیر بودن و بر تهر را بر بعد از
 بر از انبیا و همچنین صدق و بی پروا باشد و افعال آن به تصرف بشرط عدم کفر و در عمل و بر دفع وصل و با ناسی
 از و ج و مصالح آن و تعقیب شکر و کثرت معاملات پرستان و نا مطبوخ و بر افزونی منصب و عمل و افعال او
 و برخوردن و دانیای تلذذ و ماضی و بر و زمانه لباس درین بر قدم غایب و مصره و شمس و کز از ایندن معاصرت
 و وقوع میل زنی **در روز سوم** ضعیف است چه تره قوه نطفه حیوانه و بی سیدی و بعضی از محققان و مشاقران او را درین
 مزاج اجتماع داده اند و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر توسط حال نشوی و وی و دولت این خبر و توسط
 ناریت و بر و بر سفر **باب نهم** بر آنست ای عاقبت احوال بخیر و اگر در کت و سیر بودن و بر تهر را بر بعد از
 وستان نزدیک و فایب و هم

و بر سونق زین درخت و در کز لاری و قوب و رعنا از می و حرابی ستور با و بر در بر نیک منگ و پشند استماع
 و بر تر شدن بعضی مصلحات مانع **در روز پنجم** متوسط حال است چه کز عورت غمزه و بغای قوه برای و حروری و دلالت
 میکند و آنرا علم بالذات بر توسط حال نشوی و وی و دولت این خبر **باب نهم** بر آنست ای عاقبت احوال بخیر و اگر در کت و سیر بودن و بر تهر را بر بعد از
 و بر سندی بر در امر مقام منزل و قله عاشق و آفرسان و ما و کز شدن بیوت و ترش کن و ظروف و کباب خانه
 و زرع و بر برای تلذذ و کسک خاطر و بر اظفار بر نمودن اسرار و تخففات خود و بچگونگی مصلحت و میل ذین و غیره و از
 انفعالی از نیک و ملک مکنون و بر شکست ساختن قوت و بر غلبه مور و بر جعل و کز و مکن در بریت و غیره
 نباتات و بر بختن **در روز ششم** که هر است و درین مقام روز شنبه و پنج بهر شنبه دارد و درین مرتبه عرفان بر
 مخصوص است و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر توسط حال نشوی و وی و دولت این خبر **باب نهم** بر آنست ای عاقبت احوال بخیر و اگر در کت و سیر بودن و بر تهر را بر بعد از
 و مشتق نعل و حرکت و بر ارتفاع املاک و ناسا کارای اولاد و مشوق و کوشان و سلاستی ایشان و ظهور
 موانع طلب و وصول نیز و ضعیف و مجوسان و غرضه شکر و مصالحان و رسم رسیدن و تقوی زمانه و غیره و بر کس
 و سرکردانی رسول و سلاستی وی و عمر عیشت ایوبین و بر ساعتین زینجا **در روز هفتم** که هر است و ان مرتبه
 لیکن او سر پرست و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر توسط حال نشوی و وی و دولت این خبر **باب نهم** بر آنست ای عاقبت احوال بخیر و اگر در کت و سیر بودن و بر تهر را بر بعد از
 بر از دیار خرم و عید و حیانت ایشان و بر وقوع اراضی مختلفه و کثرت کرم و کز و کین شود و در
 کزیک و طبابت و وضع عمل و حرکت تا بورت و مضائق و اسامی و کز بختن بزنا و بر رواج بازار
 برده و ختم و یک با و قلع و بر عیشت خورش و اولاد و اصحاب **در روز هشتم** که هر است و دلالت میکند
 و آنرا علم بالذات بر توسط حال نشوی و وی و دولت این خبر **باب نهم** بر آنست ای عاقبت احوال بخیر و اگر در کت و سیر بودن و بر تهر را بر بعد از
 نریکید ختم و ضد و معارض و زرد و بر

اندر او و توسط کفرانی و ج و حصول قدرت سایل و وقوع ستم از قضا و نواب ایشان بر زمانه و غلبه کز ایاز
 و ستم شکر یکی و ظلم و بر برای سائین و سیر سایل و ایوبین او در ما نکی و ناسا کارای اهل جبال وی و دولت
 این خبر **باب نهم** بر آنست ای عاقبت احوال بخیر و اگر در کت و سیر بودن و بر تهر را بر بعد از
 و غم و سس غلب و قرض و قید و بخل و حسد کرد و کثرت زدی و نزاع با کز و شکر و بوارت و تصد
 کارکن و سرکاران و نما انفعالی از مال غایب و میراث و بر سیری زندان قاضی و غمزه و قوه و حصول
 املاک و در سلاستی نمودن و مضر **در روز نهم** که هر است و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر توسط
 حال و مشروبات وی و دولت این خبر **باب نهم** بر آنست ای عاقبت احوال بخیر و اگر در کت و سیر بودن و بر تهر را بر بعد از
 قلیل و بر شکر یکی خوب و حلیم و بر طریق راحت و بر زیادتی اعتقاد و بر قهاده و حصول
 و بر وقوع مرض ایوبین و سندی از دست رفقه و ناطالی معلم و سکی در از نریا و نبات و بر با قالی نریا
 و نارسایی از و ج و مصالحان **در روز دهم** که هر است و درین مقام پنجا و پنج عدد دارد و دلالت میکند و آنرا
 علم بالذات بر توسط حال نشوی و وی و دولت این خبر **باب نهم** بر آنست ای عاقبت احوال بخیر و اگر در کت و سیر بودن و بر تهر را بر بعد از
 مکنوزات و مطروفات و بر وقت یا معاصرت بعضی از مواضع مکنون و انفعالی از زوجه و مصالح
 و ملک فریب و بر و کراهی بیوت و بر منزل از مقام جهت اریو ابی و قوه ماذر و بر و طول مرض اولاد
 و اصحاب و خوششان و در اندکی رسل به مات و از زیادتی شغل و منصب و عمل سایل و کندی و بخل ایوبین
 مری بعد سه ماه چون از عدد مذکور بگذرد **در روز یازدهم** که هر است و دلالت میکند و آنرا علم بر توسط حال
 مشروبات وی و دولت این خبر **باب نهم** بر آنست ای عاقبت احوال بخیر و اگر در کت و سیر بودن و بر تهر را بر بعد از
 بجران و عدد وصل و ذکوا

بعشق و علاج بقاضیات و از محبت سندی نتایج و در دوره و طول رفیق و سستی سفر خوشن و
 مسا و بر حرکت تا بورت **در روز دهم** که هر است و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر توسط حال
 مشروبات وی و دولت این خبر **باب نهم** بر آنست ای عاقبت احوال بخیر و اگر در کت و سیر بودن و بر تهر را بر بعد از
 طیب و از زیاد محبوبان و طول بخش ایشان و بقا و قرض و افزونی مشا بر سلاستی مطروفات و سستی
 حاصل املاک و باغات دور و معاملات اجداد و اعدا و قضا و بر حیانت اگر و سرکاران و رواج
 بقا و غیره و بر غم و حسی اولاد و اصابت و غایب و غمی ماندن پناه و غله و بدست نیامدن کم شدن
 سفر ایوبین و غلبه خنرات و بیم از کز حیوان **در روز یازدهم** که هر است و دلالت میکند و آنرا علم بالذات
 بر توسط حال نشوی و وی و دولت این خبر **باب نهم** بر آنست ای عاقبت احوال بخیر و اگر در کت و سیر بودن و بر تهر را بر بعد از
 در عزایم و مطالب و بر سلب ریاضات و حید و افعال شانه و قلم منافع سفر و علم و جسم و منصب و عمل
 و بر قرار بای خفت و زینونی آنرا اولاد و عملا و حکام و اخویف و کثرت اصیاد و بر احکام و
 و ظلم و دعای نامحی و سندی اعدا و بسیار نانو زدن نزد سلاطین و اکا بر **در روز چهاردهم**
 که هر است و درین مقام اهل برهه و او را پنجاه عدد داده و درین مرتبه نیز عرفان بر توسط
 و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر توسط حال نشوی و وی و دولت این خبر **باب نهم** بر آنست ای عاقبت احوال بخیر و اگر در کت و سیر بودن و بر تهر را بر بعد از
 مطالب و امید توقف و اندک کراهیت و تعب و وقوع مباحه برده و غم و مبادله و نمودن و از
 چیزی بقبض و بر سستی از و ج و سکی عقد و شکر و از زیادتی نتایج حیوانات بر کز و سستی
 شکر و **در روز پانزدهم** که هر است و درین مقام اعدا و خلاصی از زمین و شرب سیری و بر توسط عاشق و امید قدم فایب
 موانع عشر

و در روز نهم که هر است و درین مقام پنجا و پنج عدد دارد و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر توسط حال نشوی و وی و دولت این خبر و توسط ناریت و بر و بر سفر

رسلاستی که شده و امید داشته و بر امید خلاصی اولاد و اسباب از غم و قید و بر وقوع زیارات و نذر و صدقا
 و قرعشبت المانی و تقویت قضا و اضداد و **در سحر** که است و دلالت میکند و آتیه علم بالذات بر طبق
 حال منویات وی و دلالت این خبر **و بانی تیر** بر غلبه شدن در عارضه و غم و محنت و دلگیری و تیرگی و حاکم
 ظاهر و بر طلب امور و حصول و سوسه جز با وسعتی فرزند زاده و حضرت از سفر و قله بیع علم و غلبه تصور
 احکام ناحق از نفاذ و ظلم و منویات از حکام و بر خوف زسلاطین و حکام شرع و بر بی نفعی عمل و وحشت
 پای تحت و ناسبارکی قدم سایل و بی ادبی اولاد و بر خطر دشمن از آتش و تیغ و **در حیرت** که است و این خبر
 درین مقام اورا هشتم آمده اند و دلالت میکند و آتیه علم بالذات بر ضعف حال منویات و
 و دلالات این خبر و تصور بعضی از ترا بیت بر وجه **بانی تیر** بر حصول مطالب و امید با بر وجه **بانی تیر**
 و بر بی و بر قلمش و نارسایی از وراج و صاحبان و شکر کا و بی قوی اعوان و آفت بیای حیوانات
 بزرگ و بر قدم غایب و ایلی حکام و وقوع تزویج و معاملات نخب طرخوا و بر طول قید و محنت و
 و موافق طرب و عشرت و حضرت اولاد و دوستان از غل و منصب و سستی سفر و علم غم و **بانی تیر**
 که چینه و اعدا و پریشانی اما در اهل قلعه و بقاع و خانه اندامی قدیم **در سحر** که است و دلالت
 و آتیه علم بالذات بر تنگی منویات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی از ترا بیت بر وجه **بانی تیر**
بانی تیر بر انعام و بری غزاین و سلالت دغاین و اشغاف از چیز نانی لجه و بر طول در **بانی تیر**
 موازین و مکنوزات و املاک و موقوفات و مژدهای مرید و بری ابوین بسیار و بر آبادی شهر
 و مملکت و از یاد املاک و حصول ملک و سکن جدید در ملک دیگر و بر وصول کس و دینه و امید **بانی تیر**
 و صحاری و اشغاف **آیا حمه** که است و درین مقام

تلافی بر منویات است و دلالت میکند و آتیه علم بالذات بر تنگی مال منویات وی و دلالات این خبر **و بانی تیر**
 موضوعی و یاد شده در مایه یون و یا سحر و بر وقت دندان و بزنج کجوات و فساد و قصاص و قضا و از آله
 بکارت و امتناها و بر طبقه نون و قوه مزاج و صفای روح و رغبت سیاست و حکومت و زبونی قدم بر ابوین و خبر
 و عارض و معنی و اندک نوریدگی طالع با حضرت و غیره و قله اشغاف ابوین از منصب و عمل با دوامان **در سحر**
 قوشن ظاهر است و دلالت میکند و آتیه علم بالذات بر تنگی مال منویات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی از
 بود آیت بر وجه نافع **بانی تیر** بر آتون کوسند سحر سومی و یاکوشت و یا چینی سحر بقض و بر قدم غایب
 از وراج و حکم و تندی طبع صاحبان و ستم شریکی شکر کا و بر خوردن ادویه گرم و تر و بر ملات و دوستان سپاهی
 و پوشیدن جامه سحر رنگ و بر زین سحری بر جامه و بر خوردن طعمی سحر رنگ و برت آدن و معاش سحر رنگ و
 و ضعف و وقوع معاملات زورکی و بر قدرت مال و بر سبب سحری خرید و فروخت و حیوان و بر زورکی کردن و بر حرم
 نمودن و اموات گرفتن و بر قدرت اشغاف از اولاد و دوستان از منصب و عمل **در سحر** بر توسط اموات که است
 و قوه رطوبت و درین مقام حرف سیم بر منویات است و دلالت میکند و آتیه علم بالذات بر توسط مال وی منویات
 و دلالات این خبر **و بانی تیر** بر جهات بین الکفین و قدر و خوش و حسود و تسلط زن بر مرد و بر بی و بر تنگ
 بر سر آب و جامی و باغبان و همایه و کس و سقا و پدید شدن آب حوض و اموات طرف و بر سحر آرا کوشت
 بر تیغ و سیاست و بر کزشتن معاش صاحبان و بر خصلت و از وراج تصرف اموال شوی باز و بر روی
 و کرمی حام و وقوع حواله برین نزدیک و غزایی نایز **در سحر** بر ضعف منویات وی و دلالت میکند و آتیه علم
 بر ضعف حال منویات وی و دلالات این خبر و تصور بعضی از منویات بر وجه **بانی تیر** بر قدم و بر تنگی
 و خواهنند

از املاک مستقل سایل و بر عدم اشغاف از پدر و مقام مکنون و بر وقوع حیانت در خانه سایل و بر ستمن خست یا ش
 و بر بعضی ماندن سر احکام عاقبت سال و ماه و نزاع با اهل صلح و خون ریزان و بر زار شدن طرف و خوش
 بعضی و بر نماند **در سحر** که است و دلالت میکند و آتیه علم بالذات بر تنگی مال منویات وی و دلالات
 این خبر **و بانی تیر** بر خفته و صد کردن فرزند و خوش آمدن چیز بیکان و با در و در ای و سر کشی مشوق و نماند
 و اجاب و دوستان و بی و بر اسل و تنگی بحسن و بر نفع طرب و عشرت و عدم میل بدان و قله اشغاف و کوشه و لوله
 و از دیاد و دمل ابوین بسی بیع و عنیف و بر کزشت صدای شاره و اگر جز طوی و شاد بانه و بر طول آتش
 و شمشیر باران و بر نماند نگاری اولاد با یکدیگر و زیادتی حرارت و خون در راج ایشان **در سحر** که است
 و دلالت میکند و آتیه علم بالذات بر تنگی مال منویات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی از منویات بر وجه
 نافع **بانی تیر** بر وقوع امراض دومی و در د با و طواعین و سحر با در خصوصاً و از دیاد پیر و خدم و کزشت
 در ذی خدم و میز با و بر قطع طرف و قبل آمدن کناه کاران و صید و کوسند بسیار و بر اسقاط عمل و بر
 علاج بکرمی و تنگی و تنگی و عصب و جهات و رعا ف و شق و دغ و بر وقوع سحر با و بر کفاری که چینه و
 در اشغاف و بر آمدن چیزی سحر بقض و اولاد و اجاب و خوششان **در سحر** که است و دلالت
 میکند و آتیه علم بالذات بر توسط حال و منویات وی و منویات وی و دلالات این خبر و ظهور
 مقام مزاج آخر روز شنبه آرد و پسته و شسته عدد نیز آرد **و بانی تیر** بر استحصال مطلوب و لایکه
 لیجان در نفس بود نگار و بر دوسی نمودن صد و سستی غایب و عهد و زبونی دعوی و معارضه و بر
 و قتل در زدن و بر طول و بر و منت و نزاع و بر حصول امور بر زور بعد و کوز و یا پسته و ششم با و یا
 بعد چهل عدد و روز و بر نماند سستی عدد و

استی سایل و بر نماند شدن و بر تنگی دخل و خرج طلب و مضموم و عهد و بر عدالت قضا و نواب اشغاف
 تام از باغات دور و بر از زانی سحر بکرم و **در سحر** که است و دلالت میکند
 و آتیه علم بالذات بر ضعف مال منویات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی از منویات بر وجه
 روز و بر حضور و نماندن بر این در حضور و وقوع قیمت و سیم بر سحر و قید و مطالبه نظر و بر نماند و مکاره
 و نماند و مطالبه قرض خواه و عدم اشغاف از مال غایب و مراث و غزایی املاک و نامرادی و عدو و معارض
 و پریشانی کارکنان و سرکاران و بری زدن تا صبی و تصور قوا و وحشت مقام اجداد و کزشتاری غایب
 در پشت و یاد و کلو و چلو و بر کبک اهل صلح و تخمین از دوستان **در سحر** که است و دلالت میکند و آتیه علم
 بالذات بر تنگی مال منویات وی و دلالات این خبر **و بانی تیر** بر سحر کردن کاغذ و سلاستی از دست
 و بر شقت و سستی سفر و بر حصول علم فساد و بجای و رعادی و آتش کاری و صیادی و بری انار کزشت
 و از وراج و اصحاب و از فراط و تعریف در اعتقاد و عبادت سایل و بر قله تعلیم علوم دینی و آداب کزشت
 سیاست با دشمنی و نا ایمنی راه و بر سر کشی فرزند و از ایام فتق او و بر مرض ابوین و کزشت
 و بریره کردن و تغییر هوا و بر علت بستن حیوانات و نزاع در امر دین **در سحر** که است و دلالت
 و آتیه علم بالذات بر تنگی مال منویات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی از منویات بر وجه
و بانی تیر بر معارضه بر سلاطین و حکام و از دیاد موقوفات و مکنوزات و حاصل باغ و ملک کون و از دیاد
 دولت و مرتبه سایل و غضب حکام بر زیرستان و ستم عال بر رعایا و بر شوکت مادر و بر اشغاف حکام
 از حصول املاک نزدیک سایل باراده او و بر کت با دنا و کسکه و بر مرض فرزند و دست و بر غلبه
 و عزت عمل

و باقی میماند بر سر مشق از مشق بر کوه حمل و نقصان بران و بر مالی طیب و زبونی نیز و تکلم و تکرار و حضور نام و تکرار
 سستی شایع و در دیده و بدین معنی اولاد و اصحاب و خوشان و بجم از سخن و ثبات رتیب با تعب و بر حضرت
 یافتن از اولاد و اصحاب و خوشان از زنده و اهل صلح و بر بر وی سز خوش و همسایه بسیار سیاست از خدمت و بی
 مال حکام جز برای حق و بر سر مشق **در روز دهم** ظاهر است و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر ضعف حال منسوب است
 این خبر تصور بعضی از نهایت بر روی مضر **و باقی میماند** بر سر مشق و سیاست زنده انسان و بر عدم اشغال از حاصل
 املاک و باغات و دور و وطن علم بر اهل نه ایا و بیعاع اخیر و غیر و قید اولاد و اصحاب و خوشان و سستی
 سفر ایوبین و آفت چهار بای بر کوه و ملکه که اسبابی شرح نمرد و برگ شدن چیزها و برگ شدن نشود ظهور
 مردن آنها و برگشتن عدم و ضعف و تلف حاصل معاملات اجداد و اصحاب و قضاء و نواب بر شمول بقوت
 از چهار بای بر کوه **و در روز دهم** ظاهر است و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر تنگی مال منسوب است و
 این خبر **و باقی میماند** بر سر مشق از صفات و خون و سستی نفس و عدم عین قدم و ثبات نیات و غایب شدن
 خاطر نهماخت و امتیاز و زبونی و طلب میل ملازمت حکام و سپاسی گوی و بر اشغال از اهل صلح و بسیار
 بعد شقت بسیار و بر عدم شدن در جمع اهل شمش و بر غایت شدن بر ضد و بر ارتجاش و کثرت اشکام
 بود سیاست و قفاس و توسط منصب و عمل ایوبین و بر شیوع ظلم و جور **و در روز دهم** ظاهر است و درین مقام
 بر بره اورا از عدد داده اند و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر تنگی مال منسوب است و در لولالت این خبر
و باقی میماند بر حصول طلب و امید با داده مالی و سپاسی و تقدم غایب و بر طول قید و درین بر خلاف از ترس
 بتوقف و حمایت و بر رسیدن فتح نامها و اینجا بطن و ظلم و بر کثرت عشرت و تزویج و مساوی سستی
 زنان و صیانت مصاصبان و قوه

کوه و بر آن داد و بدین معنی حیوانات بر کوه و سستی سفر و علم مردم و عجب و ثبات و دولت اولاد و اصحاب و خوشان
در روز دهم ظاهر است و دولت میکند و آنرا علم بالذات بر ضعف حال منسوب است و در لولالت این خبر و تصور بعضی
 از نهایت بر روی مضر **و باقی میماند** بر آنرا عوارض و غیر شستن مهابت برای و آنرا و آخر عقیده و جزو اول
 عقید و برگشتن امرای بای تحت تخصیص از دوستان سلیل و بر فراغ شدن ثمرات باقی سایل و بدی سکن و تلف
 آنچه میراث کار کرده و بر برگشتن فی ملک شتر از باغی و دریم بنایا و تلف کمونرات و بر حضرت فرزند از در عدم
 اشغال از چیزها و نا اینه جیال و صحرای و خطر بد از زمین و قصد و تسلیم **و باقی میماند** **در روز دهم** ظاهر است
 و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر ضعف حال منسوب است و در لولالت این خبر تصور بعضی از نهایت بر روی مضر
و باقی میماند بر ضعف دماغ و مزاج و سستی و طلبت و احکام و در اشتغال امور بی انجام و برگشتن مضر و بدی
 و بر شمول بقوت در نزاع و دعاوی و بر دوام شغل و عمل و منسوب ایوبین با قفسه و بی هم حضرت توسط عدم
 بر ایوبین و بر سر نام و شانه و نرم و درق و بر افتادن لکه سفید بر تن و بر قله شیر و کاغذ و سفید
 و رتیب تعطیل برگشتن تجارت **و در روز دهم** متوسط حال است که بر کوه در دوت و رطوبت و درین مقام
 معلوم بر مخصوص است و بعضی از سفرین اورا درین سفر از جرح فرج داده اند و دلالت میکند و آنرا علم بالذات
 بر توسط حال منسوب است و در لولالت این خبر **و باقی میماند** بر آمدن چیزی سفید و از کوه بقص و برگشتن
 تناول لبنیات و بر جمالی و بای از وجع و مصاصبان و محارم و بر زیاد بودن دمل از ریح و بر رسی **و در روز دهم**
 غایب و رتیب اسفار باغ و بر غایت و فروختن سفید و بر زیاد بودن دمل از ریح و بر رسی **و در روز دهم**
 و بر ملاقات **در روز دهم** ظاهر است و در لولالت این خبر تصور بعضی
 قوتش ظاهر است

از نهایت بر وجه نافع **و باقی میماند** بر شستی و شوی رتیب و تن و سار کاری زن پدر و بر رتیب تمام و تقدم صفات
 و مسایر و خوشان با نفع و بر تجدید آب و حوض و حمام و معالجات طرف و کثرت بیغم و آب در طوبت و شیر و فواکه
 و بقول و بر تفرات سگت بخوبی و بر اشغال از حجابی و باغبان و سقا و بر برگ مال و کثرت و دخل از وجع و
 و اصحاب و شکر کا و بر دوستی و قله و در پیشان و بر ارتقا و باغات نزدیک و مرز عالم **و در روز دهم** ظاهر است
 و درین مقام بر اوج آخر روز و کشته و شیب همه آرد و ده عدد نیز آرد و در طرف دال مظهر درین مقام
 بر مخصوص است و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر تنگی مال منسوب است و در لولالت این خبر **و باقی میماند**
 مقام و منزل و رونق مال و بر رونق از صدق و معنی ماندن اسرار و خوشی عاقبت سال و ماه و بر زیاد ملک
 نزدیک و بر تزیین بیوت و سفید کاری و بر تعمیر طومخانه و کچنه و اسنار و بر تزیین مایه خوب و برای ملک
 و مهاران و بر حصول طلب همسایه و خوشان و وسعت رزق ایشان و بر تجدید طرف و آلات نماز و بر
 بچهای رتیب و سبق با رسیدن و افزونی اعمال و مبارکی روز مکرر بر سایل **و در روز دهم** ظاهر است و دلالت
 میکند و آنرا علم بالذات بر ضعف حال منسوب است و در لولالت این خبر تصور بعضی از نهایت بر روی مضر
و باقی میماند بر مرض کودکان و جمالی حکام و اصحاب و خوشان و برگشتن و طهور موافق طرف و لوجه عشرت
 و از حضرت بر مزاج و منزل و نعل و کف و بر بسیاری نامهای بی اعتبار و بیغاه و بار زبون و اجناس
 دروغ و ارا حیف و بر وقوع زفافهای حرام و مضر و کفرهای بی اصل و جوایس و بر رسیدن تخم از سفیدین
 سمنل و یا چیزی سفید و بر قله دمل ایوبین **در روز دهم** ظاهر است و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر توسط حال
 منسوب است و در لولالت این خبر **و باقی میماند** بر هم هلاک رنج و افزونی و عدم سحر و کید و طول
 و بر جمالی طلب و کفرهای کینه

و زیاد بودن دخل اولاد و اصحاب از ریح و فریب و فروختن همه سفید و کوه مقداده و بر تبدیل جنم و کید و در
 و بر آفت چهار بای خود و کثرت امراض و کلهای سفید و آله و علم و هم **و در روز دهم** ظاهر است و دلالت میکند
 بر تنگی حال منسوب است و در لولالت این خبر تصور بعضی از نهایت بر روی مضر **و باقی میماند** بر رونق
 و بر رواج کرفه و در رونق و حوض استوار نافع و بر قوت و در او من از زدی و سستی غایب و کثرت نگاه است
 مبارک و بر از زانی و بر شکت اجداد و شکر کامیرات و از زیاد باغات دور و بر طرف از زنده و بر رونق
 کار طلب و خوشی او و بر شکی دخل و معاملات نافع و مضر و عجب و بر غلظت و آنرا نافع و مضر و بر
در روز دهم ظاهر است و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر تنگی مال منسوب است و در لولالت این خبر تصور بعضی
 هلاک رنجور و بر توقف مال غایب و قله اشغال از میراث و از اطاک و در و بر زیاد آداب کار بر و در میان
 و بدعالی و از نجوس و بر تیمار و معتبره و بر تزیینت غسل و کفن و پدران و تعمیر مرف و بر سبق آب زمین
 و بر ملک کردن و بر آدا شدن فرض و بر وقوع عزبت و بی هم تمت و قله هم بر قرار املاک ایوبین و اولاد
 و خوشان و بر بریشنی از مشق اهل دریا و بر اتفاق حسود با یکگر و در عادت سایل **در روز دهم** ظاهر است
 و این مرتبه بسکن او و بر شستی و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر ضعف حال منسوب است و در لولالت این خبر
 و تصور بعضی از نهایت بر روی مضر **و باقی میماند** بر مرض ایوبین و اطفال سایل و بی ایوبین و بر ناکامی از اشغال
 بستگی سفر و بر شرط و عدم حصول علم نافع و بر زبونی جواب کردن و بر ضایع شدن از دست رفتن بعضی
 بدست آمده و آینه و نامقبولی آنها سایل و از از وجع و اصحاب و اعوان او و برگشتن حسود و در
 از بدست سایل و وقت **در روز دهم** ظاهر است و بر جمالی سر پوشیده با و طغان **در روز دهم** ظاهر است و دلالت
 میکند و آنرا علم بالذات بر ضعف حال منسوب است

سایه از عمل منصب دوام آن در مواصلات ملک و باغات و بیوت مسکون و از خاکم و اخوین و بر خیزد
 و غسل میت و کفین وی و بر معانی ملک و ترجم حکام بر زیر دستشان و بر سلاطین مطلقیات و مکتوبات
 و در عتبات و بیکی اعمال و آثار پدید و اقربا و مال باور و بر لیبون سایل در سکون بخوشی و بر طرد فرزند
 و اجاب و بر رسیدن خط حکام **دوازدهم** ظاهر است و دلالت میکند و آتیه علم بالذات بر یکی مال
 وی و در ولایات این خبر و ظهور بعضی از مائیت بر وجه نافع **و بیانی** بر شکر است و در دستاش
 و بر وقوع آثار جمیع از اولاد و اجاب و خوششان و عدم در واج احتساب و بسیاری سفید و بلندی
 بری پست اما حکام از ترکات و کثرت کفایت حال خبر حکام و بیکی بحران ضمیمت و بسیاری کفایت
 و مواصلات و ابدی و اتحاف و محراب رسیدن از عشق و بر لذت مولود و فایده علاج مبردی و تری **دوازدهم**
 خارج حیوانات و بر ارتفاع سایل ز صند و عدم سحر و دردی و سهولت رقیقت **دوازدهم** ظاهر است و دلالت
 میکند و آتیه علم بالذات بر یکی مال منوبات وی و در ولایات این خبر **و بیانی** بر سهولت رسیدن
 خلاصی محبوسان و مفیدان و بر بسیاری مواصلات ملک و در و بر تعمیر مایطیور و قیور
 غسل و کفین ماداران و بر تزویج زوایا و بقیع و غیره بر فکرت و ضروت ضد و عدو و دست معارض
 و در یکی و بر کم شدن غم اولاد و اجاب و سهولت مصلشان و خبر عافیت و حصول چهار ای برکت
 سفید رنگ و بر سلاطین که شده با امید حصول **دوازدهم** ظاهر است و دلالت میکند و آتیه علم بالذات
 بر ضعف حال منوبات وی و در ولایات این خبر و ظهور بعضی از مائیت بر وجه نافع **و بیانی** بر
 سایل و کلو دکان او و بر بری
 حکام و اخوین و

کثرت ذل و ناروایی احکام حکام شرع و غیره و بری عمل منصب ابون و غیره و بر یکی و بر یکی
 سر شراس و بر بسیاری فوت ضعفا و طفلان مردم و بر بری آثار حکام و نا مضبوطی مملکت **دوازدهم**
 ظاهر است و این بر بری او را درین مقام شفا و عدد داده اند و دلالت میکند و آتیه علم بالذات بر یکی مال
 منوبات وی و در ولایات این خبر **و بیانی** بر حصول مطالب و امید و برست معاش و زیاد بودن دخل
 خرج و بر میل تجدید نگاه و کثرت معاملات نافع و بر یکی زن و صاحب و راستی شیک و از زیاد تاج
 حیوانات و بر لذت و قیور و در و در و اعدا و بر قدم غایب و در سل و بر یکی حکام و خواستین و بر وقوع
 با محرم و بر دوام منصب و عمل دلالت و صاحب با اشفاق و بر یکی سفر خدمت و عید **دوازدهم** ظاهر است
 دلالت میکند و آتیه علم بالذات بر یکی مال منوبات وی و در ولایات این خبر **و بیانی** بر
 جمیع عواقب بخیر و خوبی و بر صلح و رفاقت آفرین و اختتام امور و بر یکی و بر یکی خرابی
 احکام و اجرار آثار خیر یافته و استقرار سن حسنه سایل و بر بقا ثبات امور و بنا با مکتوبات
 سایل و طول عمر ابون و رونق حال شهر و مملکت و بر حصول مسکن و ملک و دور و بر امنیت حال
 و مساری **آنهاه الحارح** **اول** قوی است جهت قوه حرارت غالبه و مدد بیوست معتدل و درین
 مقام مزاج رو رنگش و صبح بخشنده دارد و دلالت میکند و آتیه علم بالذات بر یکی مال منوبات وی و در
 این خبر و ظهور آنچه بجزارت ناری السب بود و بر وجه نافع **و بیانی** بر قوه حرارت بدن و دفع
 سفر و عدوت زمین و کمال عقل سایل و طالب بودن امور مبارک و مهات و بر سعادت و بر ثبات
 و بر سمیمت و بر سر ابد و اعدا و بر اشفاق از اجاب شرعی و بیکی حال ماضی و بر ثبات منسوب
 و بر کثرت

و بر مبارکی روز منور بر سایل **دوازدهم** خوش حال است جهت قوت همان حرارت غالبه و مدد بیوست
 معتدل و دلالت میکند و آتیه علم بالذات بر یکی مال منوبات وی و در ولایات این خبر و ظهور آنچه
 بجزارت سواهی السب بود و بر وجه نافع **و بیانی** بر صحت و بر حرکت خلط صغیر
 و از مزاج و بر عظم از روح و از زیاد تیره مصاصیان و سکوت اعمان و حسن کثرت شاد و بر مملکت
 از دعوت پادشاه و حاکم و خلعت اکابر و ملاقا شایان و بر غلاظه اغزیه و نفع از ربع نغاس و سلو
 و برست معاش و قله سزله و توقف غایب و از فری عمل و منصب اولاد و اجاب و خوششان
 و بر یافتن راحت از برزگان و مهمانی کردن ایشان **دوازدهم** ضعیف است جهت ضعف نقطه ناری
 سواهی و درین مقام حرف نشین مجید و مخصوص است و دلالت میکند و آتیه علم بالذات بر یکی مال منوبات
 وی و در ولایات این خبر **و بیانی** بر استقام با فرا و بر وحشت از خویش و مسایه و حامی و سخاوت و بر
 و بر عذای حکام در حرام و آب کم و بوستان و باغات سایل و بر مائی شدن خوش و خیر زینت
 ظروف و دخل مستراح و بر وحشت خاطر حکام از عدم نفاذ حکمی و بر عرض چشم و زبون معیشت از بلج
 و اعوان و مصاصیان و محارم و بر کسر متهما و قصور دولت و ماستگت که با **دوازدهم** متوسط است
 جهت ضعف نقطه سواهی و قوه بیسن ناری با تعدیل حرارت وی و دلالت میکند و آتیه علم بالذات بر یکی
 حال منوبات وی و در ولایات این خبر **و بیانی** بر ملاط خاطر و وحشت محبوب و فرج از مقام منزل
 با تر و خاطر و غضب حاکم و پدید و بد مای عید و مزاج و عذای و بر بیع ملک و مانع و نزول حکام در سکون
 و ملک نزهتیک سایل و بر کثرت در انبار و کفین و بر طراکاری **دوازدهم** برایش سایل
 بود و بر ثبات اعمال

و بر صرح بوال و **دوازدهم** ظاهر است و درین مقام حرف با بد مخصوص است و دلالت میکند و آتیه علم بالذات بر یکی
 مال منوبات وی و در ولایات این خبر و ظهور آنچه بیا و بیت السب بود و بر وجه نافع **و بیانی** بر حصول اراد
 مجانب و بر از زیاد اجاب و اولاد و در یکی از ایشان و از خویشان و بر وقوع طرب و لهو و شادمانی
 از اجاب خوب و کثرت اتحاف و اهدی و مراسمه و بر نوازندگی و عزت و بر عبودیت میل حکام و برست
 و بر وقوع نقل و حرکت نافع و برست معاش ابون و بر سحاشدن و برست و بر ظاهر شدن بازیگران
 و عوادن شکیو و بر سوار شدن بخوش دی **دوازدهم** ظاهر است و دلالت میکند و آتیه علم بالذات بر یکی مال
 منوبات وی و در ولایات این خبر و ظهور آنچه بجزارت سواهی السب بود و بر وجه نافع **و بیانی** بر رفع رفس سایل
 سحر و کثرت شعوه و نفع و خوشاندگی و بر سهولت وضع حمل و از اذای بندگان و بر از زیاد و عدم و عید
 چهار پای نر خورد و بر خوشحالی اطبا و عطاران و زرگران و ابل مل و بر اشفاق از معالجه برده و فتم
 برست رزق و بیکی معیشت اولاد و اجاب و برست و برست از او با طواعین و اراض عام
 شدن دار اشفاق و **دوازدهم** ظاهر است و دلالت میکند و آتیه علم بالذات بر یکی مال منوبات وی و در
 این خبر **و بیانی** بر صحت و بر رفع آنچه و نقص عمود و موثیق و عدم انقطاع دیوج و بر وقوع معارضات و
 و بر صدور تمدید و انگیز از ضد و بر وحشت خاطر از ان و بر رسیدن از در و ملک و خطر و بر از رانی
 فرج و منازعه باشکامیراث و بر توقف غایب و عدم اشفاق از قضاء و نواب و اجار و بر قله
 دخل خدمت و عید و طیب و بر بیع باغات و در و بر زبونی احکام دار القضا و نو میدی از شاعر
 و بر
 بر تو

و خوف و ترس و هجران آن غایب از مقام جنیت و بر سرگردانی کشیدن سایل در غایت با
 غایت و بر خالی شدن زن از تاجی و بر قله اشغال از مال غایب و میراث و بر بیع املاک و در وقت
 کارکنان و سرکاران و بر تمام طبع و ظاهر شدن مایه دین با و بطلان آن و بر برون آمدن کایر
 و ترک آن بخشش و قله آن و بر طلاق کاری کورمانها **در وقت** ظاهر است و دلالت میکند و آنرا
 بر یکی حال منسوب است و در دلالت این خبر **وای می آید** بر از دنیا دو غری از ایشان حصول علم با خود
 اسرار مبارک بجای شرق و بر سستی از دست رفتن و شرافت آنچه بر ست آمده و یا او کثرت دفع معالمت
 صواب و درین خواهرهای خوب عالی و بر پاکي دین و اعتقاد و ظهور قوانین و ستم حسنه از سایل
 و بر کثرت رعایت آداب و بر نفع مرض ایوبین و بر ابقار آنها نیز **در وقت** ظاهر است و این در یک کس او
 مفرات و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر توسط حال منسوب است و در دلالات این خبر **وای می آید**
 بر قله نتایج و شیره حیوانات و دفع سحر و حرکت محسبان و وقوع بر رات بر بیت المال و بر سرعت
 و بر وقت کتف و تعلیمات صنون نام و صحت اجبار و نیکي و کس و خیر دیدن از عشق و ذکر کوره بود
 و سرعت و وضع حمل و عین و عوم و اراض با خیر عاقبت و سستی در دیده با امید حصول و تظیل زن از نایب و خوف
 اولاد و اجباب از نذر بلا ضرر و بر کشش کردن ملوای شب غریب **در وقت** ظاهر است و دلالت میکند
 علم بالذات بر توسط حال منسوب است و در دلالات این خبر **وای می آید** بر کثرت شمنی غایب و فرج همکار
 برنگ با داده و بر نقل اشغال از حاصل املاک دور و بر نفع ارضت بعد از دوستی و بر از آمدن
 بندیان و کم شدن طیور و بر شینی اهل زوایا و بقاع و بی روشنی آنرا **در وقت** ظاهر است و اولاد
 و اجباب و خویش و علم و **در وقت** ظاهر است

و دلالت

و بر وقت موت و فوت **در وقت** ظاهر است و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر یکی حال منسوب است و در وقت
 این خبر و ظهور آنچه بجزایرت ناری انب بود و بر وجه نافع **وای می آید** بر فرج خاطر و طلب بزرگوار و انتفاع
 بافتن از حکام و نفع از اخوین و از سفر و عمل منصب و علم و مکن گوییم آنرا و یا اعمال اعلی
 ساختن و غیره و بر یکی غیر و ظهور آن بخوبی و بر از دنیا دو عزت فرزند زاده و مبارکی قدم سایل صحت
 و قوه او و بر انتشاع و انصاف و بر سعادت سایل از طرف شترقی و ملازمت حکام و بر زبونی عدو
 معارض و بر رفاهیت پای تخت و نفع حکم حکام شرح و غیره **در وقت** ظاهر است و درین مقام اهل بزرگ
 او شازده و عدد داده اند و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر یکی حال منسوب است و در دلالات این خبر
 و ظهور آنچه بجزایرت موای انب بود و بر وجه نافع **وای می آید** بر حصول مطالب و امید از با بل فرج و دفع نفع
 و بر خیر از از زواج و ایوان و صاحبان و شکر و بر سرعت معاش و از دنیا نتایج حیوانات و بر نفعی
 از جن و وقوع و شتر و بر زبونی و بر توقف غایب و بر ملاقات بزرگان و شیر بانان و زر کاران و بر کثرت
 عشرت و قله معاملات و از دنیا دولت اولاد و اجباب **در وقت** ظاهر است و دلالت میکند و آنرا علم بالذات
 بر توسط حال منسوب است و در دلالات این خبر **وای می آید** بر نفع خرد و خوف و قرار یافتن عدو و نفع
 و کثرت دعا و بی بلا فیصل و بر قرار و بر نفع و بر صلح و بر صلح کل حال و بر وقوع منارعات
 بسیار در دیوان و دارالشرع و بر بی الفت اهل قبایل و شتر یا یکدیگر و بر هم خوردن معارک و محاس
 و تردد در هر ان و مسامان و بسیاری با زید اموال حکام و بر نفع مرض حکام و بر وقوع شکل
 بار **در وقت** امینت مملکت فمجد و بر نفع ایوبین و بر سرعت که **در وقت** ظاهر است
 و در در بر توسط حال منسوب است

و دلالت

و در دلالات این خبر **وای می آید** بر خیر عاقبت عمر و اوقات و حرکت با اختیار و عاقبت از دستان و قله بقا
 و نجات انور و انبیا خیر و موقوفات و آنچه میراث کشکارند و بر میر شدن هم چون از عدد مکرر بگذرد
 بعد ده سال و بر اخراج کثرت و بیع املاک دور و بر زمین و اجاره دادن آن و نزول شدن بسکن
 دور و بر بسیاری اهرابای حکام و بر نظر و کج و کان طلا و قله اشغال از ششیا و بر امنیت جبال و طرق
 و صحرا و بی ولایت و التمس **وای می آید** بر ضعف چهره ضعف نقطه مایی و بر وقت تراپی بعضی از
 صحفان و تا فرین او را درین مقام مزاج نضره خارج داده اند و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر توسط
 حال منسوب است و در دلالات این خبر **وای می آید** بر سستی مزاج و ضعف و کثرت شمن و معارض و ضرر
 خیزی از عدم مغزین طبع و بر کثرت سراسیمستی افکار و طلب و مین قدم سایل بر ایوبین و بر ولایت
 حکام و عدم نفاذ شرع و بر اشغال ایوبین از عمل منصب مقرر و بر یافتن محبوبی که در او موی اشغال
 معمور از و مشکل نبود و بر تزلزل مرتبه قضاه و رجوع ایشان بصدر و کساعت نمودن **در وقت** متوسط
 الحال است چهره ضعف نقطه خالی و قوت رطوبت مایی با تعدیل بر روی و دلالت میکند و آنرا علم بالذات
 بر توسط حال منسوب است و در دلالات این خبر **وای می آید** بر سستی و متشنعان و اینچنان و بر
 غایب و شمنی که از جهت دست خود علاجی با امزادی جوید و بر رطوبت اغزیه و پاکي از فرج و
 و رستی شرکاو بر شوه ستاندن و زیاده بودن دخل از خرج و بر آمدن معاملات و بر قله معاد
 ایوان و بر وقوع معاملات و تناول طعام عرس یا عزا و بر اشغال اولاد و اجباب از عمل منصب مقرر
 و بر پاک داشتن لباس **در وقت** قوی است چهره قوه بر وقت غایب **در وقت** متوسط
 و آنرا علم بالذات

و دلالت

بر وجه نافع **وای می آید** بر اشغال از خویش و ن پذیرد معاصی و باغبان و بر قدم اینها و بر کثرت نفع
 و سهر شدن آنها و میوه و بر عدم روق تمام و بر پیش شدن محض و از دنیا معاملات و کثرت
 اشغال از آنها به حصول مراد اجناد و خوایتین و بر رفاهیت سلاطین و حکام و بر بسیاری
 از زواج و شکر و صاحبان و معارم و ایوان و بر تعمیر حمام و محض و منتقل و بر قله عدد **در وقت**
 خوشحال است چهره همان بر وقت غایب و مدد چوست معتدل و درین مقام و ف تاز شینی فوقانی بود
 و دلالت میکند و آنرا علم بالذات بر یکی حال منسوب است و در دلالات این خبر **وای می آید** بر نفع از
 و معاصی و بسیاری تعمیراتی عمل و بر از دنیا دولت ملک و کتب و رخوت و ولایت پت و احوال
 و انتقال و کثرت منافع و ماخل در آفرسال و بر حصول فرس مشکلف و نو و بر بعضی ماندن اسرار
 بر وجه و شینی و مبارکی و طاق و مقام و منزلت و سکون و بر بر یکی کچند و انبار و ظروف و بر اشغال
 پذیرد و وقوع خلوت با اجباب بر نحوه **در وقت** ظاهر است و دلالت میکند و آنرا علم بالذات
 بر توسط حال منسوب است و در دلالات این خبر **وای می آید** بر رسیدن معشوق و بر کثرت عدد و شینی
 فرزندان و اجباب و خویش و رسل و قله نقل و حرکت و بر ملاقات اجباب با دعوت خاطر و وقوع
 لهو و لعب و طرب و نواخت قانون نه بر حسب دلخواه و بر آمدن کثرت و بر هر سیرل و سعادت
 قضا و اهل علم و صلحا نه چنانکه با بد و بر زیاد بودن دخل ایوبین بر شرح **در وقت** ظاهر است
 و درین مقام مزاج شب دوشنبه و آفر روز پنجشنبه دارد و عرف او و بر و مخصوص است و دلالت میکند
 و درین مقام و درین مقام و درین مقام و درین مقام و درین مقام و درین مقام و درین مقام و درین مقام
 و درین مقام و درین مقام و درین مقام و درین مقام و درین مقام و درین مقام و درین مقام و درین مقام
 و درین مقام و درین مقام و درین مقام و درین مقام و درین مقام و درین مقام و درین مقام و درین مقام

و دلالت

و ادعیه و انصاف و شجاعت و غیره و بر خود حق است و بر کافرانی برده و غنم و مکی مال
خدم و عید و خوی و غیره و بر دست آمدن کوفت بر مشا رعیه برده و حیوان حکم کافه و غیره
اصیاد و بر مبرایکی این شب بر سایل **دور دوم** ظاهر است و دلالت میکند و آله علم بالذات بر یکی مال
منسوب وی و مولودات این خبر و ظهور آنچه به برودت مایه اشبه بود بر وجه نافع **و بانی تیره** بر قوه اعتدال
و در وی در دویم حضرت و غلبه از ایشان و بر وقوع عقود و عقود و انسخه نافع مطلق به برودت و بر سایل و
شوکت اجداد و زیادتی شکر امراث و انتفاع بسیار از باغات دور و بر از زانی نزع و بر طول کثرت
بگیر عاقبت و بر بسیاری دعاوی دارالقضا و ترا منی حصول و عدالت در احکام و بر قوه غایب
بر رجعت و بر کثرت دخل طیب و عدم و عید **دور سوم** ظاهر است و دلالت میکند و آله علم بالذات
بر یکی مال منسوب وی و مولودات این خبر و ظهور آنچه به برودت مایه اشبه بود بر وجه نافع **و بانی تیره**
بر وقوع تمت و قرص و ملاقات و حصول مطلق ضد و معارض و بی حس بلا ضرر بر بر تیره مقرر و
رفع کدورت و مکاره بتوقف و خوف و بر سکون غایب و غلبه میراث و بر یکی زندان قاضی و بر تیره
قنوة و چاه آب و مردن ذخایر و بر تیره انما و اعداات مزایع و احمیاد از راضی و از دیار اهل
دور و راستی و یکی سرکاران و از دیار اهلک و مسکن و عمارت ابون و خویشان و اولاد اصحاب
دور چهارم ظاهر است و دلالت میکند و آله علم بالذات بر تیره منسوب وی و مولودات این خبر
و بانی تیره بر دیدن خواهی راست بی نفع و بر حصول علوم شرعی ناچهارم و بر توقف و سلبی بر سفر
و بر جوب سلامت و بر حصول از دست رفتن بتوقف و بر یکی دین و اعداات کثرت عت
و تشریح و بر ظهور آداب سایل

بر سبب بی انانیت حیوة سایل و از واج و اصحاب او و بنا را بر بخت آورده یا آید **دور دوم** ظاهر است و دلالت
میکند و آله علم بالذات بر تیره منسوب وی و مولودات این خبر **دور سوم** ظاهر است و دلالت میکند و آله علم
نفع و بر یکی انخون و منظر اولاد و یکی اصل باغ و زبونی ملک قریب و کرا بخت و خراب شدن بعضی موقوفات
و مکنوزات و مدخرات و بر معانی ملک و وقف شدن بعضی موقوفات و بر آزار خرابی و مفساد
و بر سکون در مکنز باغدغه و بر ضعف مارد و اشداید و بر طول و طول و اجاب و خویشان با خیرت
دور چهارم ظاهر است و این و تیره منسوب وی و مولودات این خبر **دور پنجم** ظاهر است و دلالت میکند و آله علم بالذات
وی و مولودات این خبر و ظهور آنچه به برودت مایه اشبه بود بر وجه نافع **و بانی تیره** بر کثرت نفع از تجارت
بجز و بر استقامت با لایق و ظهور از شرخران و بر بر یکی بیت المال اسلام و بر سلبی بحران و ظهور افعال
از اولاد و اجاب و رسل و عدم و عید و خویشان و بر عرض وضع و با خبری و الوثت مولود و کثرت نفع از تجارت
خورد و بر بنفہ زاد و بر عدم بحر و بر سولت ریش و بدست آمدن در دیده و بر قوه اشداید و اولاد
و بر خویشی کثرت و معنوی نام و خبر **دور دوم** ظاهر است و دلالت میکند و آله علم بالذات و درین مقام
هشت عدد آرد و دلالت میکند و آله علم بالذات بر یکی مال منسوب وی و مولودات این خبر **و بانی تیره**
بر قوه ضد و خصم و معارض و در ساخت منافقان با اعدا و بر حصول مایه مقصود چون از عدد مکرر و کبیر
بعده ماه و بر ارتفاع از حاصل باغ و اهلک دور و بر بر یکی زندان با سولت فید و بر یکی کبیر ترمانه و لمانه
توشخانه و تعمیر انما و زوایا و بقاع و رونق انما و کثرت نفع معاملات اشداید و یکی از ایشان
و بر عده **دور سوم** ظاهر است و دلالت میکند و آله علم بالذات بر یکی مال منسوب وی و مولودات این خبر
و بانی تیره بر کثرت نفع از تجارت و بر کثرت نفع از تجارت و بر کثرت نفع از تجارت

نفس و اعدا و ضد و معارض و بر وقوع شکر از فراغی و بر سبب قوم سایل بر دست و سبب
و ثبات و غلب و بر ارتفاع از سفر و علم و عمل بیشتر و منصب فی الجمله و بر یکی افعال و قله نفع از حکام و خویش
شدن از شر ایشان و بر ملاقات اهل با ی تخت و بر زبونی نفاذ احکام و ظهور از مسلمانان از اولاد و حکام
و بر اصلاح و مزیند اسلم و رواج با از اسلحه و بر اصلاح جور و حکم **دور دوم** ظاهر است و درین مقام اهل
اورا پت و در عدد و آله و دلالت میکند و آله علم بالذات بر تیره منسوب وی و مولودات این خبر
و بانی تیره بر حصول مفاهد و امید با کراتی و بر سارکاری از رواج و یکی اصحاب و ضعف اعوان و یکی
و بدست آمدن کراهی و با بری و بر طول سخن و بر با خلاص و غیره و بر عدم غایب و موافق و کثرت نفع و بر
بر جبهه اراده و بر زبونی عشرت و طرب و قله ارتفاع اولاد و اجاب با شغل و عمل و منصب **دور سوم** ظاهر است
و دلالت میکند و آله علم بالذات بر یکی مال منسوب وی و مولودات این خبر و ظهور آنچه به برودت مایه اشبه بود
بود بر وجه نافع **و بانی تیره** بر انجام جمع و عقود و آنچه نافع میبوند و آتام دعاوی و قوه یافتن صدور معارض از
حکام و بر نفاذ احکام شرع و خوف و رواج اسلام و کثرت جمع و اصلاح و بر حصول طالب از دخول بخت
و خوبی و بر بازگشتن امور بخیر و وقوع انتفاع از اشیاء و بر رونق دیوان و دارالقضا و صدور جمعیت
تقابل و عشایر و معارک و مجالس دین و اهل شر و راضی خراز و مساج و عمال و صحت حکام و قرار در منزل
و مسکن و امنیت مملکت و بدی حال ضعیف و آمدن حمل سلامت و خواندن قرآن در محافل و مجالس و بر
بارش و تیره **دور دوم** ظاهر است و دلالت میکند و آله علم بالذات بر یکی مال منسوب وی و مولودات
این خبر و ظهور آنچه به برودت مایه اشبه بود بر وجه نافع **و بانی تیره** بر خبر و عاقبت امور و تیره
آخر عمر بر نایب و حضور لیک

انما بر یافته و سخن حقه بیشتر و بیقا و ثبات این و مکنوزات شهر و مملکت و از دیار خانه و مکنز و بر یکی
و بر بر یکی تیره و در وجود کثرت حصول اتمام امور و امن جبال و صحاری و طرق و اکتام **دور اول**
ستوسط الحان است چه که بر مکنز غالبه و قوه همسر آن و درین مقام حرف مایه اشبه بود و بر حصول
میکند و آله علم بالذات بر تیره منسوب وی و مولودات این خبر و ظهور آنچه به برودت مایه اشبه بود
بر سلامت و قوه نفس و غالب شدن خصم و فراغت یافتن از غم و غمی و شتی و بر عدم ثبات در سایل
و ترند خاطر و تومات زایده و اندیشه های فاسده و فکرهای دقیق و تنزی مزاج و میل صید و مزاج و قناری
و سپاهی کری و سفر و حرکات پر شقت و طنک و بر غزل و تعمیر با فتن مرتبه ابون با نزل و زبونی ابتدای
سایل بر ابون **دور دوم** ضعیف است چه تیره منسوب وی و مولودات این خبر **دور سوم** ظاهر است و دلالت میکند و آله علم بالذات
وی و مولودات این خبر و ظهور آنچه به برودت مایه اشبه بود بر وجه نافع **و بانی تیره** بر کثرت نفع از تجارت
و بر بیع اسلحه و زاید بودن خرج از دخل و بر کثرتی و ناسارکاری از رواج و صاحبان و محارم و بر یکی
شکر و بر در مانری اعوان و بر اعمال اغذیه شک و شور و بر بریشی فی معاملات و در اهل و بر یکی سایل
و بر توقف غایب و بر تعمیر عمل و منصب اولاد و اجاب و خویشان و حضرت یافتن ایشان و بر در
لباس بخیر محل یا بعد **دور سوم** خوش حالت است چه تیره منسوب وی و مولودات این خبر و ظهور آنچه به برودت مایه اشبه بود
علم بالذات بر یکی مال منسوب وی و مولودات این خبر و ظهور آنچه به برودت مایه اشبه بود
از لمان و سر ترانن نیک در جام و در مسایر و در خانه خویشان و بر راحت یافتن از شب و شوی
و پاک و فالان و حاوره و معان و خوش و مسایر و وزن پر و مع
و مخالفت او از کثرت

خروج از اوج و مسامحه و انعام **دور** قوی است جهت قوه خاک غالب و دلالت میکند و اسامی بالذات
 بر یکی حال منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی از تراپت بر وجه نافع **و باقی** بر سبب است و وقت
 مزاج بر او شفاعت سایل و بر اشفاع الملک و خانه و کشته شدن در کینه و انبار و زمانه خانه و ظاهر
 اسرار سایل و بر نقل احوال و افعال و دلالت بیت و نزع و تغییر و برگردن مزاج و مواضع جهت عمارت و برگردن
 عاقبت سال و ماه و بجز و ترند خاطر و حرکت **دور** ظاهر است و درین مقام با نژده عدد آرد و دلالت
 و اسامی بالذات بر توسط حال منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی شکلیها بر وجه نافع **و باقی**
 بر انجام مهم بعد از کوه یا عدد کوه و در سبب است اولاد و اسباب و غوثی ن با ترند خاطر و مزاج ایشان و بر
 حرام و ذیل طرب و کثرت لوب و طرب و قمار و سواری و بر ملاقات فواخس و مختشان و بر یکی مرگ و بر سرین
 خبر خوش و بر قله لذت و بر خوف و حرکات و بر آوازی و حرمان و بر زیاد شدن فرج از فعل و بر وضع
 درشت **دور** ظاهر است و دلالت میکند و اسامی بالذات بر صفت منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی
 تراپت بر وجه نافع **و باقی** بر تراپت چهار با ی کویک و کثرت نقل و سرق آتزا و قرار عید و عدم و کثرت الی
 و رواج قضای و قلاب و بر صعوبت امراض و حیران اشفالی یا سول و بر سبب حامل و خوف طیب
 و بدی عیج و بر سیاست کوه و عیاران و بر خالی شدن دار اشفای بوجه کوه و بر بسیاری نقل صید و
 و مجرمان بقصاص و بر تقیر رستم و کثرت منافقان و بر فتح قلاع و فتح سورما و حصارها و غزای در احوال
دور ظاهر است و درین مقام مزاج روز شنبه و صبح شنبه آرد و دلالت میکند و اسامی بالذات
 بر یکی حال منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور بر و اسامی بالذات **دور**
 منارعات خصوصاً

از ایشان و منسج عهود و واکنه تراپی و برگشت سیاست غری و بر کثرت و تعظم قضای و محبت و
 و بر بیخ باغات دور و مناسبت با شکر ادرت و کوسان و بر غلبه قوه دندان و بر ارضانی مزاج و بر سبب
 و خوبی مواضع خدم و عید و بر توقف و بر غلبه و **دور** ظاهر است و دلالت میکند و اسامی بالذات
 منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی تراپت بر وجه نافع **و باقی** بر کثرت قهر و قرار محبت
 و زجر ایشان و بر منع حبس و قید سایل مزاج و بر وقوع خوف و بظلم و بر قتل عام و بر غزوت و سرگردانی
 و تمت بلا ضرر و نالی شدن زندان مانی و بر عدم اشفاع از نیراشد و مال غایب و بر رجوع الظلم بر الملک و بر
 و بر احوال کا نیز و مرشد و بر رواج کارانش کاران و قصایان و مطلق خون نیران و کثرت اشفاع الطایف
 و در زمان و بر انرا یافتن سرکاران و کارکنان و خروج اهلک این و اولاد و اسباب و غوثی ن **دور**
 ظاهر است و دلالت میکند و اسامی بالذات بر توسط حال منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی
 اعتقاد و القاب و آثار سایل و بر زبونی بر ستانده و آنچه آید و بر سبب استی انکار و خواب و کثرت محبت
 علم و تعلم و کد با قلع و بر حصول علم سپاهی کوی و بر سبب و طرب و کسب و بر وجه نافع **و باقی**
 و بر رجعت بر فردی و بر قله آداب و صعوبت مرض ایوبن یا بر عاقبت و بر قصور امر دین و بر نفعی در معاش
 و در مال و بر رحمت اولاد و علت استان حیوان **دور** ظاهر است و بعضی درین مقام حرف یا را بر سبب
 و دلالت میکند و اسامی بالذات بر ضعف حال منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی تراپت بر وجه نافع
 بر اهلک لاطمین و حکام و بر حضرت یافتن از سبب و عمل و بر تقیر دول و عمل ناکه و بر درشت و حضرت از دام
 و اسامی بالذات **دور** ظاهر است و اسامی بالذات **دور** ظاهر است و اسامی بالذات **دور**
 ف و مطالب حاصل باغ

و ابره حمام و دخل ملک مسکون و بر آفت نقل **دور** ظاهر است و دلالت میکند و اسامی بالذات بر سبب است و دلالت
 این خبر و ظهور بعضی از بر و اسامی بالذات **دور** ظاهر است و دلالت میکند و اسامی بالذات
 بران بجز و بر یکی بقصد و جهات و زبونی کف و نام و بر بزرگ کشتی و سوله وضع عمل زبونی انار اولاد و بر سبب
 و اسامی بالذات **دور** ظاهر است و دلالت میکند و اسامی بالذات بر سبب است و دلالت
و باقی بر آردن قوش و یا اسب کویک قبض و بر سبب است و بر نمانیان و بر قوش و بازاری کسب و آری و دفع کثرت
 باضون و قتل و بر غلبه منزل و رباغ و زوایا و بر قوت ضد و منافق و قله حضرت از ایشان و بر نفع عم و قید اولاد و
 و بر سبب ایوبن و بر نفع کثرت سایل و بر سبب سقوط و بر سبب است که شده با اجد یافت و بر رواج با بازار سبب کوه
 و ستر **دور** ظاهر است و این بر سبب است اولاد و دلالت میکند و اسامی بالذات بر توسط حال منوبات وی و
 این خبر و ظهور بعضی بر سبب است و اسامی بالذات **دور** ظاهر است و اسامی بالذات
 ترند در عزایم و نیات و بر برین قدم و بر قله منافق و علم و بر سبب و عمل و بر خوف از حکام و عدم اشفاع و بر شیوع
 و ظلم و بر نفع در با ی کثرت و برگشت احکام سپاهی و بر زبونی تعجب خواب و انار اولاد و علم و اخون و داماد
 ظاهر است و دلالت میکند و اسامی بالذات بر توسط حال منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی تراپت بر وجه نافع
 بر بره او را درین مقام می دهد داده از نفع **دور** ظاهر است و بر قطع امید و عدم حصول طلب نافع و بر ترند و تلف سایل
 بزرگ و بر صعوبت و مسارت از ازل و اصحابان بخت و بر هلاک منافق و عدم و بر سبب است از سخن و بر ترند
 بوجه بیخ و بر توقف غایب منتظر و بر زبان یافتن از معاملات و بر سبب است آن و بر ترند در این بقصد
 و نقصان و بر غزل **دور** ظاهر است و اسامی بالذات **دور**
 بر یکی حال منوبات

و کثرت آخر عمر بر ظفر بر اعدا و غلبه شدن حسد و بر ابقا انار خراب ما در کام ترک و غیر هم و بر اولادانی
 و حکمت و بر نفع از نمانه و ملک که در ملک و کوه آرد و برگشت حضرت خلق از نفع الطریق بر طرف خرابین و بر نفع ظهور
 کجیا و دین و توسط بقا و ثبات مکنوزات و مقامات و بر نالی بی طرف جبال و صحاح **دور** ظاهر است
 جهت آب غالب و دلالت میکند و اسامی بالذات بر ضعف حال منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی تراپت بر وجه نافع
و باقی بر سبب است قوی مزاج و دماغ و حرارت مغز و بر کثرت خدمت و بر طلب و توسط قدم سایل بر ایوبن و بر
 صحبت و بعضی آوردن چیزی و بر وضامت عاقبت عمل و نصب ایوبن و بر یافتن وی و یوی از نیکان و بر یکی از بران
 و میان بودن بخت و طالع و بر قله رشد و برگشت سبب کوی و توسط بین دام و بر بری مغز **دور** ظاهر است
 احوال جهت ضعف برد مانی و قوت و طوبی آن و درین مقام مزاج شب شنبه و آخر زوجه آرد و دلالت
 و اسامی بالذات بر توسط حال منوبات وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی تراپت بر وجه نافع **و باقی**
 بر شت و شوی و نوبت و بر قدم غایب و بر زیاد دخل از خرج و بر سهولت محاش و سارکاری از اوج و ولایت
 و شرکاء و بر لذت اغذیه و شرب و وفایه معاملات و قله معاونت اخوان و بر سبب استی محارم باغ و برگشت
 عصا بر ست و یا علم و طوقی و بجز و بادبان و امثال اینها و بر قله منفعت اولاد و اسباب از عمل و منفعت
 قوی است جهت قوت مانی غالب و درین مقام شش عدد آرد و دلالت میکند و اسامی بالذات بر یکی از
 وی و دلالات این خبر و ظهور بعضی تراپت بر وجه نافع **و باقی** بر آردن یا آداب و طوبیات و بر اشفاع از ترند
 و سبب و باغبان و مایه و سفا و مروری که با آب مهم شسته باشند و بر سبب است مویه باغ و بیستان و قدم
 حارث و در اسلطنت و تصرف حکام و بر تقیر حیض و مرگ دستار و حمام و باغ و بر شغفتن
 و بر نفع حالت جهت قوه

و اما که مستقیماً بود شکل چهارم سازند و در مل تمام کنند **نوع دیگر** از تمام نوع
 است که پیشگی بیرون آید و از تمام نباتات همچنین و از تمام مولدات همچنین و از زوایا
 و از این برینت اوجی است سازند و در مل تمام کنند **نوع دیگر** منتهی نقطه اعلا طریق شکل
 بر و مستقیماً نقطه ثانی را شکل دوم و منتهی نقطه ثالث را شکل ثالث و منتهی نقطه رابع
 اینست سازند و در مل تمام کنند **نوع دیگر** اولی مذکورده فاعله در غیر نوع اخیر جماعت
بی سبب است در احکام اهل صراط دیدم که چنان مقرر کرده اند که تحقیق هر مطلوبی را
 که مناسب آن حال است کنند مثلاً چون سوال از نفس و یا اولاد بود و یا از سفر و علم و
 نقاط آتش کجایی که در بورت آتش اند و خواهی بود و غیره برینت تقدم مرتبه شکلی
 از این شکلی و از آن محل که در مل و از ضعف و قوه او حکم کند و اگر در مل باشد
 آن شکل و از شکلی که در سکن و در عمران و در عدد او باشد حکم کنند و در سایر مطالب
 نیز قیاساً بجز به این نوع حکم بسیار صحیح یافتیم و بعضی چون مناسب مدعی بود چون از جمع
 حاصل کنند و مطلوب از باب دخول بود آن شکلی را باز برینچه مضروب نفسین نمند
 اصل آن حکم کنند و صحت این نوع نیز بجز به رسیده و این طریق با تفلا بی قریب
 است و استکمال در سعادت و نحوست نزد استکمال سببایی بود
 از سببایی بیک طبع غالب
 و چون در حیر آن استکمال غالب

